



شنیدم گوسپندی را بزرگی
رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید
روان گوسپند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی
چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی
«گلستان سعدی»



در چند دهه گذشته، هرگاه و هر جا که
آمریکا پیام آور آزادی و دموکراسی برای
ملت‌ها بوده: کُره، ویتنام، (ایران)، عراق
افغانستان، لیبی و سوریه، ثمری جز
خونریزی و ویرانی و آوارگی برای
آنان نداشته است.

نقاش: استاد کمال الملکی



پیام شایانی

وکیل تصادفات

♦ رانندگی ♦ زمین خوردگی

♦ صدمات ناشی از کار

(408) 777-8867

(800) 261-1314

دفتر خدمات بیمه سحر سلاحي

Selahi Insurance Agency

♦ مسکن ♦ اتومبیل ♦ مشاور مالی

♦ برنامه ریزی بازنشستگی ♦ بودجه کالج ♦ عمر

و هزینه فوت ♦ محل کسب و از کار افتادگی

(408) 931-6434





آرش زاد - مانی حاتمی

مشکل کردیت دارید؟

(415) 814-5666



به همراه مشاوره و آنالیز رایگان
حذف اکانت های منفی و نادرست از قبیل:

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure



تخصصی ترین مرکز
CREDIT REPAIR

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

(800) 261-1314

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury

(916)442-9999

(408)777-8867

(925)777-0432

980 9th Street, 16th Floor
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200
San Francisco, CA 94105

گزارشی از یک مدرسه متفاوت: شهریه نمی گیریم، کار کنید

شیمیا شهرایی

مدرسه ها هم توسط کمک‌های خیرین پر می‌شوند. ما همه تمرکزمان این است که بچه‌ها یاد بگیرند چه طور می‌توانند شهروند بهتری شوند.»

ناظم مدرسه های صبح رویش یک روان‌شناس است که بیش از این که سخت‌گیری کند، در صدد رفع مشکلات بچه‌ها است: «این بچه‌ها با سختی به مدرسه می‌آیند و همگی در معرض آسیب هستند. چون در خیابان کار می‌کنند



و مشکلاتی مثل پدر و مادر معتاد یا فقر شدید دارند و ممکن است بیش از بچه‌های عادی پرخاش‌گر باشند. بنابراین، وجود ناظمی که روان‌شناس باشد، به این بچه‌ها به شدت کمک می‌کند.»

«فاطمه» ۹ ساله است و گل می‌فروشد. او اولین بار در همین مدرسه سالاد الویه خورده است: «خیلی‌هایشان مربای به یا الویه چیستا در این مدرسه‌ها فقط هدف معلم‌ها آموزش الفبا و ریاضی و... نیست. این بچه‌ها تقریباً هیچ آموزشی ندیده و خیلی از مزه‌ها را تجربه نکرده‌اند. حتی خیلی از آن‌ها نوازش هم نشده‌اند. شاید باورتان نشود اما بسیاری از این بچه‌ها حتی بلد نیستند بازی کنند چون هیچ وقت بازی نکرده‌اند.» معلم‌های صبح رویش در کلاس «بازی‌کده» به بچه‌های کار یار می‌دهند

که با هم بازی کنند: «ما با طراحی‌های مختلف و بازی‌های گروهی، مهارت ارتباط برقرار کردن با یک‌دیگر و بازی کردن را آموزش می‌دهیم. این کلاس‌ها با حضور روان‌شناس برگزار می‌شود و نوعی بازی درمانی است.»

آنها کلاس‌های خلاقانه دیگری هم دارند: «مثلاً در کلاس‌های «وطن‌کده»، مانند مکتب خانه‌های قدیم، «بوستان» و «گلستان» و «شاهنامه» و قرآن خواندن یاد بچه‌ها می‌دهیم و سرگرم‌شان می‌کنیم.»

در کلاس‌های زیست‌کده، بچه‌های کار چیزهایی را یاد می‌گیرند که در دوران کودکی و در خانواده یاد نگرفته‌اند: «این بچه‌ها نیازهای ویژه دارند؛ مثلاً باید موضوعی را در پنج سالگی در خانه یاد می‌گرفتند اما به آن‌ها آموزش داده نشده است. ما این آموزش‌ها را در کلاس‌های زیست‌کده یاد می‌دهیم؛ مثلاً مهارت «نه» گفتن یکی از چیزهایی است که در زیست‌کده یاد می‌گیرند.»

آنها معتقدند که بچه‌های کار را نمی‌توان از کار کردن جدا کرد: «بچه‌های ما بعد از مدرسه کار می‌کنند؛ یکی سر چهارراه، یکی در مترو و... ما نمی‌توانیم به آن‌ها بگوییم کار نکنند چون خیلی از آن‌ها سهم زیادی در تامین معیشت خانواده دارند. بنابراین، کاری که انجام می‌دهیم این است که در دوره راهنمایی، مهارت‌هایی مثل لوله کشی، نجاری و کارهای فنی به آنها آموزش می‌دهیم تا بتوانند کارهای تخصصی انجام دهند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

صفحه ۱	تبلیغ
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	اخبار
صفحه ۴	پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵	تبلیغ
صفحه ۶	نامه های شگفت انگیز (بهرام فره وش)
صفحه ۷	ایران شناسی ایران دوست (ایرج پاری نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپیند)
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	نبرد دین با علم (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	«فو» با «فره» در باور ایرانی (هما گرامی فره وش)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلی)
صفحه ۱۶	یازدهمین جشنواره فیلم‌های... (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته‌ها، پوزخند (عتروت گودرزی)
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	کردیت ریبر (آرش زاد)-اخبار
صفحه ۲۲	از درگوشی‌ها (پیرایه)
صفحه ۲۳	به نام هستی (حسین الماسیان)
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	اخبار
صفحه ۲۷	سیر و سفری در... (پرویز نظامی)
صفحه ۲۸	انرژی مثبت... (پریناز کدخدایان)-اخبار
صفحه ۲۹	هیچوقت دیر نیست (آتوسا یکان)
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	سرو «در هزار سال شعر فارسی» (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	افکار و اندیشه مولانا (حسن مسیح پور)
صفحه ۳۴	تقویم برنامه های هنری - جدول
صفحه ۳۵	نیازمندیها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	تبلیغ
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	با هادی خرسندی- اخبار
صفحه ۳۹	تبلیغ
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	ربع برده شاخص... (آرمان عطایی)-اخبار
صفحه ۴۲	مثل یک زخم عمیق... (نعیمه دوستدار)
صفحه ۴۳	طب سنتی (فرید رمضانی)-اخبار
صفحه ۴۴	اینجا و آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	کلبه آرزو (محمد نوری)
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	اخبار-دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com www.irany.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



حسین عسگراوی

سازي که پدرشان سر هم کرده بود، به محل فروش ضایعات منتقل می کردند. گفته می شود مقوا و کاغذهای جمع آوری شده راحت تر از بقیه زباله های داخل گونی این بچه ها به فروش می رسد؛ هر کیلو مقوا ۵۰۰ تومان. نعیمه از همسایه ها شنیده که گویا کودک شش ساله دنبال یک تکه مقوای کهنه بوده که با باد به این سو و آن سو می رفته و همان دم طعمه اتوبوس شده است. «حسین رضوی» روان شناسی خوانده و مدتی هم در یک موسسه توانمندسازی کودک و نوجوان محلی کار می کرده است؛ موسسه ای که فقط چهار ماه دوام آورده و مدت کوتاهی بعد از شروع فعالیتش، تعطیل شده و او هم به ناچار به کار آزاد روی آورده است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

را می کشیدند و سه تایی راهی حاشیه جاده های اطراف منتهی به بندر «معشور» می شدند.»

نعیمه با این که خودش شرایط اقتصادی نابسامانی دارد اما می گوید هر بار این صحنه را می دیده، انگار یک نفر قلبش را جاکن می کرده است: «آن بچه واقعا نحیف و کوچک بود. برای مراسم ختمش رفتم. مردم خیلی با آن خانواده هم دردی کردند. اما چه فایده؟ همه آن هم دردی ها شام یک شب آن خانواده نمی شوند. اما به هر حال، مردم این حوالی با هم مهربانند. کسی نمی گوید خانه متوفی دو محله دورتر است یا به من چه؟ تمام مردم محله توی خانه محقر آنها جمع شده بودند. همان جا شنیدم که پدرش کارگر ساختمان است و از پس مخارج خانواده اش بر نمی آید. تا پیش از مرگ دردناک حسین، آن ها سه برادر و یک خواهر بودند.»

«عباس عطایی»، رییس پزشکی قانونی بندر ماهشهر در گفت و گو با خبرنگاری «ایلنا»، مرگ کودک شش ساله زباله گرد را که در حال جمع آوری کارتن و پلاستیک توسط اتوبوس زیر گرفته شده، تایید کرده است. آنها زباله های قابل بازیافت را از سطح جاده ها جمع آوری و با گاری دست

کودکان کار زباله جمع می کنند و جانشان را کف جاده می گذارند

ماهرخ غلامحسین پور

از پنجره اتوبوس های گذری به حاشیه جاده ها می ریزند یا دانه های روغنی که توسط ماشین های بزرگ ترانزیت از بندر امام خمینی به سایر نقاط کشور وارد یا خارج می شوند و از روی بار سرریز می کنند. این روزها مرگ او و عکس بسیار دردناکی که از سر متلاشی شده اش روی سطح جاده، در رسانه های محلی منتشر شده، غم و اندوه تلخی بر دل ساکنان شهرک طالقانی یا همان کوره ها انداخته است.

«نعیمه نقمانی» که از ساکنان همین شهرک است، می گوید: «حسین چهره بسیار معصوم و غمگینی داشت و هر روز صبح علی الطلوع که معمولا بچه های آن سن و سال باید خواب باشند، روی گاری ضایعات نشسته بود و چرت می زد. یکی دو بار او را دیدم که سرش با حرکت گاری ضایعات، پایین و بالا می شد. دو برادر بزرگ ترش که یکی از آنها به نظرم دانش آموز دبیرستان دومی هم ۱۰ یا ۱۲ ساله است، گاری

«حسین عسگراوی»، کودک شش ساله ضایعات جمع کن، از اهالی محله ای به نام «کوره ها» در حاشیه ماهشهر خوزستان، چند روز پیش در حالی که از گاری ضایعاتشان پیاده شده و بی هوا بارقص باد، در پی یک تکه مقوای کهنه می دویده است، توسط اتوبوس گذری زیر گرفته و کشته شد.

اتوبوس ایستاد اما تمام جان حسین روی سطح جاده پخش و پلا شده و به آنی مرده بود. یکی از مسافرها که دلدارتر از بقیه بوده، یک عکس از کالبد متلاشی کودک گرفته که در رسانه های محلی منتشر شده است.

حسین فرزند چهارم یک خانواده به شدت محروم ساکن محله «طالقانی» یا کوره ها بود. او و دو برادر دیگرش از صبح علی الطلوع در حاشیه جاده های منتهی به ماهشهر، در پی لیوان های پلاستیکی، شیشه های نوشابه، بطری های خالی آب، کاغذ، ضایعات نان و آشغال هایی بودند که مسافرها



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ◆ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ◆ گرفتن Employer Identification Number
- ◆ ثبت Fictitious Business Name
- ◆ تشکیل شرکت ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ◆ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ◆ طلاق در آمریکا
- ◆ تعویض نام
- ◆ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ◆ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ◆ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ◆ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ◆ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ◆ سوشیال سکيوریتی
- ◆ مدیکر و مدیکال
- ◆ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

برگزینند و یا مردم به آنان دهند. اما همینان واژه «هیچت اسپ» یعنی آسیبی که برای جفت گیری به کار آید، را نام نمی برند و از آن گریز می کنند. من در این باره، نوشتار بلندی دارم که در آن، بویژه هند و اروپائیان از ب بز گرفته تا گ کاو نامها دارند و در تازیان یار غار پیغمبر اسلام ابوبکر - شتر جوان و یار دیگر ابوهیره - پدر گربه کوچک نام داشتند. بهر روی بایسته نیست که نامی که پدر و مادر بر کودک خود نهند، بستگی ویژه ای با زندگی و آیین آینده او داشته باشد. معنی زرتشت هر چه باشد، نه پر کاهی از بزرگی و بزرگواری او می کاهد و نه چیزی بر آن میافزاید.

سپتام زرتشت یا زرتشت سپتام را در فارسی امروزین زرتشت اسپنتمان می خوانیم. از گاتها/گاهان چنین پیداست که زرتشت در هنگام سرودن سرودهای خود مردی بود دانا، بینا، سخن دان، سخن سنج، سخنور و سخنران. او به آرزوی خود رسیده بود و پاسخ های پرسش های خود را در یافته بود. او پس از نگریستن و اندیشیدن و باز نگریستن و باز اندیشیدن، چه در پیرامون خود و چه در پیرامون جهان، به راز زندگانی دست یافته بود و به راستی و حقیقت پی برده بود.

خوشاوندان زرتشت

در یکی از بندهای گاتها روی به خوشاوندان خود کرده نام خاندان اسپنتمان هیچدسپ را می برد. در یک جای از دخترش «پوروچیستا - پربینش» ودر جایی دیگر از «میدیوماه سپنتمان» که گویا پسر عمیش بود، یاد می کند. در یک جای دیگر هم از «زرتشتی» یاد کرده که برخی می گویند خواستش پسرش بوده و برخی آن را همان میدیوماه می دانند و برخی شاه گشتاسب.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

پیام زرتشت

بخش اول

دکتر علی اکبر جعفری



زرتشت اسپنتمان

سر آغاز: ما هر کاری را برای خواست ویژه ای و منظور خاصی انجام میدهم و هرگز برای هیچ، دست به کاری نمی زنیم. پس ما که امروز اینجا گرد آمده ایم، خواستی داریم. خواست ما بس روشن است، آمده ایم تا به پیامی گوش فرا دهیم که پاکمردی هزاران سال پیش برای جهانیان ارزانی داشت.

بی گمان آن پاکمرد هم در این پیام خود خواستی را دنبال می کرده و چه بهتر که در همین آغاز سخن، از خواست او آگاه گردیم. او پیام خود را چنین آغاز می کند: **ای اهورا مزدا، ای خداوند جان و خرد سرم در نمازت خم است و دست هایم افراشته از تو می خواهم با کارهای راست و درست و پاک خود که از روی خرد و با دانش نیک انجام می گیرند، جهان را آباد و جهانیان را شاد سازم.**

او سخن خود را با این نیایش آغاز می کند و خواست آن پاکمرد از این سخنان تنها تلاشی است که او می خواهد با یاری خدا و از راه راستی و پاکی و با اندیشه ای نیک جنبشی برای ساختن جهانی آباد و شاد آغاز کند. او برای خود چیز نمی خواهد، هر چه می خواهد برای آفرینش است، برای جهان است، برای دیگران است.

ما که اینجا گرد هم آمده ایم تا به پیام او گوش فرا دهیم، چه بهتر از آنکه با او در نیایش هم آوا گردیم و روی به مزدا آورده یاری بخواهیم تا ما هم در خرسند ساختن روان جهان همباز و شریک باشیم.

او کیست؟

اکنون که ما خواست آن پاکمرد را در یافتیم، نخست ببینیم که او کیست و سپس بشنویم که چه میگوید و پیامش چیست. نامش زرتشت است و دلداه خدا است. پیامش درپیکر سرودهایی نغز ولی فشرده به دست ما رسیده و آنرا به اوستا گاتها و به پهلوی و فارسی گاهان مینامیم.

شادروان استاد بزرگوارم دستوران دستور دالاچه خوب گفته: «ما همه چیز را دربارۀ زندگانی محمد می دانیم و چیزهایی هم در باره زندگانی عیسی می دانیم ولی اگر راستش را بخواهید، هیچ آگاهی درستی از زندگانی زرتشت نداریم» ولی هیچ جای افسوس خوردن نیست.

ما را کاری با نشست و برخاست، رفت و آمد، پیاده روی و سواره آبی، خواب و خوراک، پوشاک و خانه او نیست زیرا روش زندگی کردن روزانه هر کس و هر زمان ازهم جدا است و بسته به خود او و زمانش است. ما پیامش را می خواهیم که شاهکارش است و جاودانی است و دارای آمیغ ها و حقیقت هایی است که زمان و مکان نمی شناسد.

خوشبختانه آن پیام را از آغاز تا پایان در دست داریم. ما را پیام او بس است. ولی با این همه ما می توانیم زندگانی او را که نمونه ای آموزنده برای همه است، در سرودهای او بجویم و پیدا کنیم. نا گفته نماند که درگاتها، زرتشت همه از خدای یگانه خود وستاها و صفت های او، از فلسفه نیکی و بدی، ازجهان مینوی و مادی از درستکاری و کارهای آبادانی، از پارسایی و نیکویی، از رسایی و جاودانی سخن می راند و کمتر از تاریخ و چیزهای دیگر یاد میکند.

از سرودهایش می دانیم که نامش زرتشت «arthsuhtaraz» و نام خانوادگی اش «سپتام—Spitama» است و او از خاندان «هیچت اسپ» (Haechataspa) میباشد. کسانی از اوستا شناسان نامش را ساخته از دو واژه میدانند: یکی «زرت» (Zarath) به معنی زرد و زال و پیر و دیگری IUsh- tra که همان شتر است و این نام را «زرد شتر» یا «پیر شتر» معنی می کنند. کسانی چنین نامی را شایسته آن بزرگوار نمی توانند بدانند و «زرت» را زرین و اشتر را از ریشه «اش» (ush) یا درخشیدن گرفته آن را «زرین روشنایی» می خوانند، اینان می گویند که نام اصلی وی «سپتم» بود که نام زرتشتی یا کسی که از روشنایی زرین مینوی بهر مند شده، بر خود نهاد.

باری بودا هم همین کار را کرد. او نامش «گوتم» (Gautama) یعنی گاوین یا گاو ترین نامی که بزرگترین نرگا و گله می نهادند، بود ولی پس از بر انگیختگی «بذ Buddha» یا «دانا» و عارف شد. این کار را دیگران بویژه شاهان و فرمانروایان و پیشوایان و شاعران نیز کنند و پس از رسیدن به جایگاه والایی و یا نشستن بر روی تخت پادشاهی یا مسند پیشوایی، یا خود نامی برازنده برای خود برگزینند و یا نشستن بر روی تخت پادشاهی یا مسند پیشوایی، یا خود نامی برازنده برای خود

کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Kamran Pourshams
Experienced Professional Realtor
Residential, Commercial,
Property Management

Proven Insights.
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

Experienced Agent in Short Sale
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

با همکاری دکتر جمیله زنده نام

دارای سال ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین المللی و وکالت دادگستری در ایران
فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران
- ◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

◆ Consultation ◆ Real Estate ◆ Family Law ◆ Wills & Probate & any Iranian Contract
◆ Drawing up any form of Power of Attorney ◆ Retirement Pension ◆ Expert Witness on
Iranian laws ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

بسیار فراوانی برای خوراک ساکنانش فراهم می آورد، بواسطه هوای عفونت آمیزی که دارد، آنها را می کشد. آنچه موجب حاصلخیزی و ثروت این ایالت می شود، موجب فساد هوای آن نیز می گردد. این مقدار آب فراوانی که خاک را حاصلخیز می کند، موجب تبخیر زیادی می شود که جنگل ها مانع عبور و پراکندگی آن می شوند، بویژه بخارهایی که از باتلاقهای برنج زار بر می خیزند بسیار خطرناک هستند. ابریشمی هم که در آنجا تهیه می کنند به عفن شدن هوا کمک می کند. علاوه بر این سطح زمین در آنجا پست است و یک رشته کوه که ارتفاع آنها بلندتر از ابرهاست در سوی غرب ناحیه را تنگ دربر گرفته است. گرمائی که در موقع تابستان در آنجا متمرکز می شود تن آدمی را ضعیف می کند و موجب هزاران بیماری است. بنابراین چهره ها در آنجا همه رنگ پریده و رنگ و رو رفته و همانند چهره محضران است و ناراحتی دیگر اینست که در هنگامی که هوا بارانی است راه رفتن در گل تقریباً غیرممکن است و انسان نمی تواند پای خود را از گل رها سازد، نام گیلان نیز بهمین معناست زیرا «گیل» در زبان فارسی بمعنی گل است. شهر رشت در دو فرسنگی دریای قزوین که ما هفتاد فرسنگ درکنار آن راه پیمودیم، واقع شده است و در این راه بندری و خلیجی دیده نمی شود. ساحل آن از باکو تا رشت پست و هموار است و کشتی ها نمی توانند بدان نزدیک شوند و یا خود را از باد در پناه نگاه دارند، بطوری که این سواحل جز به کار تجارت با «استراکان» و «ترکی» که آخرین مقامگاه مسکوی هاست و تجارت «دربند» و «نیزووا» بکار دیگری نمی آیند.

ولی روستائیان برای اینکه از تهیه جو و کاه و چیزهای لازم دیگر خود را معاف کرده باشند جاده را قطع کرده و آن را سد کرده بودند ما مجبور شدیم در زیر آسمان منزل کنیم و بخوابیم و با زحمت بسیار توانستیم از خانه های مجاور برای خودمان و شترهایمان غذا بدست آوریم. روز اول نوامبر، صبح زود از این محل خارج شدیم، من در آنوقت آنقدر ناراحت و بیمار و ضعیف شده بودم که می بایستی یک پیشخدمت پشت سر من سوار شود تا مرا بر روی اسب نگاه دارد. ما سه فرسنگ بیشتر راه نپیمودیم ولی این راه بنظر من بسیار طولانی آمد و در یک هشتم فرسنگی رشت به یکی از باغ های شاه رسیدیم. این کاخ بزرگ است و می تواند شاه را با تمام دربارش براحتی در خود جای دهد. پیرامون کاخ را باغ ها فراگرفته اند و یک رودخانه بزرگ نیز پیرامون همه آنها را فراگرفته است. در کوچه های شهر تعداد جمعیت چنان است که در آنجائی که دکانهها قرار دارند رفت و آمد آسان نیست. خانه ها در جنگل ها متفرق هستند و تجارت بسیار پربهای ابریشم گیلان که از بهترین ابریشم های دنیاست در آنجا انجام می شود. یک بازرگان پیر که نامش «اورکیل» است و از آمستردام بازگشته است و چندین بسته مال التجاره به اصفهان می برد به من گفت که هر سال از ابریشم گیلان مبلغی بیش از پنج میلیون عاید او می شود. چون من تنها بیمار قافله نبودم و تقریباً تمام همراهان سفیر دچار بیماری و ناراحتی بودند، برای آنکه به ما فرصت بهبودی داده شود، مدت سه روز در این کاخ زیبا ماندیم، ولی بوی بدی که در هوای گیلان هست معارض بزرگی برای بهبودی ما بود. این ایالت که نعمت



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش چهاردهم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

در روز بیست و نهم در ساعت ۹ صبح «روکنه» را ترک کردیم و مانند روزهای قبل در جنگل براه افتادیم و از جویبارهای کوچک چندی گذشتیم و از سه رودخانه که دارای پل های سنگی یک دهانه ای بودند، عبور کردیم. سپس وارد یک روستای بزرگ شدیم که در آن ظروف سفالین می ساختند، استفاده از این گونه ظرف ها در تمام ناحیه رایج است. پیش از ورود به این روستا طبال ما شروع بنواختن طبل کرد. در حدود دو هزار نفر از ساکنان آنجا برای دیدن ما دویدند. در مدخل قلمرو حکومتی «کسکر» گروهی از سواران را دیدیم که خان آنها را فرستاده بود تا منتظر بمانند و سفیر را اسکورت کنند. وقتی نزدیک شهر شدیم در فاصله تیررس یک توپ توقف کردیم تا خان از ورود ما خبردار شود. چند ساعت بعد مهماندار ما و مهماندار خان آمدند و ما را با خود به

خانه بسیار زیبایی بردند. در آنجا پس از نوشیدن چیز خنکی دو خان زاده جوان همراه با الله های خود از طرف خان برای خوش آمد گوئی به سفیر آمدند. «کسکر» را نمی توان شهر نامید. رودخانه، این محل را به دو قسمت بخش کرده است. قسمتی که ما وارد آن شدیم شامل حدود یکصد دکان در دو سوی خیابان و دو کاروانسرا است. خانه هایی که ظاهر بهتری دارند از جمله خانه خان در آن سوی رودخانه قرار دارند. در اطراف این محل آبادی های بسیار است و از نظر تجارت مهم است. روزهای سه شنبه، بازار مشهوری در آن برپا می شود که جمعیت زیادی برای خرید و فروش به آن می آیند. این محل دارای جمعیت زیادی است و روستاهای بسیار در روز سی و یکم، مهماندار، منزل ما را در یک خانه خارج از شهر معین کرده بود



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

- + درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم + درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا + ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
- + درمان بیماری های پا در کودکان + صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

Wedding and Entertainment Coordinator
www.niosha.com

DISCOVER THE UNIQUENESS

For the wedding of your dreams let Niosha blend music, dance and tradition into an unforgettable event.
To schedule a free consult please call 408-656-0585 or email niosha@niosha.com

خطی کتاب باب را برای براون می فرستد. براون، بخشی از آن را ترجمه می کند. براون با آن که تعداد پیروان بهاء را از پیروان باب بیشتر می یابد با این همه می کوشد به منابع اصلی باب دست یابد و خلاصه ای از کتاب هشت بهشت میرزا آقاخان کرمانی را هم نقل می کند.

به روایت براون میرزا علی محمد باب بارها خود یادآور شده بوده که او فرستاده نهایی نیست و پیروانش باید منتظر کسی باشند که «من یظهره الله» است، یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد کرد، اما در این میانه میرزا حسینعلی نوری، که برادر ناتنی صبح ازل است و بعدها «بهاءالله» لقب گرفت، ادعا می کند که او همان «من یظهره الله» است و در اثبات ادعای خود آیاتی به عربی و فارسی می آورد. به تدریج بیشتر بایبان ادعای او را می پذیرند و بهایی خوانده می شود که اکثریت این فرقه را تشکیل می دهند و آنهایی که با صبح ازل وفادار ماندند ازلی لقب یافتند. اما خود صبح ازل بهاء را غاصب می داند.

براون به قصد تحقیق تصمیم می گیرد به دیدار صبح ازل برود و برای این منظور از کار دانشگاهی خود در کیمبرج مرخصی می گیرد.

روش اندیش ایرانی نمی داند. اما بر خلاف صوفیان تصویر شورا نگیزی که گوینو از نهضت باب به دست می دهد. براون را چنان در تأثیر می گیرد که شوق رفتن او را به ایران بیشتر می کند و او را به دستری هر چه بیشتر به کتاب ها و رساله های بابیه برمی انگیزد و از شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک در استانبول می خواهد که او را در مطالعاتش در شناخت اندیشه های باب و هوادارانش یاری کنند. (۳) براون حاصل مطالعات خود را درباره نهضت باب در دو مقاله در صد و هفتاد صفحه در دو شماره مجله مطالعات سلطنتی آسیایی در اکتبر و ژوئیه ۱۸۸۹ منتشر می کند. براون در سفر خود به ایران انتظار داشت صبح ازل (میرزا یحیی نوری) را بیاید، اما در کمال تعجب می بیند که بسیاری از برادر او بهاء الله (میرزا حسینعلی نوری) به عنوان پیامبر خود حرف می زنند و باب را مژده دهنده آمدن او می دانند. اما براون دست از جستجو بر نمی دارد. سرانجام از درویشی در کرمان می شنود که صبح ازل در قبرس است. براون باب مکاتبه را با او باز می کند. صبح ازل در پاسخ به نامه براون یکی از نسخه های

ایران شناسی ایران دوست ادوارد براون و ایران

بخش نهم

دکتر ایرج پاریسی نژاد



نگاهی به کتاب:

دکتر حسن جوادی، ادوارد براون و ایران، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۶

کتاب های فارسی و عربی و ترکی را طبع یا به انگلیسی ترجمه کرده است، درباره دوستش می نویسد: در این که براون نابغه بود نمی توان تردید داشت. نبوغ او از دو نوع متفاوت بود: او نه تنها می توانست برای آنچه در نظر داشت بیش از حد زحمت بکشد، بلکه نبوغی داشت که در نحوه کلام و صحبت او ظاهر می شد. در گفتگو بود که شخصیت علمی، شوخ طبعی و طبیعت پر شور و انسانی خود را به خوبی نشان می داد. (۲)

مطالعات بابیه

گویا کنجکاوای براون به مطالعه درباره نهضت باب و بابیه در پی دستری او به کتاب «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» از گوینو آغاز می شود.

براون می گوید در ۱۸۸۶ روزی در کتابخانه کیمبرج در جستجوی کتابی در منابع افکار صوفیه بوده که به کتاب گوینو برمی خورد. گوینو در کتاب خود جماعتی لایالی از ایرانیان را تصویر می کند که در بنگ و افیون و مستی نفرت آوری غرق شده اند. از نظر او اینان صوفیان خراباتی زمانه اند. اما براون با این نظر گوینو موافق نیست و جماعت بیحالان و بیکارگان و معتادان را، که او خود گروهی از ایشان را در کرمان دیده، نماینده صوفیان

رینالد نیکلسون (Reynold Nicholson) که او خود پس از براون استادی نام آور در ادبیات فارسی و عربی شد و مثنوی مولوی را در هشت جلد به انگلیسی ترجمه و شرح کرد و آثار متعددی مانند تاریخ ادبیات عرب و تصوف در اسلام را نوشت از شاگردان دیگر براون بود که پایان نامه دکتری خود را در ترجمه و شرح دیوان شمس تبریزی به راهنمایی براون نوشت. او به یاد استاد می نویسد:

نخستین بار که او را ملاقات کردم به خاطر دارم که سیما و شکل و شخصیت او در من اثری به سزا به جا نهاد؛ زیرا که او سرشار از جذبه بود و با آن چه من می پنداشتم شباهتی نداشت... او با سرعت حیرت آوری متون را می خواند و ترجمه می کرد و با روایت ها و نقل قول های متعدد به شرح و ایضاح آنها می پرداخت. گویی قوه تعلیم در نهادش عجین شده بود. شاگردان خود را به شور و وجد می آورد. و اگر می دید که آنها جز دانش اندوزی هدف دیگری ندارند در رفع مشکلات و آسان کردن کارشان به جان می کوشید. (۱)

ادوارد دنیسن راس (Edward Denison Ross) خاورشناس و ایران شناس انگلیسی، بنیانگذار و استاد مدرسه مطالعات آسیایی و آفریقایی لندن (SOAS)، که بسیاری از

FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

محمد هرندی

مشاور آگاه و دلسوز جامعه ایرانی
در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



**Realtor & Mortgage Specialist
for San Jose & Bay Area**

**از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید**

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

(408) 605-1138

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 F NMLS#332989



4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130

آموزشی دف و تنبک

توسط نریمان اسعدی

کلاس های خصوصی و گروهی
برای تمامی سنین

(530) 574-4636

narimanpercussion.com

narimanpercussion@gmail.com

او بگذرد. حقوق بازنشستگی هم کافی نبود، لذا رفت و در هتلی در خیابان آریامهر استخدام شد و با آن قد بلند و هیکل درشت گاهی جلو در ورودی هتل با یونیفورم نگهبانی و گاهی هم کنار استخر هتل می ایستاد و شناکنندگان را تماشا می کرد.

درست بیادم نیست سال ۵۴ یا ۵۵ بود که در شعبه ۸ اداره آگاهی که به کار سرت در اماکن عمومی می پرداخت باز شد و مأموران کلانتری با دو نفر وارد شعبه شدند. یکی از آنها لطفی معروف بود و دیگری هم یک نفر انگلیسی بود که شکایت داشت که وقتی در استخر هتل آب تنی می کرده، کیف پول او را دزدیده اند و به نگهبان استخر، یعنی لطفی، شک و از او شکایت دارد. رئیس شعبه (سرهنک مقیمی فرد) چون می دانست من کمی انگلیسی بلدم گفت که «تو به این پرونده رسیدگی کن.» صحنه جالبی بود، فیل و فنجان روبروی من نشسته بودند و من تا می خواستم از لطفی بازجویی کنم خنده ام می گرفت. حرکات جوان انگلیسی خیلی با ناز و عشووه بود. از او خواستم جریان را شرح دهد. او گفت: «من آمدم و لباس های خودم را در آوردم و وارد استخر شدم و این آقا آمده بود و تماشا می کرد. دنباله مطلب در صفحه ۵۶»

مداوم بود که در عین حالی که بدن ساز بود و دانشجویان را قوی می کرد به جشن تولد پادشاه نیز رونق می داد. در این برنامه ها شعبان جعفری با حدود ۲۰۰ تن شاید هم بیشتر، با اجرای حرکات خاص زورخانه ها شرکت می کرد. در وسط میدان و روبروی جایگاه یکی از بلندقدترین ورزشکاران حضور داشت بنام محمود لطفی. شنیده بودم محمود لطفی را به علت قد بلند که گویا ۲/۸۰ متر بود وقتی به خدمت سربازی می برند همانجا نگهداری می کردند و معروف می شود به گروهبان لطفی یا دژبان لطفی و بعد سر از زورخانه شعبان جعفری در می آورد و با آن هیکل درشت در وسط گود زورخانه پهلوانان افسانه ای را بیاد می آورد. در میدان امجدیه هم حرکات او موجب حیرت تماشاکنندگان می شد. سرانجام وقتی او را از خدمت در ارتش بازنشسته کردند، وارد عالم هنر شد و سر از سینما و تلویزیون در آورد و به علت هیکل غول مانندش حیرت بینندگان را برمی انگیزد. شرکت او در سریال دائی جان ناپلئون او را مشهورتر کرد و برنامه سازان تلویزیون او را به برنامه های خود بردند، اما این نام آوری برای لطفی نان نمی شد و کسی به او پولی نمی داد که زندگی



یک سینه سخن

مسعود سپند

یادی از محمود لطفی (شیر علی قصاب)

کرده و انگشت داخل حلقه گیر می کرده و پس از تلاش بسیار انگشت را از حلقه در می آوردند. اظهار آقا دوباره انگشت را داخل حلقه در می کرده و می گفته می خواهم بینم حلقه گشاد شده یا نه. هیچ بعید نیست که واژه خر که معنی گنده می دهد با نام خر که حیوان گنده ای هست یعنی (الاغ) به واسطه خر بودن اظهار یعنی جثه بزرگ داشتن یکی شده و به کسانی که حرکات احمقانه ای داشته اند خر گفته و می گویند.

بگذریم، می گویند در زمان رضاشاه که سربازی اجباری بود در بلوچستان سربازی پیدا می شود که به غول بلوچستان معروف بوده و چون جیره غذائی یک سرباز برای او کافی نبوده مجبور می شوند از مرکز تقاضا کنند که اجازه دهند جیره ده سرباز را به او بدهند. مرکز این تقاضا را قبول می کند. گرگ علی نامی هم بوده که هیچ کفشی به اندازه پای او نبوده و به ناچار پابرهنه راه می رفته.

برویم سر اصل مطلب: اگر یادتان باشد هر سال در سالگرد تولد پادشاه ایران یعنی چهار آبان، در میدان امجدیه جشن می گرفتند و دانشجویان پلیس حرکات ورزشی موزون و جالب توجهی انجام می دادند که بسیار مورد توجه قرار می گرفت. این حرکات نتیجه سه ماه تمرین

به غیر از قصه ها و افسانه های کثوم ننه که در دوران کودکی از مردان و زنان قد بلند و لنگ دراز برای ما تعریف می کردند و در زمان خردسالی برای ما خیالات عجیب و غریب می آفریدند و گاهی آرزو می کردیم ای کاش ما نیز آن قدرت را داشتیم که به جای احمد لنگ دراز بودیم تا فاصله دو شهر را در چند قدم می پیمودیم یا از قله یک کوه به قله دیگر قدم برمی داشتیم... چه دوران خوشی بود. و این روزها فیلم های کارتون وظیفه کثوم ننه را به خوبی به عهده گرفته و بچه ها را جلوی تلویزیون ها میخکوب می کنند. اما در واقعیت نیز ما انسان های بلندقدی داشته ایم که اگرچه به بلندی و قدرت قهرمانان افسانه ای نبوده اند اما نسبت به انسان های معمولی بلندتر و قوی تر می نمودند.

در تاریخ سیستان آمده، اظهار این یحیی معروف به اظهارخر که از قوم و خویش های یعقوب لیث بوده و به علت قد بلند و قدرت فراوان او را خر یعنی بزرگ می نامیدند، می توانسته خری را دوپای از پشت بگیرد و با یک حرکت او را جر بدهد که این بیشتر به افسانه می ماند ولی بعید هم نیست. البته این جناب اظهار با آن هیکل عظیم یک ایراد هم داشته و آن کم عقلی و حماقتش بود. یعنی مثلاً انگشت کوچک خود را توی حلقه در می

رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



www.alisconstruction.com

(408)-898-6474

- ◆ New Custom Home
- ◆ Bathroom
- ◆ Room Additions
- ◆ Kitchen Remodel

نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار، ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق، نوسازی آشپزخانه و حمام



Let us Build your Couston Dream Home

1011 S. De Anza Blvd. , Cupertino, CA



در مواردی انجام شده، اما هیچ کدام به طور کامل و مستمر اجرایی نشده اند. جرم اغلب زندانیان ایرانی در خارج از کشور به مواد مخدر و قاچاق انسان گره خورده است. آن طور که آزادشدگان

اوایل دستگیری به خاطر این که زبان آنها را متوجه نمی شدم، مورد ضرب و شتم قرار گرفتم. همان ابتدا چیزهایی از من پرسیدند که درک نمی کردم. فقط می خواستم مانع برخورد فیزیکی بشوم برای همین هم با پایین و بالا کردن سرم، سعی می کردم جواب بدهم. بعدها متوجه شدم هر کدام از آن حرکات غیر ارادی که از ترس خشونت فیزیکی انجام می شد، عملاً تبدیل به یک دلیل محکم و مستدل برای اتهاماتم در پرونده شده اند. این اتفاق تقریباً برای ۹۰ درصد زندانیان ایرانی رخ داده بود. آنها تا آخرین دقایق آزادی در اداره مهاجرت باز هم سعی می کردند مطمئن شوند که من حتی یک ریال با خودم ندارم و تا دم سوار شدن به هواپیما، وقتی با پلیس همراه داشتم پله ها را دو تا یکی بالا می رفتم، تهدید می کردند که مرا برمی گردانند.» **دنباله مطلب در صفحه ۱۰**

گفته اند، شرایط ایرانیان ساکن زندان های جنوب شرق آسیا هم چون مالزی و اندونزی به مراتب دشوارتر از شرایط زندانی های دیگر نقاط جهان است. «ایرج خادمیون» مدت پنج سال در زندان «سونگای بلوی» مالزی به جرم قاچاق مواد مخدر زندانی بوده است. او می گوید: «در این پنج سال بارها به خودکشی فکر کرده است: «نمی توانید شرایط غیرانسانی آن جا را تصور کنید. چیزی نیست که من بتوانم با کلماتم توصیفش کنم. با این که چند سال از آزادی ام گذشته اما شبی نیست که کابوس آنجا را نبینم. در واقع، آن پنج سال فاجعه بار تأثیری فراموش نشدنی روی بقیه عمرم گذاشت. وقتی یک نفر از من سوال می کند چه طور بود؟ نمی دانم از کدام بخش و از کجا شروع کنم. برای همین هم سکوت می کنم. بارها در

زندانیان فراموش شده ایرانی از استانبول تا جاکارتا

ماهرخ غلامحسین پور

هیچکس به درستی آمار زندانیان خارج از کشور را نمی داند. معمولاً اخبار پراکنده ای از سوی «اداره امور ایرانیان» وزارت امور خارجه منتشر می شود که با کنار هم گذاشتن آن ها، می توان تخمین زد حدود چهار هزار ایرانی هم اکنون در زندان های بیرون از ایران به سر می برند. اگرچه به نظر می رسد آمار واقعی این زندانیان از عددهای پراکنده ای که به تفکیک کشورهای مختلف اعلام شده اند، به مراتب بیشتر است. زیرا تعداد کسانی که خبر زندانی شدن خود را از خانواده ها و مراجع رسمی کشور پنهان کرده و وانمود می کنند در کشورهای محل سکونت خود در حال اشتغال یا تحصیل هستند، کم نیستند. «حسین پناهی آذر»، معاون امور کنسولی وزیر امور خارجه ایران اخیراً به «ایرنا» گفته است نزدیک به دو هزار و ۹۱۶ ایرانی در زندان های خارج از ایران به

سر می برند و بیش تر این افراد در ترکیه نگهداری می شوند. براساس آمارهای پراکنده اعلام شده، بیش ترین آمار زندانیان ایرانی متعلق به کشور ترکیه، امارات متحده عربی، مالزی، اندونزی، ترکمنستان، ژاپن و تایلند است اما کشورهای دیگری هم چون کویت، ارمستان، پاکستان، عربستان سعودی، مصر، عمان، جمهوری آذربایجان، چین، ایتالیا، سومالی، عراق، یونان و استرالیا نیز پذیرای زندانیانی با ملیت ایرانی هستند. در مورد تعداد زندانیان ایرانی ساکن اروپا هم مثل سایر کشورها، آمار منسجمی وجود ندارد اما همین آمارهای اعلام شده پراکنده هم از ۳۵ تا ۴۸۵ نفر متغیر بوده اند. با این که تا کنون طرح های مختلفی هم چون امضای قرارداد استرداد مجرمین، خرید زندان زندانیان ایرانی یا تعیین بودجه سالانه برای امکان گرفتن وکیل برای این زندانیان مطرح و



دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services



دفتر خدمات بین المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می باشد

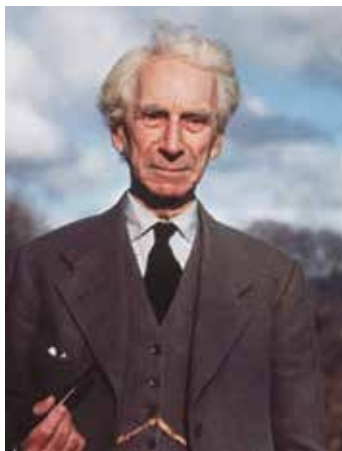
- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ◆ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ◆ گرفتن *Employer Identification Number*
- ◆ ثبت *Fictitious Business Name*
- ◆ تشکیل شرکت ها (*Incorporation, LLC, DBA*)
- ◆ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ◆ طلاق در آمریکا
- ◆ تعویض نام
- ◆ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ◆ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ◆ تهیه و تنظیم وصیت نامه
- ◆ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ◆ تهیه و تنظیم دعوت نامه
- ◆ سوشیال سکیوریتی
- ◆ مدیکر و مدیکال
- ◆ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی

دفتر خدمات بین المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



است بر دین و مذهب و هدف آنها مبارزه با خرافات بسیاری است که در دین ها و مذهب ها جاخوش کرده اند و در نتیجه، اخلاق و معنویت به بازیچه ای در دست شیادان جامعه تبدیل شده است.

در کتاب نبرد دین با علم، راسل به بیان بخشی از تاریخ رابطه این دو پدیده انسانی- اجتماعی می پردازد. با منطقی روشن و بیانی کوبنده آشکار می کند که به ویژه در مسیحیت آنان که خود را کارشناسان علوم الهی نامیده اند همیشه سد راه پیشرفت علم و دانش بوده اند. آنان که خود را روحانی و پیام خود را آسمانی می دانند همیشه با همه نیرو و توانشان از گسترش حقیقت جلوگیری کرده اند. این روحانیان هوادار مهربانی و معنویت، در عمل دانشمندان را زنده سوزانیده اند؛ آنان را به خاطر بیان حقیقت علمی به دادگاه و زندان کشانیده اند و در طول تاریخ همواره سبب آزار و اذیت هواداران علم و معرفت بوده اند.

اشاره ای به سرگذشت راسل

برتراند راسل در ۱۸۷۲ در خانواده ای اشرافی و ثروتمند در انگلستان به دنیا آمد. پدربزرگش در دوران سلطنت ملکه ویکتوریا دوبار نخست وزیر شد. پدر و مادرش از روشنفکران دوران بودند و با جان استوارت میل فیلسوف انگلیسی



نبرد دین با علم

نوشته: برتراند راسل مترجم: دکتر احمد ایرانی
بخش اول

پیش گفتار

طرف یا بی آزار نبود. راسل اندیشمند- خردمندی بود که در راه اصلاح جهان و بهبودی زندگی مردم آن به تلاشی سخت کوشانه و پایان ناپذیر دست زده بود. این فیلسوف-ریاضیدان پرشور، به ویژه در نیمه دوم عمر، به شدت درگیر مسایل سیاسی بود. با دیکتاتورهای بزرگ جهان در افتاده بود و با انتشار کتاب ها، مقاله ها و با اجرای سخنرانی ها در همه جا نور معرفت علمی می پراکند و پیام آور شناخت علمی، تفکر علمی، دستیابی به آگاهی های علمی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی بود. نوشته هایش در سادگی و روانی به مانند جویباری است که آرام و روان از کنار انسان می گذرد. در سبک نویسندگی او نشانی از فضل فروشی و پیچیده گویی نیست.

راسل کتاب نبرد دین با علم را در ۱۹۳۵ و در ۶۳ سالگی نوشته است. پیش از آن در ۱۹۲۷ کتاب «چرا مسیحی نیستم» را انتشار داده بود. هر دو کتاب نقدی

نام برتراند راسل برای ایرانیان کتابخوان نه تنها نامی بسیار آشنا است بلکه نامی است که ستایش بسیار بر می انگیزد و با احترامی ژرف همراه است. بسیاری از کتاب های راسل به فارسی ترجمه شده اند و جامعه روشنفکری و مبارز ایران از این اندیشمند و خردمند قرن بیستم مطالب بسیار آموخته است. در دنیای علم، فلسفه، سیاست و ادبیات از راسل با عنوان فیلسوف علم، ریاضیدان، منطق شناس، نویسنده اجتماعی و منتقد موشکاف دین و مذهب، سنت های کهنه، روش های دیکتاتوری و هوادار پرشور آزادی، حکومت مردم، صلح خواهی و برابری انسان ها یاد می شود. راسل هرگز دانشمند و فیلسوفی پشت میز نشین نبود و هرگز به مانند بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان دولتی یا برج عاج نشین در خدمت حکومت ها نبود و از دیدگاه اجتماعی- سیاسی هرگز بی

دوستی بسیار نزدیک داشتند. راسل پیش از چهار سالگی پدر و مادرش را از دست می دهد. پدربزرگش نیز در شش سالگی او از جهان می رود. تربیت راسل کوچولو به مادربزرگ پدریش واگذار می شود. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در خانه به پایان می رساند و در نوزده سالگی به دانشگاه کمبریج می رود. استعداد ریاضی این جوان هوشمند در دانشگاه شکوفان می شود و در آخرین سال تحصیل در دانشگاه با شور و هیجان به فلسفه علاقمند می شود. استعداد خیره کننده وی در نویسندگی و بیان مطالب دشوار به زبان ساده بسیار زود نمایان می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

معرفی کتاب

معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تارا جگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

www.ketab.com

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



DIVA OF LA JOLLA

We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

**WE BUY
GOLD**

*We offer Custom Designs,
Jewelry & Watch batteries & repair*

*One of the largest
selection of Rolex Watches*



Certified Pre-Owned Rolex Watches

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection
(While You Wait)*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین
مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات عیار با
قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

(408) 241-3755

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**



اژدهای شادخار را که اسبان و مردمان را فرو می خورد شکست داد و بکشت. از این فقرات آشکارست که فرّ به صورت این پرنده جلوه می کرده و به هر که روی می آورده او را رستگاری می کرده است از هر کس روی می گردانده او را خوار و ذلیل می کرده است. فرّ غیر قابل توصیف است. سعادت است و شکوه است و جلوه ای الهی است که چون بخواهد کسی را برکشد دیگران در برابر او عاجزند و چون روی برگرداند کسی را یارای مقابله با ذلت برجای مانده از پرواز او به صورت پرنده «وارغن» نیست.

لغت فرّ با صورتهای گوناگون به شکل فرهی، فرخ، فرخنده، فرمند، فرهمند، فرهومند و دیگر لغات هم ریشه با آن در ادبیات فارسی فراوان دیده می شود و با معانی «امر الهی، امر مطلوب، امر خوب غیر قابل توصیف» به عبارت در می آید، به عبارت دیگر فر گاه به صورت نور، گاه به صورت نیرو، گاه به صورت قدرت ملی، گاه به صورت اندیشه ای الهی جلوه گر می شود و غیرممکن ها با آن ممکن می شوند.

در شاهنامه فردوسی، سخن از فر و جلوه ها و توصیف و معنی آن بسیارست که در شماره آینده به شرح آن می پردازیم.

رشک دیوآفریده، این خوبی ها همه بود پیش از آن که او دروغ بگوید و به گفتار نادرست بپردازد. اما پس از آنکه او به بدی پیوست و به سخن نادرست و دروغ پرداخت. فرّ پادشاهی، از او گسست و به صورت مرغی از فراز او پرکشید و سرگشته از او جدا شد.

نخستین بار فرّ بگسست از جمشید پسر «ویونگهان» به پیکر مرغ «وارغن» مرغ «وارغن» نام یکی از مرغان شکاری است از جنس عقاب با چشمانی تیره ولی کوچک تر از عقاب و این همان نمودار فرّ کیانی بود که به مناسبت دروغ گفتن و بدکاری جمشید از وی گسست و آن فرّ را مهر ایزد فروغ و روشنایی دریافت. دومین بار فرّ بگسست از جمشید پسر «ویونگهان» به پیکر مرغ «وارغن» این بار نیز فرّ کیانی که به صورت مرغ «وارغن» در وجود جمشید بود از او گسست و آن فرّ را فریدون پسر آبتین برگفت و در میان مردمان پیروزمندترین شد. فریدون با کمک (فر) ضحاک را شکست داد و ایران را از وجود ناپاک او پاک کرد. و سومین بار فرّ بگسست از وجود جمشید پسر «ویونگهان» و این فرّ را گرشاسپ دلیر دریافت و در میان مردمان پیروزمندترین شد. گرشاسپ



«فر» یا «فرّه» در باور ایرانی (بخش اول)

و چیز خوب و خواستنی» آمده است. در اوستا از دو نوع فر یا فره نام برده شده است. فره کیانی و فره ایرانی. فره کیانی مخصوص پادشاهان است و مایه کامیابی و پیروزی و بهروزی ایشان است. فره ایرانی بر خورداری از شکوه و بزرگی و بخشندگی دانش و خرد است.

در کارنامه اردشیر بابکان (ترجمه دکتر فره وشی) از زبان پهلوی به پارسی امروزی آمده است که وقتی اردشیر با اردوان به جنگ برخاست چون دارای فر کیانی بود بر اردوان پیروز شد و پس از این پیروزی دختر اردوان را به زنی گرفت و همه ثروت و خواسته اردوان به دست او افتاد و اردشیر فاتح چون په پارس بازگشت شهری به نام اردشیر خره یا اردشیر فره ساخت. فرّ با دروغ و بدی و ستم و ظلم از موجودات روی بر می گرداند. فر کیانی در تاریخ پادشاهان ایرانی نمودار این سخن است. استاد پور داوود در فقرات ۳۳ و ۴۰ زامیادیش از جمشید پادشاه ایران این گونه یاد می کنند و من عینا سخن ایشان را نقل می کنم:

در هنگام پادشاهی جمشید نه سرما بود و نه گرما. نه پیری و نه مرگ و نه

سال گذشته که به ایران رفته بودم برای شنیدن سخنرانی خانم دکتر زاله آموزگار (استاد فرهیخته و سخن ران یگانه ایران شناس) به مجلس سخنرانی ایشان رفتم سخن در مورد فر و فره بود که بسیار مشتاق فراگیری و یادگیری در این موضوع بودم.

خانم دکتر آموزگار معتقد بودند که همه ما دارای فره هستیم که فره ها انواع و اقسام دارند، مهمترین آن در مورد ما فره ایرانی است که همه ما دارای این فره هستیم و با این فره متولد می شویم. به جستجو و پیگیری در مورد کلمه فر و فره که اینهمه در داستان های ایرانی و در ادبیات ایران جایگاه بزرگی دارد برخاستم و آن را در کتیبه های شاهان هخامنشی به صورت مرکب مثل فرنوخس سردار خشایار شا، یا شهر اردشیر فره (با تلفظ اوستایی) و کلماتی مرکب از این قبیل دیدم که ذکر آنها سخن را به درازا می کشد و از اصل دور می دارد.

در فرهنگ های فارسی، فره را به معنی شکوه و جلال و بزرگی و مجد و عظمت معنا کرده اند. و کلا به معنی «امر مطلوب



REALPLAC Real Estate Services

- Residential sales
- Commercial sales
- Business Opportunity sales
- Farmland sales
- Commercial Management & Consultation
- Investment Syndications/Partnerships

RealPlac.com

Ardalan Alizadeh
Broker/principle
Tel: +1 510 205 8177 | +1 510 995 8117 | Fax: +1 510 995 8137
1151 Harbor Bay Ste208F, Alameda, CA 94502
BRE #: 01704065
RealPlacid@gmail.com

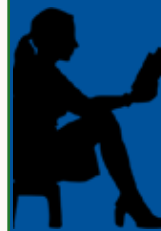


ماهنامه پژواک

با درج آگهی در ماهنامه پژواک، پیشه و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408) 221-8624

نشریه برگزیده
ایرانیان شمال
کالیفرنیا



برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۸

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

Muharram Programs at ICCNC Sept. 2018 (Muharram 1440)

Sat. Sept. 15 and Sun. Sept. 16, 9:00 AM to 1:00 PM
 Mon. Sept. 17 and Tue. Sept. 18, 7:00 AM to 1:00 PM
 * Programs designed for those interested in Islamic education.

Sat. Sept. 15 - Tawbe and Pro. Sept. 16, 2018 - Ashura at 9:00 pm
 Program: English and Urdu lectures, poems, drama, spiritual chanting and supplications in Urdu, Persian, Arabic and English.

Farsi lectures by Mr. Mostafa Daneshgar
 "Return to the Mirror of Ashura"
English lectures by Dr. Ahmad Rashedi Hashem Abadani

برنامه‌های ماه محرم ۱۴۴۰ هجری قمری در روزهای شنبه ۱۵ و یکشنبه ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ در مرکز
 دوشنبه ۱۷ و سه شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۸ برابر هفتم و هشتم محرم ساعت ۷:۳۰ عصر در مرکز
 برنامه: سخنرانی فارسی و انگلیسی به همراه نماز و صرف شام
 چهارشنبه ۱۹ و پنج شنبه ۲۰ سپتامبر برابر با نهم محرم (شب تاسوعا) و دهم محرم (شب عاشورا) ساعت ۷:۳۰ در مرکز
 برنامه: سخنرانی انگلیسی و فارسی نماز، شام و عزاداری
 سخنران فارسی: مصطفی دانشگر: "اصلاح طلبی در آینه عاشورا"
 سخنرانان انگلیسی: احمد راشد سلیم، هاشم علاءالدین

برنامه‌های ویژه دهه اول محرم ۱۴۴۰ - سپتامبر ۲۰۱۸

شنبه ۱۵ و یکشنبه ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ برابر با پنجم محرم ۱۴۴۰ ساعت ۷ عصر در مرکز
 دوشنبه ۱۷ و سه شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۸ برابر هفتم و هشتم محرم ساعت ۷:۳۰ عصر در مرکز
 برنامه: سخنرانی فارسی و انگلیسی به همراه نماز و صرف شام
 چهارشنبه ۱۹ و پنج شنبه ۲۰ سپتامبر برابر با نهم محرم (شب تاسوعا) و دهم محرم (شب عاشورا) ساعت ۷:۳۰ در مرکز
 برنامه: سخنرانی انگلیسی و فارسی نماز، شام و عزاداری
 سخنران فارسی: مصطفی دانشگر: "اصلاح طلبی در آینه عاشورا"
 سخنرانان انگلیسی: احمد راشد سلیم، هاشم علاءالدین

سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان - شنبه ۱۳ اکتبر، ساعت ۶ عصر در مرکز

موضوعات سخنرانی مهندس بازرگان تفسیر قرآن کریم یا تاکید بر مضامین اخلاقی است

درس گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش در ماه‌های سپتامبر و اکتبر

درس گفتار شرح تک غزل دیوان شمس مولانا جلال‌الدین شنبه ۸ سپتامبر و ۶ اکتبر، ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز
 درس گفتار شرح دفتر نخست مثنوی ۹، ۱۶، ۲۳، ۳۰ و سپتامبر و ۷، ۱۴، ۲۱ و ۲۸ اکتبر - ساعت ۶ عصر در منلو پارک.
 سخنرانی درباره عاشورا و امام حسین (ع) جمعه ۱۵ سپتامبر و درس گفتار شرح بوستان سعدی جمعه ۱۹ اکتبر ساعت ۷:۳۰ عصر در منلو پارک.

سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان - شنبه ۱۳ اکتبر، ساعت ۶ عصر در مرکز

موضوعات سخنرانی مهندس بازرگان تفسیر قرآن کریم یا تاکید بر مضامین اخلاقی است

درس گفتارهای دکتر عبدالکریم سروش در ماه‌های سپتامبر و اکتبر

درس گفتار شرح تک غزل دیوان شمس مولانا جلال‌الدین شنبه ۸ سپتامبر و ۶ اکتبر، ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز
 درس گفتار شرح دفتر نخست مثنوی ۹، ۱۶، ۲۳، ۳۰ و سپتامبر و ۷، ۱۴، ۲۱ و ۲۸ اکتبر - ساعت ۶ عصر در منلو پارک.
 سخنرانی درباره عاشورا و امام حسین (ع) جمعه ۱۵ سپتامبر و درس گفتار شرح بوستان سعدی جمعه ۱۹ اکتبر ساعت ۷:۳۰ عصر در منلو پارک.

مدرسه اندیشه

با کلاس های فارسی، هنر، اخلاق و سرپرستی
 برای سال تحصیلی ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۲۰۱۸ - ۲۰۱۹
 با رویکرد نو در تدریس و استفاده از ابزارهای نوین آموزشی

Andeeshah Farsi School's Open House & Registration

Registration: Sept. 8, 2018: 10 to 11:30 pm
 School Open House: September 9, 2018: 10 pm to 11:30 pm
 Farsi, Art, Music and Language Classes

مدرسه اندیشه فارسی در روزهای شنبه ۱۵ و یکشنبه ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ در مرکز
 دوشنبه ۱۷ و سه شنبه ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۸ در منلو پارک
 ساعت ۱۰ صبح الی ۱۱:۳۰ عصر در منلو پارک

دعای کمیل: پنجشنبه‌ها ساعت ۷ عصر در مرکز

برنامه: صرف شام، دعای کمیل، و نماز مغرب و عشاء است.

کلاس‌های باهم‌آموزی قرآن کریم با همکاری دکتر سید وهاب معصومی

سومین شنبه هر ماه ساعت ۲:۳۰ عصر در مرکز

ثبت‌نام مدرسه فارسی اندیشه

مدرسه اندیشه فارسی برای سال تحصیلی ۲۰۱۸-۲۰۱۹ ثبت نام می‌کند.
 بازدید و ثبت‌نام روز هشتم سپتامبر، ساعت ۱۰ صبح الی یک بعد از ظهر است.
 کلاس‌ها در روزهای شنبه هر هفته از ساعت ۹:۳۰ صبح تا ۳ عصر است.
 تدریس دروس فارسی از مقطع اول ابتدایی تا سال پنجم دبستان.
 آموزش‌های جانبی به دو زبان انگلیسی و فارسی با معلمان و مربیان مجرب.

خدمات رسمی مرکز فرهنگی اسلامی شمال کالیفرنیا Official Services of ICCNC

شامل عقد و ازدواج، طلاق، اسلام آوردن، و تدفین مورد تایید دفتر حفاظت منافع

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
 info@iccnc.org or Pr@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

Marriage: The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" may be held at the Center or at another location of your choice. The Center will issue a marriage certificate that is accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran.

Divorce: The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khutbeh Talagh" are held at the Center. ICCNC will issue a Divorce Certificate that is accepted by the Interest Section of Islamic Republic of Iran.

Joining to Islam: ICCNC helps individuals interested in converting to Islam to go through the simple process. Also for those who require a document to show that they have officially become a Muslim, ICCNC will issue a certificate to this effect.

Islamic Burial: The Center provides complete funeral services. ICCNC has purchased burial sites at Chapel of the Chimes in Hayward, California in the Muslim Section.

جهان است. او جدیداً یک عمل جراحی کرده و وزن از دست داده است. سیگار برگ می کشد، مجری برنامه تلویزیونی شماره ۱۵، با مهمانانی چون پله و مایک تاپسون غوغا می کند. رونالدوی محبوب که خیلی چاق شده است در تصویر تلویزیونی هنوز هم لبخند می زند. او عاشق عشق های موقت و غذاهای چرب است. سرعتش را از دست داده است، اما هنوز پاهایش جادو می کنند. در جیبش یک پاسپورت اسپانیایی همراه دارد. ابرامویچ که مربی سوئدی، او را از تیم سوئد خط زد، الگوی مهاجرانی است که در سوئد زندگی می کنند. او حالا به لس آنجلس گلکسی پیوسته است. او خشمگین و جذاب با بدنی پر از خال کوبی است. از انگلیس به آمریکا آمده است. مردی که ملیت سوئدی دارد اما بهنگام پخش سرود ملی سوئد آدامس بادکنکی اش را می ترکاند. او هنوز هم در زمین موذی گری می کند. دشان فرانسوی به مربیانی می پیوندند که هم با تیم ملی و هم در لباس بازیگر جام جهانی را برده اند. ماریو زاگالو، برزیلی، بکن باوئر آلمانی هم به این جمع اضافه می شود. او دوران سخت کودکیش را با پدر و مادر مهاجرش از یاد نبرده است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**

او ستاره قرعه کشی ها و مراسم افتتاحیه است. تقابلی از خرسندی بر چهره با پسری که دشمنانش را شاد می کند چرا که گرفتار افیون مواد مخدر است. بکن باوئر موهایش به سپیدی گراییده است. مدیر سخت گیر آلمان ها که از صندلی ریاستش به زیر کشیده شده است و روزنامه های آلمانی از وجود فرزند ناخواسته قیصر سود می برند، پدری که چندان پسری نکرده است. گرد مولر مخاجر نام آشنای پیشین از آن پسر گرد و قلمبه که هر توپی را به تور میدوخت حالا به دور و الکی است و چشم هایش را به سختی باز می کند. از آن همه پول و شهرت چیزی نمانده است. روبرتو باجو همه ثروتش را باخته است. روماریو در ۵۱ سالگی نماینده پارلمان است و حالا شب ها زودتر به خانه می رود و موهای سپیدش روی شقیقه هایش به او جرأت می بخشد. مارادونا معضوب همه است، چاق و با عینکی سیاه که همه فکر کردند در باخت آرژانتین او سگته خواهد کرد. معبود بزرگ مردم آرژانتین که عاشق فیدل کاسترو بوده است و هنوز هم تصویر خال کوبی شده چه گورا روی بازو دارد. او چهل پنجاه کیلو اضافه وزن را حمل می کند و به جای بالا رفتن از پله ها از آسانسور استفاده می کند. او سال هاست که مغضوب مافیای فوتبال



ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: tousi1515@aol.com

دارد؟ امروزه کتاب های درسی که معنای گولاک را به درستی می دانند از صفات مدیریتی استالین و مدرنیزاسیون دوران او سخن می گویند. بهر حال آقای پوتین همه کار کرد تا مفهوم مدرن بودن را به رخ توریست ها و بیننده های تلویزیونی بکشاند و بدین ترتیب پرونده جام جهانی بسته می شود و حالا آن همه شور و شوق فروکش کرده است و همه هم به سور و ساتی رسیده اند حتی بازنده ها و اغلب راضی. بدین ترتیب پرونده جام جهانی بسیار قطور بسته می شود و جام جهانی بعد یعنی ۲۰۲۰ در قطر خواهد بود.

در روی تصویرهای تلویزیونی بسیاری از بازیکنان سرشناس گذشته را می شد دید که هنوز روی صفحه تلویزیون جلوه می فروشند. پله در ۷۸ سالگی روی صندلی چرخ دار و نه چندان خوشحال از تیم برزیل با صورتی که در سی و پنج سالگی متوقف شده است و با موهایی که بنظر می رسد که رنگ می کند تا جوان تر نشان داده شود.

جام جهانی فوتبال به پایان رسید و آقای پوتین همه کار کرد تا از روسیه و کیش شخصیت استالین اعاده حیثیت کند. اصلاً پزیدنت پوتین خود استالین بود، همراه با باشکوه ترین جام جهانی، زیبایی ورزشگاه ها، تصویرهای تلویزیونی بی نظیر و آثار تاریخی فوق العاده زیبا. می گویند جنگ بر سر مجسمه ها، بناهای یادبود و موزه ها هنوز هم ادامه دارد. پوتین اعتقاد دارد پنهان کردن نقش استالین مثل آن است که از پیروزی در نبرد انگلستان با مسکوت گذاشتن نام چرچیل و از آزاد سازی پاریس بدون نام شارل دوگل سخن رانیم. در سال های ۱۹۹۵ نوشته های ضد کمونیستی زیادی منتشر شد، لنین و تروتسکی در این نوشته ها با استالین بر سر بالاترین جایگاه در رده بندی افراد بدتر از هیتلر مسابقه داشتند، اما حال که «شبه جزیره گولاک» سولژ نیتسین در برنامه کتاب های درسی گنجانیده شده است آیا نسخ گیری ضد جهانی هواداران استالین جای تعجب

Open 8:30-5:30
Sorry, No Checks



Springtown Exxon

Serving Livermore and surrounding area

(925)443-8866

We'll Beat Anybody's Price



WALK-INS WELCOME
We Rent U-Hauls

SMOG INSPECTION

Most Cars 2000 & New
Hybrids to Vans, Trucks, SUVs & Motor Homes Extra.
Star Smog Test Extra. **\$19.99**
*Plus State Cert. \$8.25
95 and Older Evap Extra if Required
WE HONOR ALL LOCAL COMPETITORS COUPONS.
Offer valid to 8/31/18

A/C SERVICE

Evacuate + Recharge
Check Belts
& Hoses **\$49.95**
Plus Freon & Dye
Offer valid to 8/31/18

OIL CHANGE & LUBE

Includes up to 5qts.
oil (5w30, 10w30 or 10w40)
plus disposal fee **\$19.99**
Most cars
Offer valid to 8/31/18

BRAKE SERVICE

Starting Per Axle
Plus Parts
Includes
Machine Rotors **\$69.95**
Offer valid to 8/31/18

RADIATOR SERVICE

Drain & Refill
Check Belts,
Hoses, Accessories **\$34.95**
Plus Coolant
Offer valid to 8/31/18

TRANSMISSION

FLUSH **\$99.95**
99% Fluid Exchange
Includes Flush
Additives up to 12Qts. **\$49.95**
Most cars
Plus Parts & Disposal Fee
Offer valid to 8/31/18

FREE \$50 GAS

W/TIMING BELT SERVICE
Most cars
Offer valid to 8/31/18

MINOR TUNE UP

Starting at **\$49.99**
Plus Parts
Most cars
Offer valid to 8/31/18

SCHEDULED MAINTENANCE

30/60/90K
Miles Service **From \$189.95**
Most cars
Offer valid to 8/31/18

4700 1st Street, Livermore, CA 94551

موافقت کردم...
 سمینار در یکی از ایالات جنوبی آمریکا بود و برحسب اوضاع مالی تصمیم گرفتیم یعنی مجبور شدیم با ماشین تشریف ببریم. طول راه و خستگی سفر باعث شد که یک شب وسط راه بخوابیم و روز بعد به علت پیدا نکردن آدرس قدری دیر رسیدیم.

سمینار شروع شده بود. سالن بزرگ کنفرانس پر از جمعیت بود. آقایان تر و تمیز و خانم های مکش مرگ ما! جای خالی برای ما نگذاشته بودند. تنها یک صندلی در ردیف جلو که همسر بنده خود را به آن رساند و یکی هم در آخر کار در کنار درب ورودی که نصیب من شد...

نوبت به سخنران اصل کاری رسید. ایشان پس از ذکر مقدماتی در مورد عادات و عقاید مردان شرقی یک مرتبه جنس برتر سالن را مخاطب قرار داده و گفت: «آیا شما هرگز از خانم تان قدردانی می کنید؟!» همسرم سرش را به عقب برگرداند و نگاه جانانه ای به من انداخت... سخنران پرسید: «آیا هیچگاه روز تولد خانم تان را به خاطر آورده اید؟!» همسرم دوباره نگاه عاقل اندر سفیاهی به حقیر کرد و چند نفر دیگر هم به تاسی از ایشان برگشتند و به این محکوم نظری افکندند!

جالب و دوست داشتنی بود. صدمات روحی و روانی آینده را در محیط مرد سالاری پیش بینی بکن و نکن های این جانب نسبت به فرزندان شده بود و از شما چه پنهان با سن و سال کمتری که از من داشت، افکار و شعور اجتماعی او سال ها بلکه دهه ها بیشتر و عمیق تر از حقیر بود. دست بر قضا کاسه اوضاع و احوال آرامش وطن دمر شد و راهی این دیار خارجی خوار شدیم...

ابتدا فکر می کردم که ملت ما، با داشتن فرهنگ و تاریخ پنج هزار ساله همان ملتی است که از قدیم شنیدیم و خوانده ایم... با داشتن فرهنگ غنی ولی با دست خالی به سرزمین عجایب وارد شدیم. روزگاری نه چندان آرام بر ما گذشت. بالاخره یواش یواش با ساکن شدن در کوی تمدن، افسار گسیخته متوجه شدیم که یک من دوغ چند من کره می دهد! بله... دیگر، نه قدرت مردانگی من خریدار داشت، نه حکومت مطلقه ام فرمان بردار. برات مرا کسی نمی خواند. امر و نهی های مداوم این جانب همه خشت بر آب می شد.

روزی خاتون منزل به من فرمودند که ما باید به یک سمینار خانواده برویم و بنده هم به خیال این که بتوانم حق و حقوق مردانگی ام را در این سمینار ثابت کنم،



خاطرات در گذر زمان

هوشمند عقیلی

این خانم ها

هیچ داستانی شیرین تر از آن نیست که گوینده شخصا در آن شرکت داشته و نقشی ایفا کرده باشد. با آقائی دنیا دیده در این دیار غریب خوار، اتفاق مبینی افتاد. داستانی با شرکت خودش برایم تعریف کرد که:

بابا و برادر بزرگ ها بود و به قول پروین اعتصامی؛ «جز نقشی ز پود و تار نبود» حتی دلخور هم نمی شدیم چون بوی نوئی می آمد!

زندگی با برادرها و خواهرها تفاوت داشت. آنها آبجی های محترمی بودند که اوقات تعطیل مدارس را پیش مادر می ماندند. کسی صدای آنها را نمی شنید. خط مشی مادر را دنبال می کردند. به هر چیزی راضی و قانع بودند. پدرم مردی خشک و سختگیر بود. ولی چون دخترهایش به مدرسه می رفتند احساس روشن فکری می کرد!

من دوران طفولیت را با شنیدن بکن بکن های آن که تا زمان نوجوانی

من در یک خانواده سنت پرست بزرگ شدم. مادرم زن بی توقعی بود و هرگز خواسته هایش را ظاهر نمی کرد. با دو خواهر و برادرم روزهای خوشی را داشتیم. ما پسران خانواده در اوقات فراغت و بیکاری در کوچه های خاکی و یا نیمه اسفالت محله خودمان با پسر بچه همسایه بازی می کردیم و از سر و کول هم بالا می رفتیم و گه گاهی هم زد و خورد های کوچکی اتفاق می افتاد و موقتی بود. جای زخم های این گونه دعاواها هم زود خوب می شد. ولی پاره شدن یقه و آستین آگه نو نوار بودند، کلی دلخوری و کینه به جای می گذاشت و اگر شور رفته بودند یعنی ارث و میراث



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴-۴۰۸

شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما



کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney

(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

دید شده بسیار برخوردار است که به آن زیبایی خاصی می بخشد.

برای نخستین بار، جشنواره باوجود فیلم های بسیاری که پیرامون کودکان دریافت می کند، یک فیلم سینمایی کامل را به اسم «شکلات» برای کلیه افراد خانواده، بخصوص نوجوان ها به نمایش می گذارد که نظیر طعم اسمش (شکلات) شیرین و دیدنی است. فیلم را «سپهیل موفق» ساخته و داستان پسر ۱۳ ساله ای است که پدر بزرگش یک کارخانه شکلات سازی برای او به ارث می گذارد، اما خواستگار مادرش نقشه دیگری در سر دارد و همین باعث



صحنه ای از فیلم «آقای آهو»

می شود تا به سبک اسلپ استک فیلم های کمپی هالیوود ماجراهای شیرینی رخ بدهد و با یک پایان هالیوودی هم به انتها برسد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

خانواده هایشان از این موضوع مطلع نشوند. طوری رفتار می کنند که همچنان باهم زندگی می کنند ولی ناپدید شدن ناگهانی زن جوان تمام برنامه های آنان را به هم می ریزد و از اینجا فیلم سعی دارد دلیل و علت ناپدید شدن زن جوان را پیگیر شود که با پیچ و خم های داستان،



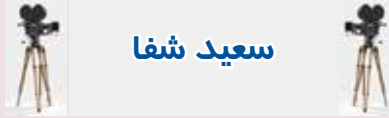
در جستجوی ام کلثوم

فیلمی پرحرارت و گیرا به وجود می آورد. «محسن کیانی» و «رویا افشار» نقش این زوج را بازی می کنند.

«سگ ها و احق ها» ساخته «علی محمدقاسمی»، یک اشتباه، قصه عشق زوجی را در شمال ایران متلاشی می کند و خانواده های آنان نمی دانند یا نمی توانند در این ماجرای که در زندگی این زوج جوان رخ داده، کمکی باشند. فیلم از فیلمبرداری زیبا و مکان های کمتر

یازدهمین جشنواره فیلم های ایرانی سن فرانسیسکو

سعید شفا



جنجالی و معروف «هیس»، دخترها فریاد نمی زنند» قبلا در این جشنواره و با حضور ایشان به نمایش درآمد، فیلم «زیر سقف دودی» در برنامه هست که آخرین ساخته این فیلمساز جامعه نگر است. داستان زنی که در زندگی خانوادگی با دشواری هایی روبروست و باید به نحوی با آنها کنار بیاید.

«ناپدید شدن» ساخته «علی عسکری» فیلمساز جوان و بااستعداد ایرانی که فیلم هایش درباره زندگی و مشکلات جوان هاست اینبار نیز با نخستین فیلم بلندش رابطه یک زوج جوان را نشان می دهد که به خاطر حامله شدن دختر این دو می



پوران درخشنده

خواهند با مراجعه به دکتر و بیمارستان شاید بتوانند مانع حاملگی دختر بشوند. «تابستان داغ» ساخته «ابراهیم ایرج زاد» موقعیت زنان مقاوم ایرانی را در جامعه مرد سالار آن به زیر سؤال می برد و اینکه چگونه با تمام چالش ها و دشواری های آنان هم چنان می توانند استوار و پایرجا باشند. «پری ناز ایزدیار» و «علی مصفا» بازیگران فیلم هستند.

«فصل شکار» ساخته «داریوش یاری» درباره زن هنرمندیست که قرار است برای اجرای برنامه به خارج برود ولی قبل از ترک ایران، مجبور است به خاطر دخترش، با یک ماجرای قدیمی که در زندگی او رخ داده روبرو شود و همین مشکلاتی را سر راه او هموار می کند.

«ایستگاه فضا» ساخته «مهدی جعفری» داستان زوج جوانی است که به علت اختلافاتی که باهم دارند، مخفیانه و دور از دید خانواده هایشان رسماً طلاق و از هم جدا می شوند. اما برای اینکه

جشنواره فیلم های ایرانی سن فرانسیسکو، نخستین جشنواره مستقل فیلم های ایرانی خارج از ایران که به منظور کشف و حمایت از فیلمسازان جوان و تازه نفس ایران تأسیس شد، امسال یازدهمین دوره خود را در تاریخ ۲۲ و ۲۳ سپتامبر در شهر سن فرانسیسکو و در محل «انستیتیوی هنر» این شهر برگزار خواهد کرد.



شیرین نشاط

استقبال از این جشنواره که پایه گذار جشنواره های مختلف ایرانی فیلم در سراسر دنیا بوده از جانب فیلمسازان ایرانی و غیرایرانی، امسال به حدی بود که انتظار آن نمی رفت چون برای این دوره، حدود دو هزار فیلم کوتاه، بلند، مستند، انیمیشن، داستانی، موزیک ویدیو، تجربی... ارسال شده بود که کار برگزار کنندگان آن را در عین خوشحالی بسیار، چند برابر کرده بود تا از میان این تعداد عظیم ۴۸ فیلم از سراسر دنیا انتخاب کنند.

امسال از کشورهای ایران، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، سنگاپور، عراق، افغانستان... فیلم های دیدنی و قابل تعمقی به نمایش در می آید که برخی توسط فیلمسازان خارجی با محتوای ایران ساخته و عرضه خواهد شد.

آخرین فیلم «شیرین نشاط» فیلمساز هنرمند مقیم آمریکا که عکس های زنان مسلح او و بعد چند فیلم تجربی کوتاه، و فیلم بلند «زنان بدون مرد» در کارنامه اش هست، به اسم «در جستجوی ام کلثوم» درباره این خواننده مشهور مصری در جشنواره به نمایش در می آید که نظیر فیلم های دیگر این فیلمساز هنرمند دیدنی و قابل بحث است.

از خانم «پوران درخشنده» که فیلم

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law



♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Office: (800) 493-7065 ♦ Cell: (415) 314-1003

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

نشان می دهند و از نبوغ تعریف می کنند و غبطه می خورند. دیپلم را گرفتم و یکسال معلمی کردم. بعد لیسانس روانشناسی گرفتم و بعد هم فوق لیسانس روزنامه نگاری. دیگر نمی دانستم برای کسب علم بیشتر چه باید بکنم؟

در این سال ها که اجبارا به آمریکا آمده ایم، شبهایی که شوهرم پشت میز کارش مشغول نوشتن است و من با خیال راحت به خواب می روم باز به خود می بالم و می گویم البته علم بهتر از ثروت است. چه فایده دارد در قصر بزرگی زندگی کردن و با راننده و مستخدم و باغبان سر و کله زدن...

البته علم بهتر از ثروت است مخصوصا وقتی کتابی یا مقاله ای از شوهرم منتشر می شود و به دست مردم می رسد و سیل فکس و تلفن های با وقت و بی وقت هموطنان پراکنده در آفاق (که ساعت شب و روز را گم کرده اند) امانان را می برد. با خوشحالی باز به خود می بالم که اگر پولی در این کار نیست باز علم بهتر از ثروت است.

تا آنکه چندشب پیش در عالم رویا زنده یاد زهرا خانلری به خوابم آمد. دویدم و سلام کردم. دامنش را گرفتم و با هیجان گفتم: «استاد من، مراد من، علم بهتر است یا ثروت؟»

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

مادیات و انسان های مادی که بعد از مدتی به حیوان تبدیل می شوند داد سخن دادم و اینکه چقدر شرم آور است که انسان به دنبال ثروت بدود و از علم غافل شود.

حرفها زدم، نکته ها و مثال ها آوردم. کاری کردم که اگر رفیق استالین هم در کلاس حضور داشت به پهنای صورت اشک می ریخت و سرانجام قطره اشکی را هم که از گوشه چشم خانم خانلری چکیده بود دیدم و از خوشحالی به خود لرزیدم. بچه ها ساکت بودند و در قیافه هایشان می دیدم که چقدر آنها را از مادی بودن و دنبال مادیات رفتن متنفر کرده ام. می دیدم که همگی دارند خود را برای بردن یکی از جوایز علمی یا ادبی نوبل آماده می کنند. وقتی جمله آخر را خواندم که «حال بگوئید علم بهتر است یا ثروت؟» بچه ها کف زنان همه باهم فریاد زدند «البته علم البته علم».

آن روز خانم خانلری به من نمره ۱۳ داد. بالاترین نمره اش معمولا ۱۰ بود ولی من از او سیزده گرفته بودم. زنگ تفریح خانم کیا، خواهر خانم خانلری و رئیس دانشسرا، من را به دفترش احضار کرد و یک جلد کتاب «دیل کارنگی» را به من هدیه کرد. از خوشحالی روی پایم بند نبودم. وقتی توی حیاط دانشسرا راه می رفتم احساس می کردم همه مرا به هم



نوشخند و پوزخند

لبخند و زهر خند

عترت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

نمره ای برای لیاقت یا حماقت؟

سختی بود. وقتی دیدم همه نق نق می کنند تصمیم گرفتم برگ برنده نویسنده ام را به زمین بزنم. چند روز روی این موضوع کار کردم. یک انشای پنج صفحه ای نوشتم و دو روز آخر، خواندن آن را چندبار تمرین کردم.

سرانجام روز موعود فرا رسید. خانم خانلری وارد کلاس شد. قلبم به شدت می تپید و منتظر بودم اول مرا صدا بزند تا شاهکارم را به رخش بکشم، ولی این طور نشد. اول دو سه نفر دیگر انشاهایشان را خواندند و طبق معمول هفت یا هشت از او گرفتند. بعد رویش را به من کرد و گفت: «حالا نوبت عترت است.» بلند شدم به طرف بالای کلاس رفتم. بعد از اینکه نگاهی به همشاگردی ها انداختم در کمال اطمینان به نفس شروع به خواندن کردم. درباره

سال آخر دبیرستان بودم که خانم زهرا خانلری را شناختم. او معلم ادبیات فارسی ما بود. بانویی خیلی جدی و در عین حال از خود راضی. می گفتند سر خواهرش (خانم فروغ کیا که رئیس دانشسرا بود) منت گذاشته که این چند ساعت را برای تدریس ادبیات فارسی در دانشسرای مقدماتی قبول کرده است.

در کلاس انشاء به من توجه خاصی داشت چون قلم شیرینی داشتم و در آن زمان در بسیاری از مجلات مقاله و داستان می نوشتم. به همین دلیل از من بیشتر از دیگران توقع خوب نوشتن داشت. موضوع یکی از انشاهای آخر سال ما، قبل از امتحان نهائی، موضوع معروف و شاید هم دلگیرکننده «علم بهتر است یا ثروت» بود. بچه ها خیلی دماغ بودند چون موضوع



هنرستان موسیقی نژاد

آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



Pre-Owned - Luxury Cars

We Buy Cars For Cash

Selling Your Car On Consignment

ماشین مورد علاقه شما را فقط با ۸۰۰ دلار دستمزد از Auction خریداری می کنیم!



2007 Lamborghini Gallardo Spyder
\$97,995



2015 Mercedes-Benz SL-Class SL400
\$46,995



2015 Fiat 500s Battery Electric Hatchback
\$8,995



2000 Bentley Arnage Red Label
\$16,995



2014 BMW 3-Series 328d xDrive
\$17,995



2012 Mercedes-Benz M-Class ML350 BlueTEC
\$19,995

We are privileged to have the opportunity to earn your business!

از نمایشگاه ما در اینترنت دیدن کنید

a1motorgroup.com

345 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129 (408) 982-5456

منطقه فضول آباد

سخنرانی هزار فوت و فن داره، بلدش؟

یکی میاد پشت میکروفن، دو کلمه حرف زدن بلد نیست. اعصاب همه رو خط خطی می کنه. یکی میاد که اصلا صداش در نییاد. هیشکی هم درست و حسابی نمی فهمه که طرف چی میگه. یا تقصیر خودش یا میکروفن هزار ایراد داره.

یکی میاد اما سخنرانش رو خودش ننوشته. نمی تونه مطالبش را درست و بی غلط بخونه. یکی میاد جلو مردم به عنوان سخنران اما قیافه و سر و وضع آشفته ای داره. معلوم نیس چشه، یا چی شده!

یکی میاد هنگام سخن گفتن به جای اینکه به همه طرف سالن نگاه کنه و مردم را ببینه فقط به یک طرف نگاه میکنه.

یکی میاد رعایت وقت خود را نمی کنه و هی حرف میزنه، حرف میزنه. یادداشت هم براش می فرستند که تمام کن، گوش نمیده. سالن متشنج میشه و وضع بهم می خوره.

یکی میاد لهجه غلیظی داره. کسی حالیش نیست که این آقا یا خانم چه می فرمایند. نظم جلسه بهم می خوره یا بیج بیج راه می افته.

یکی میاد با افاده حرف میزنه، انگار او دانشمند محترم و مردم از شوت آباد به این نشست آمده اند.

یکی میاد پشت میکروفن انگار موش تو جونش افتاده هی ول می خوره و بیقراره.

یکی میاد معلوم نیست موضوع سخنرانش چیه! خودش هم بلد نیست توضیح بده.

یکی میاد کسالت بار، بی معنی، کشدار یه چیزهایی میگه، نصف سالن کم کم خالی میشه، نصف دیگه هم یا خوابند یا با هم حرف میزنند.

بهرحال سخنران با تجربه، آگاه و موفق هیچکدام از آنها نیست. کسی یا کسانی دیگری هستند که تمام فنون خطابه را می دانند. جذاب و اثر بخش سخن می گویند و همه دوست دارند وقتی او سخن می گوید تا آنها حاضر باشند سخنانشان را بشنوند، بیاموزند، تعریف کنند و لذت ببرند.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمانت-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



سفری به تورنتو:

شهر برج ها، جنگل ها و دریاچه ها

را کجا تدریس می کنند نمی دانم! بنظر من بدترین مرحله در فرودگاه ها وقتی است که میرسی به قسمت کنترل و بازرسی. در آنجا باید در یک چشم بهم زدن کفش، کلاه، کمر بند، ساعت، کیف پول، کت، کاپشن، کلید، ساک و کامپیوتر خود را بگذاری در چند جعبه روی نقاله و خودت هم برای بازرسی تمام قد بری سمت دیگری. بوعلی سینا هم باشی همین جاها قاطی میکنی. یه چیزی جا میزاری یا نمی دونی چکارش کردی! یه بار من کمر بند یه آقای دیگری را برداشتم. شلوار درست به پام نمی ایستاد. چه کشیدم تا سفر تمام شد و از آن چه باید کرد نجات پیدا کردم و جان تازه ای یافتم.

خدا خیرش بدهد آنکه ویلچر را اختراع کرد. ما یکی را در سفرها تقاضا می کنیم. تو فرودگاه گم و گور نمی شویم و با عزت و احترام ما را به در خروجی می رسانند. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

در این سفر کوتاه که باز به تورنتو شهر غضب شده سرخ پوستان تیره بخت و بدعاقبت رفتیم، دلار بیشتری دادیم تا پروازمان مستقیم و با ساعات کمتری باشد. این نوع پرواز نعمتی است برای ما که پرچم تسلیم برکشیده ایم و یک پلاستیک دوا و درمان داریم با خودمان. در برگشت با همین خط هوایی ایر کانادا هم احساس کردیم فاصله صندلی ها انگار بیشتر شده و زانوهای مان تا و محبوس نمی شود. نعمت دیگری این بود که مسافر جوان بغل دست من دوستش را پیدا کرد و از پیش ما رفت. فضای حیاتی ما وسعت گرفت، خوش به حالمان شد. من که آخر نفهمیدم این مهمانداران محترم این پرواز هم چرا هر آنچه در اول و آخر پرواز می فرمایند این قدر تند و شلاقی و فلفلی بیان می کنند. مگر قرار نیست که همه بفهمند! اینجوری که کسی نمی فهمه. این شیوه بیان



گبریل جک وکیل متخصص امور مهاجرت

Gabriel Jack Immigration Attorney

Gabriel earned his Bachelor of Arts degree from Sonoma State University in 1995 & his Juris Doctorate from The University of Pacific's McGeorge School of Law, in 2000.

با همکاری مترجم فارسی زبان از دفتر خدمات بین المللی

- ◆ Business & Investment Visa
- ◆ Employment Based Green Card
- ◆ Family-Based Green Card
- ◆ Deportation & Asylum
- ◆ Citizenship & Naturalization
- ◆ Fiance Visa
- ◆ Tourist Visa
- ◆ Student Visa
- ◆ Entertainment Visa



- ◆ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ◆ کارت سبز از طریق کارفرما
- ◆ کارت سبز از طریق خانواده
- ◆ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ◆ تابعیت
- ◆ ویزای نامزدی
- ◆ ویزای توریستی
- ◆ ویزای تحصیلی
- ◆ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

سعدی شیرازی رحمه الله علیه
و ای شیخ، من تو را همیشه به این صورت خیالی گلستان آیتی دیده ام و به خاطر سپرده ام. تصویر مرد رندی که پوزخندی بر لب دارد و دشمن بادبادک هوا کردن ها، گیسو از دختر خاله ها کشیدن، در حوض خانه معلق زدن و در کوچه الک دولک بازی کردن های تابستان اول کلاس اول دبستان من بوده است. تو تمام تابستان آن سال مرا در جنگ فشردی و آن روزت بدتر از هر روز دیگر بود.



پدر چشم ها را بسته بود و به خواندن یک نفس من، تمامی دیباجه گلستان را، گوش می داد. وقتی رسیدم به این بیت که:

مراد ما نصیحت بود و گفتیم

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

سری به رضایت تکان داد و گفت: «خوب دیباجه تمام شد. از امروز خود کتاب را شروع می کنیم.» باب اول در سیرت پادشاهان و همان سطر اول باب اول بود که کار مرا زار کرد. پدر خواند و گفت بخوان و من خواندم:

«پادشاهی را شنیدم که به کشتن اسیری اشارت کرد. بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت.»
دنباله مطلب در صفحه ۵۶

فنون نظامی دانشکده افسری علی آقا، شوهر دراز خواهرم، تا کتاب های قصه خاله کوچک و ریزه ام، مرضیه خانم که به قلم ح. م. حمید بود.

با این همه تابستان من به کلی حرام شده بود. پدر با این کتاب لاغر و بد قیافه اش کار و بار شیطنت های صبح و عصر مرا مختل کرده بود. تمام صبح ها باید از روی آن می نوشتم و حفظ می کردم و عصرها درس روز پیش را پس می دادم و درس روز بعد را از رو می خواندم.

کسی که کتاب را چاپ کرده بود یک مرد قلچماق چشم ابرو مشکی بد هیبت بود با سبیل کلفت و نگاه آمرانه. اسمش را پشت کتاب نوشته بود: «عبدالحسین آیتی». اما توی کتاب نقاشی مرد دیگری بود با یک کلاه شبکله مانند که دور آن دستار سبکی پیچیده بود. جبه ای نقش و نگار دار مثل جبه ترمه دولتمردان قاجار برتن و نگاهی تیز و شیطنت بار و آمرانه در چشم و کتابی در دست داشت که به هنگام نقاشی، نقاش آن را نیمه باز کشیده و برپشت آن نوشته بود:

به چه کار آیدت ز گل طبعی؟

از گلستان من ببر ورقی

و زیر تصویر شرح آن به این صورت آمده بود: صورت شیخ اجل شیخ مصلح الدین

یادداشت های بی تاریخ

صدرالدین الهی



جور استاد به ز چوب پدر

کودکانه ام لبخند می زد. پدر از پله های پنجدری پائین آمد، بُغ کرده، مچل از خواب نمناک بعد از ظهر و کتاب کذایی در دستش. خواستم از درگاه سر در زیرزمین که در آن جا نشسته بودم به داخل اتاق فرار کنم و از توی اتاق بالا خود را به حیاط بیرونی بیاندازم و بزnm به کوچه، اما پدر با آن نگاه سبز بیرحمش سرجا میخکوبم کرد و با اشاره دست قالیچه وسط حیاط را نشان داد.

تازه کلاس اول ابتدایی را تمام کرده بودم. پیش از آنچه در کودکستان برسابه و چه در خانه، خواندن و نوشتن را یاد گرفته بودم به این جهت در کلاس اول دبستان خواندن و نوشتنم خیلی خوب بود. برای کلفت و نوکرهای دامغانی خانه کاغذ می نوشتم، بی غلط و هرچه کتاب به دستم می افتاد می خواندم. از کتاب های

عصر تابستان بود. هنوز از روی آجر نظامی های کف حیاط بعد از سه بار آب پاشی، هُرم خورشید به صورت می زد و لاله عباسی های حاشیه باغچه جرأت چهره گشایی نداشتند. می گفتند لاله عباسی مرد خانه است که به هنگام غروب سر و کله اش پیدا می شود و ناز زن خانه که با پریدن آفتاب رو پنهان می کند.

قالیچه ها را در تختگاه میان حوض و باغچه گسترده بودند. صبحگاهان این قالیچه ها را در مهتابی رو به قبله خانه که خنکای صبح دم را داشت پهن می کردند. روی قالیچه ها تشکچه و متکای مخصوص پدر، حضور غایب او را تاکید می کرد. بادبزنی صبری اش روی کاسه آب یخ همدانی بود و ظرف هندوانه و انگور خنک که از سبد آویخته در باشیر آب انبار به بالا آورده شده بود به دلگی

گروه «همایش دوستان» تقدیم می کند

گذری بر ۶۰ سال خدمات فرهنگی و اجتماعی

زنده یاد استاد باغچه بان

بنیانگذار برنامه آموزشی ناشنویان در زبان فارسی

سخنران: خانم ثمینه باغچه بان

همراه با اجرای موسیقی ایرانی توسط گروه نوازندگان

آکادمی شیراز با سرپرستی آقای امین اسدی

زمان: چهارشنبه ۱۹ سپتامبر

ساعت: ۶ عصر الی ۱۰ شب

مکان: 1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفا با

شماره تلفن ۷۲۷۹-۲۰۷-۴۰۸ تماس حاصل فرمایید.

همایش دوستان کانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی شمال کالیفرنیا. این کانون کاملا غیر سیاسی و غیر مذهبی می باشد. نظرات سخنران لزوما نظر همایش دوستان نیست.

حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

Location! Location! Location!

Why Do You Pay Rent?!

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.

I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

ده نوع کلاهبرداری اینترنتی

سولماز مولوی

در میان هیاهو و شلوغی، هکرها می‌توانند به راحتی، کلاه سر شما بگذارند و به روش‌های مختلف، غافلگیرتان کنند! دپارتمان امور صنفی و مصرف کنندگان در ورجن آیلند (DLCA) توصیه‌ای به کاربران آنلاین هنگام خریدهای اینترنتی و جلوگیری از کلاهبرداری کرده است. بر این اساس لیستی با ده نوع کلاهبرداری اینترنتی و سایبری تعریف شده که ممکن است کاربران با آن درگیر شوند.

جعلی شبکه‌های اجتماعی با نام دوستان (Social networking friend requests): لینک ارسال شده به ظاهر از طرف دوستانتان و بعد کلیک روی لینک برای دوستیابی و نصب بدافزار و...
تخفیف‌های بالا برای اجناس و هدیه‌های لوکس (Holiday jewelry): دریافت ایمیل جعلی با نام گوجی، کارتیه و لوکس فروشان برای اغوا کردن شما و محصولات گران با تخفیف‌های ویژه. لوگو روی محصولات جعلی بوده و هرگز کالا را دریافت نخواهید کرد.

سرقت آنلاین هویت و مشخصات فردی و بانکی (Online identity theft): استفاده از سیستم وایرلس در کافی شاپ و اسکن کامپیوتر توسط هکریهایی که اطراف شما نشسته‌اند و سرقت اطلاعات. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

لینک‌های فیشینگ برای سازمان‌های خیریه (Charity phishing): هکرها با ارسال ایمیل خود در جای سازمان‌های خیریه جا می‌زنند و لینک موجود در ایمیل شما را به سایت جعلی هدایت کرده و اطلاعات هویتی و کارت اعتباری شما را به سرقت می‌برند.
پیش فاکتورهای جعلی با نام سرویس‌های پستی معتبر (Fake invoice from delivery services): از سرویس‌های پستی مانند UPS و فدرال اکسپرس ایمیل دریافت می‌کنید و در آن فاکتوری دیده می‌شود که به درب خانه شما مثلاً یک تلویزیون می‌آید و باید هزینه پست را پرداخت کنید و شما نیز هول شده و پول را پرداخت می‌کنید، در حالی که فاکتور با بدافزار نصب شده روی سیستم شما به حساب حمله کننده می‌رود.
درخواست‌های دوستی از روی لینک‌های

چگونه یک Repossession را از کاردیت ریپورت خود حذف کنید!

آرش زاد

کارشناس - دارای مورد تخصصی تعمیر اعتباری
arash@zenithfg.com



داشته باشید. در عوض درخواست می‌کنید که آنها Repossession را از روی کاردیت ریپورت تان حذف کنند.

در حقیقت، سخت‌ترین بخش از این تکنیک بکارگیری فرد مناسب است. او در واقع کسی است که توانایی مذاکره با شما و حذف اکانت منفی از کاردیت ریپورت تان را دارد. به عبارت دیگر، این گزینه ای است که به پشتکار مذاکره کننده بستگی دارد. هر چه بانک بزرگتر باشد، بکارگیری فرد مناسب در تماس تلفنی هم سخت‌تر خواهد شد.

در نهایت مطمئن شوید که شما همه چیز را قبل از نهایی کردن شرایط مذاکره دوباره، نوشته‌اید.

یکی دیگر از گزینه‌های موجود برای برداشتن و حذف یک Repossession استفاده از یک روش پیشرفته برای بدست آوردن اختلاف Repossession با سه آژانس کاردیتی می‌باشد. کلید موفقیت پیدا کردن در گونه اطلاعات نادرست در گزارش این اکانت منفی می‌باشد. در اینجا چند مورد که باید چک کنید آورده شده است.

- ◆ همه تاریخ‌ها
- ◆ بالانس‌ها
- ◆ شرایط پرداخت
- ◆ شماره حساب‌ها
- ◆ هر چیز نادرست دیگر

بعد از اینکه اختلاف اکانت منفی را با هر سه آژانس کاردیتی بدست آوردید، فراموش نکنید که آنها ۳۰ روز به منظور بررسی صحت اطلاعاتشان فرصت دارند. اگر نادرست باشد، باید یا آن را اصلاح کنند و یا اکانت منفی را حذف کنند.

یک فرد حرفه‌ای برای حذف انواع Repossession

اگر فکر می‌کنید که نمی‌توانید با وام دهنده معامله کنید، فرد مناسبی را پیدا کنید و به مذاکرات رسیدگی کنید. برای انجام این کار می‌توانید به سراغ یک شرکت Credit Repair حرفه‌ای بروید.

هنگامی که پرداخت یک وام خودرو را متوقف می‌کنید، بانک ممکن است عمل Repossessing خودرو را انجام دهد. این کار می‌تواند به دو روش انجام شود. شما می‌توانید به طور داوطلبانه خودرو را تسلیم کنید و یا بانک به سادگی می‌تواند آن را از شما بگیرد. در واقع، در بسیاری از موارد حتی لازم نیست به شما اعلام کنند که آنها در حال گرفتن خودرو هستند.

هنگامی که ماشین شما به تصرف آنها دربیاید، روی امتیاز کاردیت تان تأثیر منفی می‌گذارد. تأثیر این اکانت منفی می‌تواند بسیار قابل توجه باشد و امتیاز کاردیت تان به حد زیادی کاهش دهد! مهمتر از همه، اگر بانک از شما برای تفاوت بین ارزش خودرو و مبلغی که بدهکار هستید شکایت کند، این نیز می‌تواند به عنوان یک Judgment علیه شما به روی کاردیت ریپورت شما قرار گیرد که باعث می‌شود امتیاز کاردیت تان باز هم بیشتر صدمه ببیند.

آیا Repossession ها می‌توانند از روی کاردیت ریپورت حذف شوند؟

شما زمانی که می‌خواهید Repossession ها را از گزارش کاردیت خود از بین ببرید چند گزینه دارید. شما هم می‌توانید خودتان اقدام به حذف آن کنید و یا می‌توانید از یک تیم حرفه‌ای بهره بگیرید برای حذف Repossession که بروی کاردیت ریپورت شما بوجود آمده است.

اگر شما خودتان می‌خواهید اقدام به حذف Repossession کنید، چند راه در این مورد وجود دارد.

سعی کنید برای

پرداخت‌های جدید مذاکره کنید

اولین گزینه این است که اقدام به مذاکره با کسی که به شما وام داده است کنید. معمولاً یک بانک و یا یکی از وام دهندگان بزرگ است که معمولاً به نمایندگی این کار را انجام می‌دهد. هدف مذاکره کردن این است که درباره یک طرح بازپرداخت صحبت کنید که شما توانایی مالی آن را

دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال‌ها تجربه، سرعت عمل، و دقت، شما را یاری می‌دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکيوریتی

Iranian Services

- ◆ مدیر و مدیکل
- ◆ سوشیال سکيوریتی (SSI)
- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ◆ دریافت حقوق پرستار
- ◆ دریافت حقوق بازنشستگی
- ◆ مصاحبه‌های سالانه سوشیال سکيوریتی
- ◆ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکيوریتی (Appeal)

در سراسر بی‌اریا

(408) 348-2595 F (925) 998-5340 F (415) 446-8682

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129

با درج آگهی در نشریه پژواک،

کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

ماهنامه

پژواک

راه می افتادند، قشنگ بود و تماشایی. البته اگر درگیری های قبیله های دیگر سد راه نمی شد و زد و خوردی در نمی گرفت. شیرازی آن دوران رفعت خوشگذران بود اهل تفریح مهمانی و پذیرایی. ساز و آواز، شراب ناب و سفره مفصل. خلاصه کلام مردمانی از هر جهت ایرانی اصیل نیک نفس. دعوت مان می کردند و مهربانی ها و همراهی ها دو مرد یهودی اهل موسیقی رحیم قانونی و ماشاءالله ضربی عضو لاینفک ضیافت ها و جشن ها و پذیرایی های شیرازی ها. رحیم قانون می نواخت، سازی عین سنتور با چند سیم کمتر و ساده تر که بجای دو چوبدست نازک سنتور با دو ناخنک روی انگشت اشاره صدایی لطیف و نرم روح می گرفت. رحیم قانونی استاد بود و ماشو با دودانگ صدایی دلنشین ضرب می گرفت و آهنگ های محلی می خواند و مجلس آرائی می کرد. «رحیم و ماشو» کنار هر سفره ای بودند و عزیز. شیراز با صفا بود و مردمانی با صفات داشت. دوست می شدند و دوستی می کردند. گذشت و رفت.

یک روز تابستان راه افتادم که سراسر تاکستان را بگردم. در نزدیک انتهای غربی یک خانه کاهگلی دو سه اطافی قرار گرفته بود که دورتر زنی داشت

در یک طشت حلبی رخت می شست و دختر بچه ای کنارش راه می رفت و آواز می خواند. چند صدمتر پائین تر مرد تاکستانی مشغول گزاردن سبدهای مرتب انگور روی گاری اسبی کوچکی بود که جلوی دریچه چوبی به در میخ کوب بود. سلام کردم و خسته نباشی گفتم. آمد جلوتر و با روی خوش گفت که خودش و هر دو پسرش «اکبر و اصغر» از اذان صبح سبب زده اند که آفتاب روشن برسانند به میدان بار فروش ها تا فروش کنند و برگردند. «ننه میزاسدالله» هم آش و آبگوشتی برای ما تدارک دیده، صفا کنیم و تشریف داشته باشیم. تشکر کردم و گفتم که مادر و دختر را از دور دیدم. این دو تا نوجوون هم پسرهای شما. پس «میزاسدالله» کجاس که پیداس نیست. آمد جلوتر و گفت: ده سال پیش عیال که حامله بود میزاسدالله سه ماهه را سقط کرد. بچه اولمان بود. پسر بود میزاسدالله گل سرسید اولادمان بود. رفت و ما موندیم و اسمش تربتشت ته باغه. به گهواره چوبی با سایه بون لاله عباسی زیر اون، نارون پهلوی بنه گاه یاقوتی. آگه رد بشین می بینین. پیداس ننه میزاسدالله هر شب جمعه میره سر خاک پسرش فاتحه می خون. زبون می گیره و اشک می ریزه. چه کنیم. داغ دارمون کرد.

از درگوشی ها

به قلم پیرایه

شیراز بودم. شهر نام آوران شعر و سخنوری با مردمانی میهمان نواز، با ذوق و بسیار شیرین گفتار. در حومه شهر کنار تاکستانی درندشت سکونت کردیم. مردی میانسال و چابک نظارت امور باغات را به عهده داشت. هر صبح هم سبیدی انگور دست چین برای ما میاورد. ظاهرا شب ها کارگران اطراف خودی میان کرت های انگور می رسانند چرا که شایعه درگرفت که مارهای سمی لابلای شاخه های مو می لولند. به گمانم مردک شیرازی دستبرد شبانه را با مار تهدید می کرد. در عین حال شنیدم که یورش شبانه ادامه داشت و کرت های نزدیک خالی و خشک می نمود. همسایگان محترمی داشتیم که ما را تنها نمی گذاشتند. پیاده روی چرخ سواری، اسب سواری و مهترگوش به زنگ صدای ساز و دهل دور دست ها که دعوت ایل قشقایی بود. کشتی، زور بازو، چوب زنی، جشن

های عقد و عروسی و رقص محلی چوب زنی مسابقه جالبی بود که دو مرد روبروی همدیگر می ایستادند، چوب تراشیده سنگین وزن را میان انگشتان می گرفتند و برعکس شمشیربازی چوب را افقی از وسط به چوب طرف مقابل می کوبیدند. این عمل ادامه می یافت تا چوبی بشکند یا از دست خسته حریف بیفتد که ساز و دف و طبل به صدا در می آمد و رقص دسته جمعی زن های قبیله شروع می شد. زن ها با لباس های پرچین بلند، بالا تنه مخمل ملبله دوزی و سربندهایی که روی پیشانی با سکه های طلایی ضرب می گرفت حرکاتی آرام و موزون نمایش می دادند و مردان قبیله و تماشاچیان اطراف سکه های درشت و اسکناس می ریختند و البته مهمترین رویداد کوچ سالیه ایل بود که از تپه ماهورهای اطراف سرازیر می شدند و تا دوردست ها با اسب ها و قاطرها دلکچ چیان نگهبان

برای فروش

دو بیزینس، خشک شویی و کارگاه خیاطی در کنار یکدیگر، در یکی از بهترین نقاط شهر لوس آلتوس، به دلیل بازنشستگی، به مبلغ ۸۵,۰۰۰ دلار فروخته می شود. لطفاً برای دریافت اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید.

۱۳۳۲-۶۶۹-(۶۵۰)

info@fashioncleanersandalterations.com



برای فروش

یک رستوران موفق ایرانی با ۱۵ سال سابقه و با درآمد مکفی در شهر سن حوزه، به علت بازنشستگی به فروش می رسد. اجاره آن حدود ۲۰۰۰ دلار در ماه و با مساحت ۸۸۰ اسکورفیت می باشد.

برای اطلاعات بیشتر با ما تماس بگیرید!

۲۹۴۲-۴۲۵-(۴۰۸)

با درج آگهی در ماهنامه پژواک، کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

ماهنامه پژواک

(408) 221-8624

به لندن بردند به امید اینکه با لمس ملکه «آن» بیماری «خنازیر» او درمان شود. والنتین گریت تیمکر شفا دهنده به سبب درمان این نوع بیماری (خنازیر) به شهرت و معروفیت رسید. او در سال ۱۶۲۸ در (آفن) ایرلند متولد شد و در سال ۱۶۶۰ در انگلستان به معروفیت رسید. او اعلام کرد که بیشتر بیماری ها به علت نفوذ ارواح پلید است و خداوند به او قدرتی عطا کرده است تا آن ارواح پلید را دور سازد. او از حرکت دست ها (پاس) استفاده می کرد که چندی بعد بوسیله دکتر آنتون مسمر اطریشی مورد استفاده قرار گرفت. مشهور است که والنتین هزاران مورد شفابخشی داشته است و بعضی از برجسته ترین دانشمندان آن زمان و حکمای الهی مانند رابرت بویل خاصیت ادعایی او را آزمایش و مورد تایید قرار دادند.

در اواسط قرن هیجدهم یک کشیش بزرگ بنام یوهان گاسنر عقیده ای مشابه نظریه والنتین گرفت. والنتین اظهار داشت و شفابخشی هایی با مدت او انجام داد. او اعلام کرد که اغلب بیماری ها در اثر تصرفات شیطانی است و روش او در جن گیری چنین بود که بنام مقدسین و معصومین به ارواح شیطانی دستور می داد از بدن شخص بیمار دور شوند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۲**

شود. تفکر بوعلی سینا چند صد سال بعد مورد قبول پمپ تیوس فیلسوف قرار گرفت و اظهار داشت با دارا بودن این قدرت که با نیروی تخیل و اراده می توان آن را فعال ساخت، توسط آن بر خون و روان می توان اثر گذاشت و موجب بهبود بیماری گردید. او همچنین معتقد بود آنچه را که معجزات و شفابخشی می نامند در حقیقت نتیجه اعتقاد آنانی است که شفا یافته اند.

او معتقد بود که این مساله باید بین اطباء و فلاسفه مکتوم بماند. در قرن شانزدهم طبیب دیگری بنام پاراسلسوس که بوسیله کلیسا مورد آزار و تبعید قرار گرفت بخاطر این بود که اعلام کرده بود قدرت فکر می تواند هم علت بروز بیماری های مختلف و هم شفای آنها باشد. سیاست کلیسا با توجه به آگاهی نسبت به مسئله شفابخشی و کاربرد هیپنوتیزم اقتضا می کرد که آگاهانه به این تفکر اعتراض کند و کوشش نماید تا از کاربرد آن به مقاصد دیگر غیر از آنچه کلیسا مصلحت می داند جلوگیری شود. پدیده شفابخشی در طول صدها سال به ملکه انگلستان و فرانسه نسبت داده می شد و برای اجرای این کار تشریفات خاص مذهبی ترتیب می دادند. گزارش شده است که دکتر جانسون را در کودکی



مشغول تسکین دادن بیمارم بودم، برای تسکین درد خواص عجیبی در دست هایم بود که با قراردادن و حرکت ملایم انگشتان در جهت محل درد، بیمار تسکین می یافت. دانشمندان دریافته اند که ممکن است سلامتی بوسیله اتصال و اعتقاد از شخصی به شخص دیگر منتقل شود، همانگونه که بعضی از بیماری ها منتقل می شوند. بعضی معتقدند که شماری از معجزات که منسوب به حضرت عیسی (ع) است و بوجود آمده و پاره ای از لکه ها و داغ ها و تجارب مرموز مقدسین تجربه های هیپنوتیزمی بوده است.

بوعلی سینا پزشک و متفکر بزرگ قرن دهم در بررسی های خود متوجه شد که فکر ایشان نه تنها در بدن خود بلکه در بدن دیگران می تواند اعمال نفوذ کند و بعضی اوقات حتی در فاصله دور این نفوذ اعمال می شود. او همچنین معتقد بود که این قدرت ممکن است همانگونه که بیماری را شفا می دهد سبب بیماری نیز

شفابخشی بوسیله

هیپنوتیزم و قدرت های روحی

نوشته های پایپروس مربوط به مصر در هزار و پانصد قبل از میلاد، قرار دادن دست ها را برای شفای بیماران نشان می دهد. نقش برجسته ای بر یک کور در (تبس) کاهنی را در حال ترانس (خودهیپنوتیزم) نشان می دهد.

نوشته های مذهبی مسیحیت شامل مراجع زیادی درباره پدیده منسوب به هیپنوتیزم است و به نظر می رسد که یک تمرین عمومی در معابد قدیم مصر، یونان و هپروس وجود داشته، واقعه ای موجود است که نشان می دهد کاربرد درمانی برای مردم روم از دیرباز شناخته شده و مورد استفاده بوده است.

اسکولاپیوس «Aesculapius» گزارش داده است که او می توانسته است با نوازش دست بیماران را به خوابی نیروبخش فرو برد و رنج و درد بیماری را تسکین دهد. سقراط پدر طب گفته است که وقتی

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408)738-1960
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

فلکی چگونه است و آیا کواکب و سیارات بر شوری پنیر و شیرینی شکر و ایضا بر قمر در عقرب بودن اوضاع مملکت مان دلالت دارند یا نه؟

عشق به روحانیت

آخوندی بنام جواد جلالی روی صفحه توپیرش چنین نوشت: «دمای بدنم روی ۳۹ رفته. هم ژلوفن خوردم هم دعای نور خواندم، هنوز پایین نیامده. احتمالا کفاره گناهان است. چون تا برای نوزادمان خواندیم زود خوب شد.»

در همان صفحه یک آقای ایرانی به نام آشتیانی جوابش را این چنین داده است: «حاج آقا! یہ قرصی هست به نام سیانور که ترکیبی سنتی از سیاه دانه و دعای نور است. حتما امتحان کنید، اگر جواب نداد آن دنیا یقه ام را بگیرید؟»

درد دل های زرد آلو

آقا! من یک زرد آلو هستم! یعنی زرد آلو بودم. دیگر نیستم.

این فرنگی ها نمی دانم چرا «ایپرکات» صدام می کنند. ایپرکات یعنی چه؟ من از زرد آلو بیشتر خوشم می آید. من و خواهر برادرهایم اول که به دنیا می آیم لباس سبز می پوشیم، بعد ها که هوا گرم تر می شود لباس مان رار اینکه وضع هوعوض می کنیم زرد می پوشیم. **دنیاه مطلب در صفحه ۵۸**

پلاس بود و مفت می خورد و می چرید، شب ها بالای منبر برایمان از اوضاع سماوی و سعادت و نحوست ایام و قران سعدین و نحوست مریخ و قران نحسین و حدوث بلائی ارضی و سماوی از قبیل سیل و طوفان، طاعون، مشمشه و سلاطون فرمایشات می فرمود و روایتی را که صاحب رساله الذهبیه از قول امام هشتم شیعیان در کتاب خود آورده است برای مان نقل می کرد که: «جماع با زنان در وقتی که قمر در برج حمل (فروردین) و یا برج ثور (اردیبهشت) باشد بهتر است و فرزندان سالم و رشیدی بار می آورد» و پدران بیچاره ما نمی دانستند از کجا یک منجم صاحب نظری پیدا کنند که به آنها بگوید آیا حالا قمر در عقرب است یا نه! اما این حاج آقا اصفهانی که مثل همه آیات عظام و علمای اعلام کثر الله امثالهم! رگ خواب خلاق را پیدا کرده بود همانجا بالای منبر دستانش را از زیر عبایش بیرون می آورد و با لحنی محزون که دل سنگ را آب می کرد از خلاق ساده دل می خواست برای دفع نحوست ایام صدقه بدهند و بدین ترتیب ته مانده جیب آن بیچارگان را از کف شان می ربود.

هر چه خاک مرحوم ناظرزاده کرمانی است عمر شما باشد. کاشکی حالا زنده بود و به ما می گفت اکنون اوضاع صورت



خوبی تشریح می کرد و اینکه تراشیدن موی سر در روز سه شنبه شگون ندارد و چیدن ناخن دست و پا در روز جمعه نامیمون است.

در صفحات دیگر باز هم از قول اجرام سماوی و کواکب ثابت و سیار در باب ترقی بهای قند و ابریشم، قوت حال مطربان، افزونی دروغگویان، رفاه حال خواجه سرایان، کج نشینی نسون! و کثرت ناخوشی میان مردان خیر می داد و تاکید می کرد رفتن حمام به روز یکشنبه موجب ثقل سامعه و خوردن آش به روز پنجشنبه موجب قولنج و شقاقوس می شود.

باور به تاثیر اجرام سماوی بر سرنوشت بشر و اینکه اوضاع کواکب در سعید بودن یا نحس بودن حوادث و رویدادهای کره ارض تاثیر دارند باعث شده بود پدرم هر سال این تقویم را به خانه بیاورد و امورات خود را بر اساس سعادت و نحوست ایام تنظیم کند.

در این ایام حاج آقا اصفهانی که هر سال محرم و صفر، دو ماه تمام در خانه مان

اوضاع کواکب و سیارات بر شیرینی شکر و شوری پنیر دلالت دارد!

نمیدانم چه سالی بود، انگار هزار سال پیش بود. به نظرم دو سه قرن پیش می آید. پدرم هر سال، سه چهار روز مانده به نوروز، با یک تقویم تازه به خانه می آمد. تقویم مثل دفتر مشق مان بود. ده دوازده صفحه، با خطی خرچنگ قورباغه ای، به رنگ سیاه. تقویم را که باز می کردی بالای هر صفحه اش یکی دو تا آیه نوشته شده بود که ما از آنها سر در نمی آوردیم. پایین صفحه از اوضاع کواکب آسمانی در سعید بودن یا نحس بودن ایام سخن می رفت و اینکه احوال کواکب و سیارات دلالت بر شوری پنیر و شیرینی شکر دارد و ایضا دلالت می کند به نرمی پنبه و درشتی حجر!

در این تقویم که به گمانم توسط منجم معروفی بنام ناظرزاده کرمانی تدوین و منتشر می شد علاوه بر اینکه وضع هوای دوازده ماه آینده را پیش بینی می کرد بلکه شگونی و ناشگونی روزها را هم به

امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است. من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

(408) 857-2131



Amin Rafsanjani / Realtor
BRE #01989647

- ◆ Sales & Purchase
- ◆ Residential
- ◆ First time Buyers
- ◆ Free Market Evaluation
- ◆ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity

- ◆ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت
- ◆ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی
- ◆ سال ها تجربه در خرید و فروش مسکن
- ◆ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت
- ◆ ارائه سرویس بهتر و تامین رضایت شما ضامن موفقیت من است



1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125



ARafsanjani@InteroRealEstate.com ◆ www.AminEstates.com

افراد مقاومت در برابر بیماری shingle را از دست داده اند. واکسن جدید که دارای دو تزریق به فاصله ۶ ماه می باشد ۹۷ درصد بیماران بین ۶۰-۵۰ سال و حتی ۹۱ درصد بیماران بین ۸۰-۷۰ سال را پوشش داده و مانع آسیب زدن ویروس shingle به اعصاب محیطی بدن شده است.

تفاوت های عمده این واکسن چیست؟ واکسن جدید دارای ماده ای است که قدرت سیستم ایمنی را بالا می برد و شاید به این دلیل است که اثر این واکسن طولانی تر و بهتر است. بیمارانی که از لوکیمیا و بیماری های دیگر که سیستم ایمنی را ضعیف می کنند بهبودی حاصل می کنند بایستی از واکسن جدید استفاده کنند. واکسن جدید از ویروس ضعیف شده و غیرفعال ساخته شده است که در نجات افراد با سیستم ایمنی ضعیف بهتر است، ولی واکسن قدیمی از ویروس ضعیف شده فعال تهیه شده است که نباید از این افراد مصرف شود. در حال حاضر واکسن جدید برای افراد مسنی که داروهایی استفاده می کنند که سیستم ایمنی آنها را غیرفعال کند (Autoimmune Disease) نباید این واکسن جدید را مصرف کنند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

تزریق می شود و توصیه آن است که افراد پنجاه سال به بالا باید آن را دریافت کنند و اگر واکسن قدیمی را دریافت کرده اند واکسن جدید را نیز دریافت کنند. افرادی که shingle گرفته اند باید این واکسن جدید را نیز مجددا دریافت کنند. واکسن جدید حفاظت طولانی مدت برای بیماران ایجاد کرده و بدن انسان به واکسن جدید خیلی بهتر و بیشتر پاسخ می دهد که بیماری shingle را نگذرد. اثرات مفید این واکسن خیلی بیشتر از اثرات غیر مفید (Risk) آن می باشد. سوال اکنون این است که آیا نیاز به یک واکسن جدید برای shingle بوده است یا خیر؟ CDC اعلام کرده است از سال ۲۰۰۶ که واکسن قدیمی شروع به مصرف شده است فقط برای افراد ۶۰ سال به بالا توصیه می شود و فقط ۲۰ درصد افراد با سن ۸۰ سال به بالا را پوشانده است. بطور کلی اگر تمام سنین را در نظر بگیریم واکسن قدیمی فقط ۵۰ درصد افراد را از بیماری shingle نجات داده است و فقط اثر آن تا پنج سال موثر بوده است و حتی تحقیقات دقیق تر نشان داده که آنتی بادی های تولید شده در بدن به وسیله واکسن قدیمی پس از سه سال رو به کاهش گذاشته و



واکسن جدید شینگل (Shingle)

بیماری shingle آلوده می شوند. در کالیفرنیا بیماری shingle شدیداً رو به افزایش می باشد. دو تا چهار هفته پس از فعال شدن ویروس، تاول ها (Blisters) و برآمدگی هایی روی پوست ظاهر می شوند که یک طرف بدن را می پوشانند و بسیار دردناک هستند. از هر پنج نفر یک نفر در طول عمر خود دچار shingle می شود که اثرات آن روی اعصاب محیطی ظاهر شده و بسیار دردناک می باشد و تا یک سال به طول می انجامد. واکسن قدیمی shingle بنام Zostavax هنوز موجود است و بیشتر از ده سال است که استفاده می شود، ولی در اکتبر ۲۰۱۷، دولت آمریکا اعلام کرد که به سه دلیل واکسن جدیدی را جانشین می کند. این واکسن به جای یک تزریق عضلانی دوبار

مرکز کنترل بیماریهای عفونی آمریکا، اخیراً واکسن جدیدی را جهت پیشگیری بیماری shingle به تصویب رسانید. قبل از اینکه راجع به این واکسن توضیحات بیشتری بدهیم، خلاصه ای راجع به shingle و چرا نیاز به واکسن جدید دارد را مورد بحث قرار می دهیم. بیماری shingle که بنام Herpes Zoster نیز نامیده می شود، زمانی اتفاقی می افتد که ویروس Chickenpox که به فرم غیرفعال در بدن انسان وجود دارد، در سال های بعد از جوانی مجدداً فعال شود. اغلب افراد بالای سن ۴۰ سال ویروس chickenpox (آبله مرغان) را در بدن خود دارند و هرچه سن بالاتر برود شانس گرفتن shingle بیشتر می شود. طبق گزارش CDC در آمریکا هر سال یک میلیون نفر به

Siamak Jastan

خواننده پر شور و پر هیجان با سال ها تجربه و سابقه ای درخشان با گروه اختصاصی خود و دی جی آماده برگزاری جشن، عروسی و نامزدی

با آهنگ های بین المللی برای مهمانان غیر ایرانی

سیامک
جستان

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس بگیرید!

(650) 520-6091



لحظه عشق به یک زن، روایت یک همجنس‌گرای نابینا

ستاره. م

می‌دانم، اما اولین بار که از رابطه جنسی شنیدم، وقتی بود که دخترخاله دوازده ساله‌ام شنیده‌هایش را از هم‌کلاسی سابقش بعد از شب زفاف برای من تعریف کرد و من ترسیدم! حالا که سال‌های سال از آن روز گذشته می‌فهمم دخترک بیچاره وقتی که به زور مادرش وارد حجله شده، چه وحشتی کرده و بعد با چه حالی داستان تجاوز شوهر ۲۰ ساله‌اش را برای دیگری بازگو کرده است. در آن داستان خبری از عشق و محبت و عشق بازی نبود، فقط عمل فیزیکی هولناکی بود که باید تصویرش می‌کردم و من از تصویر این رابطه پر از خشونت به خودم لرزیدم.

دوران رشد و بلوغ من در بی‌خبری طی شد، هرچند این ناآگاهی عمومی بود من بیشتر حسش می‌کردم. در دوران نوجوانی و دبیرستان رفته رفته خجالتی‌تر می‌شدم و کمتر در گروه‌های دوستی اهل گپ و گفت بودم. دخترهای هم سن و سالم دائم در مورد پسرها و عشق‌های دبیرستانی و دوست‌پسرهای واقعی و خیالی‌شان حرف می‌زدند و من سکوت می‌کردم. رابطه‌شان در خیلی موارد به یک نگاه ختم می‌شد، و علاوه بر این من هم هیچ علاقه‌ای به داشتن دوست پسر نداشتم!

دنباله مطلب در صفحه ۳۹

می‌توانستم روش استفاده از نوار بهداشتی را از روی بسته بخوانم؟ چند بار باید اشتباه می‌کردم تا یاد بگیرم؟ حیف که حالا دیگر چندین سال است که تقریباً رابطه‌ای با هم نداریم. خواهرم زنی مهربان است که می‌خواهد فرایض دینی‌اش را تمام و کمال اجرا کند و حالا که من تغییر کرده‌ام، نمی‌تواند عصیان‌گری خواهر کوچک‌ترش را قبول کند. با این که من بسیار دلتنگش می‌شوم، نمی‌تواند یا نمی‌خواهد مرا همین‌طوری که هستم بپذیرد.

شادی‌های بی‌حد کودکی‌ام با بزرگ‌تر شدنم بیشتر و بیشتر جای خود را به انزوا می‌داد. شاد بودم ولی منزوی، از طرفی بزرگ شدن من و هم‌بازی‌های کودکی‌ام موجب شده بود پسرها و دخترها از هم جدا شوند و از طرف دیگر بینایی من کمتر و کمتر می‌شد و من باید با این روند غیرقابل کنترل کنار می‌آمدم. در دوران راهنمایی، معلم پرورشی در مورد عادت ماهیانه صحبت کرد و یک جزوه آموزشی هم به ما داد که البته بیشتر به «آداب مذهبی حیض» می‌پرداخت تا چند و چون آن. می‌دانستم عادت ماهیانه چیست و همان روزها هم بود که من اولین بار خونریزی ماهیانه را تجربه کردم. فکر می‌کردم همه چیز را در مورد بدنم

خوش‌شناسی‌های من نسبت به دوستان نابینای دیگرم باشد که آرام آرام بینایی‌ام را از دست دادم، رنگ‌ها و فرم‌ها را می‌شناسم و تمام زندگی‌ام را در نابینایی مطلق طی نکرده‌ام. امروز که این نوشته را می‌خوانید کمتر از ده درصد بینایی دارم و می‌دانم که هم‌جنس‌گرا هستم. دوران کودکی من با بازی با برادرها و باقی پسرهای فامیل طی شد. لازم نبود کسی برایم شفاف توضیح بدهد که آلت جنسی من از لحاظ ظاهری با آلت جنسی برادرهایم فرق دارد. می‌دیدم و حس می‌کردم. آموزش‌های جنسی دوران کودکی و نوجوانی برای من محدود به آموزش‌هایی بود که در خانواده‌های ایرانی مرسوم است. تقریباً هیچ!

خواهر بزرگم مسئولیت آموزش من را بر عهده داشت. نمی‌دانم اگر او اطلاعات اولیه را به من نداده بود و دلسوزانه راهنمایی‌ام نمی‌کرد، از کجا می‌توانستم خودم را بهتر بشناسم. مثلاً چطور

ستاره در یک خانواده مذهبی، متوسط و پرجمعیت به دنیا آمده و به مرور زمان بر اثر یک بیماری ژنتیکی بینایی خود را از دست داده است. او بعد از اتمام تحصیلاتش در مقطع کارشناسی ایران را ترک و حالا در خارج از ایران، تنها زندگی می‌کند. ستاره خود را زنی هم‌جنس‌گرا می‌داند که با تبعیض‌های حاکم فرهنگی و قانونی، زیسته، رشد کرده و البته بر بسیاری از آنها فائق آمده است: او یک زن، هم‌جنس‌گرا و نابیناست. ستاره می‌خواهد ما را به دنیای نابینایان و سایر توان‌خواه‌هایی ببرد که سکسوالیته‌شان نه تنها نادیده گرفته می‌شود، که نفی هم می‌شود. او امیدوار است با بازگو کردن این روایت‌ها تابوی سکسوالیته و کم‌توانی را بشکند و برای مخاطبان، از دنیایی دیگر بگوید: دنیای رنگین‌کمانی نابینایان ایرانی.

«راستش را بخواهید، گاهی وقت‌ها با خودم فکر می‌کنم شاید این یکی از

دفتر خدمات بین‌المللی

Office of International Services

قبول و کالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه‌های ایران با همکاری **دکتر جمیله زنده نام**
دارای سال‌ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین‌المللی و وکالت دادگستری در ایران

فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه‌های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران

- ◆ Consultation
- ◆ Real Estate
- ◆ Family Law
- ◆ Wills & Probate & any Iranian Contract
- ◆ Drawing up any form of Power of Attorney
- ◆ Retirement Pension
- ◆ Expert Witness on Iranian law
- ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه‌ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه‌های آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور مربوط به دفتر حفاظت منافع ایران

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128



فردوسی اند و رازی، طبری، فارابی، غزالی، خیام و بیهقی با کمی فاصله زمانی به همان دوران شکوفایی و تجدید حیات فرهنگی ایران تعلق دارند. در کمتر دورانی از تاریخ ایران چنین آسمان پرستاره ای از چهره های علم و ادب و هنر و فلسفه و حکمت و سیاست و آن جوشش و تلاش شکوهمندانه و همه گیر را می توان دید و به جرات می توان گفت که این دوران در نوع خود بی نظیر است. در این دوران شکوفایی فرهنگی، بازگشت به گذشته نه به معنای ارتجاعی آن بلکه به معنای تجدید حیات فرهنگ کهن در سطحی به مراتب بالاتر، بسیار چشمگیر است. پژوهش و نگاه به گذشته برای ساختن آینده، بازیابی آنچه که گم شده ولی ارزش خود را از دست نداده است، یکی از جهت های اصلی و اساسی شکوفایی فرهنگی بود. فردوسی با شاهنامه اش شاید عالی ترین تبلور و تجسم تجدید حیات فرهنگی ایران باشد. او با خلق این اثر تمام وظایف و رسالت لازم برای ثمر رسیدن رنسانس فرهنگی ایران بعد از هجوم تازیان را از زنده کردن و بازسازی گذشته و انعکاس اوضاع زمان حاضر گرفته تا استوار کردن پایه های زبان پارسی را در سطحی عالی و متعالی به انجام رسانده، و شاهنامه این

اثر بی نظیر زبان و ادب پارسی را در قلب دوران جای داده است. حال که از نقش فردوسی و اهمیت کارش در بازسازی زبان و ادبیات فارسی سخن گفتیم، ضروری است کلامی چند نیز از جهان بینی و حکمت و اندیشه اش که سبب شده به او لقب حکیم در تاریخ ایران داده شود بگوییم. بنیاد فکر و اندیشه فردوسی بر خرد استوار است. از دیدگاه فردوسی مهم ترین صفت آفریدگار جهان این است که خداوند جان و خرد می باشد. هرچند او را از طریق خرد نمی توان شناخت. جان و خرد که خود آفریننده اند نمی توانند به آفریننده راه یابند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۴

سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

بخش سوم

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



فردوسی

بخش فرهنگ ایران کرد و روح ایرانی را حیات تازه بخشید. دوران فردوسی، دوران تجدید حیات و شکوفایی فرهنگ ایرانی بود. کودکی فردوسی همزمان بود با دوران اوج قریحه رودکی و پیری او مصادف با آغاز سخن سرایی ناصر خسرو. در طول عمر فردوسی زبان دری به همت بزرگان فرهنگ ایران زبان شعر و ادب شد و به حد کمال رسید و مجامع بزرگی از شعرا و نویسندگان در دربار سامانیان و غزنویان و سایر مناطق، در خراسان بزرگ پدید آمد و چهره های درخشانی چون فرخی سیستانی و منوچهری و سایرین در صحنه فرهنگ ایران ظاهر شدند که اگر چه در محتوای اشعار و رسالت تاریخی آنها سخن بسیار است، اما در زیبایی بیان و طراوت کلامشان حرفی نیست. ابن سینا و ابوریحان بیرونی معاصر

فردوسی هزار سال است که بر ایران فرهنگی حکومت انسانی دارد. او به قول خودش از نظم کاخی بلند ساخت که از باد و باران بی گزند بوده است، و علیرغم حوادث زمان بعد از او و پورش های وحشیانه قبایل و اقوام تاراج گر چون مغول و تاتار و افغان و بالاخره اعمال سیاست های استعمارگرانه ملل اروپایی از قرن شانزدهم میلادی به بعد در کشورهای آسیایی و آفریقایی که منجر به جایگزینی زبان و فرهنگ پاره ای از این ملت ها شد، زبان و فرهنگ فارسی تداوم حیات خود را حفظ کرد. فردوسی از گوهر واژه ها گردن بندی رنگارنگ از حکمت و اندیشه و تفکر، هویت ملی و تاریخی، اندیشه های ژرف حکمت خسروانی و عرفان اشراقی و تصوف خردگرانه و عاشقانه ساخت و زینت

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم (به زبانهای فارسی و انگلیسی)



Immigration
&
Citizenship Services

- کسب تابعیت (سببی زن شیب)
- کارت اقامت دائم (کارت سبز)
- درخواست مهاجرت خانوادگی

■ تمدید کارت سبز

■ مجوز اشتغال

■ معافیت از پرداخت هزینه

لطفاً برای تعیین وقت در تماس با ما جهت نظارت بر باقی مانده های قبلی

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center
1635 The Alameda
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center
4954 Van Noy Blvd, Suite 201
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

501 (c)(3) Nonprofit Organization

رنگ سیاه



نشان‌دهنده‌ی عقاید ضدونقیضی است؛ گناه و تقدس، قدرت و تحقیر، شورش و پیروی و ثروت و فقر. سیاه به معنای مدرنیته، قدرت، شکوه، حرفه‌ای بودن، راز، شر، سنت و غم نیز است. سیاه می‌تواند به معنای تسلیم باشد. کشیش‌ها لباس سیاه به تن می‌کنند تا تسلیم بودن خود در برابر خدا را نشان دهند. در کشورهای غربی، سیاه رنگ عزاداری است درحالی‌که در کشورهای آفریقایی سفید رنگی برای عزاداری به حساب می‌آید. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

فضای آشپزخانه خود فراموش نکنید. توجه کنید که گیاهان تیغ دار را برای فضای آشپزخانه خود انتخاب نکنید، چرا که زوایای تیز به طور کلی با قوانین فنگ شویی مغایر است.

رنگ اولین چیزی است که افراد هنگام دیدن شما به آن توجه می‌کنند و می‌تواند به سرعت، اثری طولانی‌مدت روی فرد مقابل بگذارد. رنگ‌هایی که برای مد و در استایل لباس پوشیدن خود انتخاب می‌کنید، در واقع تصویری است از آنچه می‌خواهید باشید و احساسی که در مورد خود دارید. به علاوه، انتخاب صحیح رنگ روی مواردی از جمله اندام، ظاهر و شخصیت نیز تاثیر می‌گذارد. در سری مقالات مد و رنگ درباره‌ی اهمیت رنگ در مد و چگونگی انتخاب صحیح رنگ برای لباس، رنگ‌های سال و... می‌خوانیم. یک دنیای رنگی، دنیایی پر از معناست؛ زیرا افراد از رنگ‌ها به عنوان نماد استفاده می‌کنند. در این قسمت درباره مفهوم رنگ سیاه در تاریخ و دنیای امروزی و کاربرد آن خواهیم خواند. سیاه، رنگ مورد علاقه‌ی کشیش‌ها، هنرمندان، طراحان لباس و فاشیست‌ها بوده است. رنگ سیاه

می‌شود. از این آب برای آبیاری گل و گیاهتان استفاده کنید و یا از آن برای پخت و پز استفاده نمایید.

استفاده از گیاهان خانگی

انتخاب و استفاده از گل و گیاه را در



آشپزخانه با اصول فنگ شویی!

شماس است اما باید توجه داشته باشید که رنگ های تیره اتاق را سنگین و انرژی منفی را در فضا نگه می‌دارد. همچنین وسایل استیل در کنار رنگ های تیره و براق فضای آشپزخانه شما را تا حد زیادی سرد می‌کند بنابراین بهتر است قواعد تعادل و ترکیب رنگ را در فضای داخلی آشپزخانه تان رعایت کنید و مانع ایجاد جریان انرژی منفی در این فضا شوید.

محل قرار گیری وسایل

برای قرار دادن وسایل بزرگ مانند اجاق گاز، سینک و یخچال و ... در فضای آشپزخانه تان از قوانین فنگ شویی استفاده کنید. بر اساس اصول فنگ شویی و تاثیر عناصر پنج گانه آن بر یکدیگر، عنصر آب و آتش نباید در ارتباط مستقیم با یکدیگر باشند. بنابراین اجاق گاز و ماشین ظرفشویی یا سینک نباید به طور مستقیم در کنار یکدیگر قرار داده شوند زیرا تقابل آب و آتش، ایجاد تنش می‌کند. عنصر اعتدال این دو عنصر چوب است. بنابراین می‌توانید از کابینت یا قفسه‌های چوبی بین این دو عنصر استفاده کنید یا عنصری سبز بین این دو عنصر قرار دهید.

تا جایی که ممکن است از مایکروفر در فضای آشپزخانه استفاده نکنید، زیرا باعث تخریب انرژی مثبت فضا می‌شود. اما در زندگی مدرن امروزی حضور این وسیله پر کاربرد لازم و ضروری است بنابراین اگر بر این کار اصرار دارید، مطمئن شوید مایکروفر در جایی نزدیک به بالای اجاق گاز نصب نشده باشد. سینک ظرف شویی، یخچال و ماشین لباس شویی را هم نباید مجاور اجاق گاز قرار دهید. بهترین طرز قرار گیری یخچال، سینک ظرف شویی و اجاق گاز به صورتی است که این سه شیء، سه راس یک مثلث را بسازند. در این صورت فرد کمترین انرژی را صرف دسترسی به آنها می‌کند.

از نگه داشتن آب در داخل کتری و سماور خودداری کنید، زیرا قرار دادن آب راکد برای مدت طولانی روی اجاق گاز از نظر قواعد فنگ شویی باعث بروز افسردگی

حضور انرژی مثبت در هر فضایی از دکوراسیون داخلی شما لازم و ضروری است. قوانین فنگ شویی که بیشتر آنها بر مبنای کاربرد، ایمنی و نظافت فضا تعریف شده اند به شما کمک می‌کنند بتوانید فضایی مطابق با نیازهای خود و در حقیقت مملو از انرژی مثبت ایجاد کنید. البته نیازی نیست تمام این موارد را همزمان در دکوراسیون آشپزخانه خود اجرا کنید، اما می‌توانید برخی از مهمترین آنها را در برای فضای آشپزخانه خود تعریف کنید و قلب خانه خود را سرشار از انرژی مثبت نمایید.

طبقه بندی و نظم دهی

فضای آشپزخانه را همواره تمیز و سازمان یافته و به دور از هرگونه ریخت و پاش نگه دارید. پس از انجام هر گونه فعالیتی، زمانی را به مرتب کردن فضا و باز گرداندن ابزار خود به موقعیت اولیه شان و جمع کردن ظروف شسته شده از آپچکان اختصاص دهید. در فنگ شویی آشپزخانه هرگز طبقه بندی و نظم دهی فضای کابینت ها را فراموش نکنید. نظم و ترتیب اولین راه حل در ایجاد انرژی مثبت در فضای داخلی شماست.

روشنایی و نورپردازی

میزان روشنایی و نور کافی و طبیعی برای هر فضایی اهمیت ویژه دارد. بنابراین بهتر است آشپزخانه در محلی از خانه باشد که نوردهی کافی داشته باشد. اما این موضوع گاهی از دسترس ما خارج است. اگر چنین است با کمک نورهای مصنوعی، روشنایی مناسب را برای فضای داخلی تان ایجاد کنید. با این کار مانع از ایجاد احساس خستگی و افسردگی در فضای آشپزخانه خود می‌شوید. توجه داشته باشید که این نور مصنوعی باید در سرتاسر فضای آشپزخانه شما جریان داشته باشد نه صرفاً فضای میز کار و...

رنگ

رنگ ها یکی از مهمترین عناصر فوران انرژی در دکوراسیون داخلی است. درست است که انتخاب رنگ در فضای داخلی تا حد زیادی بسته به سلیقه



Parinaz Kadkhodayan

پاریناز کدخدایان

مشاور با گواهینامه رسمی

راهنمایی برای بوجود آوردن آرامش بیشتر در زندگی شما و ارتباط تان با افراد دیگر در مسئله کاری و یا رابطه احساسی با استفاده از دانش کهن چینی فنگ شویی و ستاره شناسی با من تماس بگیرید

*Transform your environment,
Transform your life.*

**I can help you better understand & realize
your path in life by discovering it's meaning
& direction through your birth chart**

(650) 704-5687

Parinazkadkhodayan@gmail.com

وقت پایدار نمی ماند. عشق یک احساس و انرژی می باشد ولی اگر یک طرفه باشد و شارژ نشود، چون انرژی محدودیت دارد، بالاخره در اثر مصرف زیاد و تنها ماندن و عدم همبستگی به منشاء آن، بعد از مدتی که البته برای هرکسی متفاوت است، تمام می شود. به عاشق باید مجال داد تا آن زمان را مثل هر زمانی دیگر در زندگی و مسیر خود طی کند و بگذرد. در این مدت حساس و خطرناک و یا بعد از تمام شدن این سیر و سفر، باید خیلی مواظب بود که شخص در این مرحله زندگی صدمه زیادی نخورد و غصه و ناراحتی های ناشی از سرخوردگی و تلخی و یاس از او انسان دیگری نسازد و یا او را بیمار نکند. زیرا که غصه، احساسات منفی دائمی، نامتعادلی و عدم اعتماد و اطمینان به جنس مخالف و زندگی باعث حس انتقام و عقده شخصی و فضایی ناامن به وجود می آورد که می تواند روی سلامت روحی و جسمی هرکسی اثر همیشگی و دائمی بگذارد. اگر روی این تجارب و احساسات کار نشود آنها تبدیل به مسائلی بیشتر مثل شخصیتی بی تفاوت، سرد، بی اطمینان و پرمسئله می شوند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

جامعه باشد و یا با کسانی ازدواج و یا نزدیک باشیم که توسط این اصل برای خود شخصیت بسازیم. آنهایی که برای مقام و یا پول ازدواج کرده و تابع آن هستند، انسان های توخالی و محتاج احترام و پر از احساس حقارت درونی هستند که فکر می کنند احترام خود را توسط تیترها و لقب ها خریده اند! آنها نمی دانند که خوشحالی خود و خوشبختی واقعی، بستگی به این تظاهرات ندارد و این کارها دست آویزهایی برای آدم های گم شده و غمگین هستند. خوشبختی و شادی و احترام واقعی، فقط از درون خود ما ریشه می گیرد. پس باید راه های آن را خودمان پیدا کنیم و سعی کنیم وابسته به دیگران نباشیم.

خانم جوانی که چندین هفته است که با او کار می کنم از من خواست تجربه او را در اختیار دیگران بگذارم چرا که مشکل او مشکلی است که بسیاری از آن رنج می برند. او از یک عشق یک طرفه به آقایی که هیچ فایده و احساس مثبت به این خانم ندارد ناراحت بود و دنبال راه حل ها و راه کارهای خلاص شدن از چنین احساسی می باشد. خوشحال شد وقتی جوهر و چگونگی فیزیکی عشق یک طرفه را فهمید که عشق یک طرفه هیچ

دیر نیست. مهمتر از همه، برای آشتی کردن با خوشحالی و دوری از غم ها هیچوقت دیر نیست. برای کنار آمدن با تراژدی ها، یا بیماری ها و اتفاقات بد، مبارزه با بدتر شدن آنها، مبارزه با پیش روی پیامدهای آنها در بدن و زندگی مان، و بهتر ساختن آنچه سر ما آمده که ما نمی دانستیم، هیچوقت دیر نیست. تا وقتی که قلبمان و حقیقت وجودمان بخشنده، گیرنده و دهنده باشد، برای تلاش دیر نیست. برای تغییر خود هیچوقت دیر نیست.

در تاریک ترین لحظات زندگی می توانیم یاد بگیریم که با دید درست، واقعی و منصفانه، با اتکا به خود و با اتکا به عشق در قانون هستی می توانیم مثل یک درخت پر ریشه و پر برگ محکم باشیم و با سایه خود برای اطرافیان هم پرمیوه و پر سایه باشیم. به نسبت زیادی می توانیم مسائل عاطفی، فیزیکی و کاری و یا هر چیزی را که در آن نقش داریم را تغییرات سازنده بدهیم. با عشق زندگی کنیم و کارهایمان را انجام بدهیم و با نیروی عشق و انرژی مثبت روی بقیه تاثیر گذار باشیم. اگر رشته تحصیلی فرزندانمان را انتخاب کنیم ممکن است که آنها موفق نشوند و در نهایت ما را مقصر بدانند. پس بنابراین آنها را باید کمک به تصمیم گیری و شناخت کنیم. اگر حرفه ای را پیش می گیریم نباید بخاطر جلب احترام و یا اسم و رسم در

با سلامی گرم و صمیمی به گرمی آفتاب و صمیمیت آبی دریاها به خوانندگان این ماه مجله پژواک. نوشتن مقاله در این ماهنامه بسیار وزین یکی از عواملی می باشد که باعث می شود تا احساس رضایت و شادی بیشتری در زندگی داشته باشیم. چندین تلفن داشتم که مرا خوشحال کرد زیرا بسیار زیباست که توانستم در زندگی کسانی یادآور نکاتی مثبت و شادی آفرین باشم و مفید واقع شوم. برای دریافتن خود و تلاش برای تغییرات مثبت در زندگی در قسمت هایی که شاد و راضی نیستیم، و یا به بن بست فکری رسیده ایم، هیچوقت دیر نیست. برای عوض کردن مسیرها و یا انرژی های منفی واقع در یک رابطه کهنه و راکد، هیچ وقت دیر نیست. برای تغییر جهت و تغییر شکل غم های کهنه و خاطرات بد به تجربه های بهتر و جدید هیچوقت دیر نیست. برای استفاده آنها به مانند پله هایی برای رسیدن به راه پرسبز و خرم زیبای آینده، هیچوقت دیر نیست. برای فراموش کردن غم ها و غصه ها و مثبت احساس کردن مجدد هیچوقت دیر نیست. برای رسیدن به هدف و یا هدف یابی هیچوقت دیر نیست. برای تغییرات شخصی و بازتاب آن در محیط کار و رابطه بهتر در محیط کار، هیچوقت دیر نیست. برای بهبود رابطه ها به رابطه های سالم و مثبت در میان خانواده ها و یا عشاق هیچ وقت

آتوسا یکان
مربی و راهنمای زندگی
Professional Certified Life Coach
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه های جدید برای رسیدن به هدف ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارد: بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف یابی
- ♦ تصمیم گیری های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده ها
- ♦ صحبت های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان
- ♦ تخصص و تجربه در روش های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ♦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

Atoosa Yekan "Not just another life coach..."
دفاتر در سن حوزه و پلزننون. سرویس سیار موجود می باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷-۹۲۵

REALPLAC Real Estate Services

RealPlac.com

LIST & SELL YOUR NORTHERN CALIFORNIA PROPERTY FOR ONLY 1.5% COMMISSION TOWARDS THE LISTING AGENT THROUGH THIS SUMMER JUNE 21ST TO SEPT 22ND 2018.

OTHER AGREEMENTS/TERMS MAY AFFECT AND/OR APPLY TO THIS PROMOTIONAL RATE.

RealPlac Headquartered at 1151 Harbor Bay Parkway Alameda, CA 94502 Tel: +1 510 205 8177 CADRE 01704255

RealPlac is an equal opportunity company and does not discriminate or encourage discrimination against people based on personal attributes such as race, ethnicity, color, national origin, religion, age, sex, sexual orientation, gender identity, family status, disability, medical or genetic condition.

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

burg & Brock, does not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in S



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock. Law Offices of B



سرو
در هزار سال شعر فارسی
بهرام گرامی
bgrami@yahoo.com

که می‌گوید به بالای تو ماند سرو بستانای؟

بیاور در چمن سروی که بتواند چنین رفتن

(سعدی)

قد و بالای معشوق را به قامت راست سرو تشبیه کرده‌اند و این راستی را به صداقت و درستی نیز گرفته‌اند. برخلاف سرو بستانی که پای در خاک دارد و قدم از جای بر نمی‌گیرد، معشوق را سرو روان و سرو خرامان گفته‌اند. سرو را ثمری نیست ولی همه وقت تازه است و این را صفت آزادگان دانند. سرو چمن بر طرف جویبار است و از این رو معشوق سهی قد را بر دیده جای دهند و بر لب جوی اشک روان نشانند.

سرو درختی است از جنس Cupressus متعلق به خانواده سوزنی برگان که در انگلیسی Cypress و در زبان پهلوی و عربی همان سرو است. سرو بومی ایران است. در شعر قدیم فارسی، قد و قامت معشوق بیش از هر چیز به سرو تشبیه شده است. سرو قد و سرو بالا کنایه از معشوق است و سرو خرامان، سرو چمن و سرو روان معشوق را توصیف می‌کند، با بیتی از کسایی مروزی (سده چهارم):

قامت چون سرو روانش نگر / آن لب شیرین و زبانش نگر

سرو چمن در برابر قامت معشوق به نماز می‌رود و با رکوع و سجود در برابر قامت یار خاضع می‌شود. با سه بیت از خواجهی کرمانی که در آن قامت به اقامه یا اذان خفیف که پس از اذان گویند نیز تلمیح دارد:

آن مه طوبا خرام گر به چمن بگذرد / سرو خرامان بُرد قامت او را نماز
[سرو بر قامت او سر تعظیم فرود می‌آورد.]

سرو سهی که هست شب و روز در قیام / چون قامت بدید بر او فرض شد نماز
ای که از بهر نمازت گوش جان بر قامت است / قامتی را جوی کاید سرو پیشش در نماز
کوتنه‌نظران قامت بلند معشوق را با سرو بستانی قیاس می‌گیرند، با سه بیت از اوحدی مراغهای، امیرخسرو دهلوی و خواجهی کرمانی:

لاله خوانند تو را وای ز تاریک‌دلی / سرو گویند تو را وای ز کوه‌نظری

زهی جماعت کوه‌نظر که سرو سهی را / گمان برند که چون قد دلربای تو باشد
نسبت قد بلند تو چو کردم با سرو / سخن مردم کوه‌نظر مباد آمد

و دو بیت از آغاز غزلی از سعدی:

خجل است سرو بستان بر قامت بلندش / همه صید عقل گیرد خم زلف چون کمندهش
چو درخت قامتش دید صبا بهم بهر آمد / ز چمن نرست سروی که ز بیخ بر نکندش
به هم بر آمد = بر آشت، خشم گرفت.

به مصداق مَثَل بی‌اساس و عامیانه «کل طویل احمق» [همه درازقدان احمق هستند] التزام قد دراز و کم‌خردی مضمون شعر قرار گرفته است. در ابیات زیر، ادعای برتری سرو یا حتی لاف برابری او با قد و قامت یار نشانه کم‌عقلی و حماقت او گرفته شده است، با دو رباعی از سعدی و مولوی و یک بیت از عبید:

هر سرو که در بسیط عالم باشد / شاید که به پیش قامت خم باشد
از سرو بلند هرگز این چشم مدار / بالای دراز را خرد کم باشد
هرچند که قد بی‌یدل دارد سرو / پیش قد یارم چه محل دارد سرو
گه گه گوید که قد من چون قد اوست / یا رب چه دماغ با خلل دارد سرو
سرو اگر با قد یارم لاف یاری می‌زند / نیست عبیی این حمایت از درازی می‌کند
سهی به‌معنای راست و کشیده است و سرو سهی و سهی سرو به‌معنای سرو راست قامت است و کنایه از معشوق، با بیت زیر از هائف اصفهانی:

صدهزاران حیف از آن سرو سهی قامت که بود / قامتش سرو سهی بالای بستان جهان
قامت سرو راست و مستقیم است و این راستی با ایهام به راست گویی و درستی مضامینی بدیع پدید آورده است، با سه بیت از اوحدی مراغهای، صائب و خواجهی کرمانی:
قدم بالای چون سرو تو خم کرده‌ست و این مشکل / که بالای تو گر گوید نکردم راست پنداری
قدم = قد من را.

به سرو نسبت آزادی و سرفرازی / از آن کنند که آیین راستان دارد
خواجو، چو سرو تا نکنی پیشه راستی / نتوان نهاد در ره آزادگی قدم
در دو بیت زیر از خواجهی کرمانی، «راستی» چنان همسان به هر دو معنای «راست‌قامتی» و

«حقیقت و درستی» به‌کار رفته که مشکل بتوان یکی از دو معنا را بر دیگری مقدم دانست: هر کس که سرو گفت قدت را، به راستی / او را معین است که همت بلند نیست
به راستی قد سرو سهی خوش است ولیک / به راستان که به چشم چنان نمی‌آید
در دو بیت زیر از سعدی و همام تبریزی و سه بیت بعد برگرفته از غزلی از محتشم کاشانی، «به راستی» به «به حقیقت» ایهام دارد:

هزار سرو خرامان به راستی نرسد / به قامت تو و گر سر به آسمان ساید
سرو زد با قامتش لاف دروغ از راستی / مردم صاحب‌نظر داند که قولش باطل است
چون تو سروی در جهان ای نازنین اندام نیست / صد هزاران سرو هست اما بدین اندام نیست
در گلستانی که آن سرو میان‌باریک هست / سرو را در دیده باریک‌بین اندام نیست
قد اگر این است و اندام این و رعنائی تو راست / راستی در قد سرو راستین اندام نیست
بر خلاف سرو بستانی که پای در خاک دارد و قدم از جای بر نمی‌گیرد، سرو خرامان و سرو روان اشاره به معشوق بلندقامت و سهی‌بالا دارد که با ناز می‌خرامد و با ناز می‌رود. سه بیت زیر از سعدی به پای در گل داشتن و پای بندی سرو بستانای از یک سو و به راه رفتن و «رفتار» خوش معشوق از سوی دیگر اشاره دارد:

پای سرو بوستانی در گل است / سرو ما را پای معنا در دل است
آن سرو که گویند به بالای تو ماند / هرگز قدمی پیش تو رفتن نتواند
سرو اگر نیز تحول کند از جای به جای / نتوان گفت که زیباتر از این می‌گذرد
خواجوی کرمانی و سعدی سرو پای در گل را با سرو روان خود مقایسه کرده‌اند:

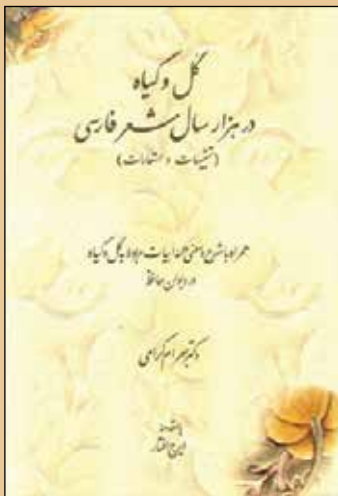
تو را سرو روان گفتن روا نیست / که از سر تا قدم عین روانی
ساعتی کز ذرم آن سرو روان باز آید / راست گویی به تن مرده روان باز آید
در سه بیت زیر از امیرخسرو دهلوی، سعدی و خواجهی کرمانی مراد از نشانند کاشتن است، سرو بستان را در باغ و چمن می‌نشانند و معشوق را بر سر و چشم:
تا به گلزار جهان سرو بلندت برخواست / هر نهالی که نشانند به بستان بنشست
سرو در باغ نشانند و تو را بر سر و چشم / گر اجازت دهی ای سرو روان بنشانم
اگر دهقان چنین سروی بیابد / به‌جای چشمه در چشمش نشانند

جای سرو در باغ و بوستان بر لب جوی است و جویبار، و از این رو معشوق سهی قد را بر دیده جای دهند و بر لب جوی اشک روان نشانند، با چهار بیت از خواجهی کرمانی، عبید، کمال خجندی و صائب:

سرو را بر لب هر چشمه اگر جای بود / جای آن هست که بر چشم من باشد جای
نقش خیال قامتش از چشم ما طلب / کان سرو ناز بر طرف جویبار اوست
سرو دیوانه شده‌ست از هوس بالایش / می‌رود آب که زنجیر نهد بر پیش
به صد زنجیر اگر بندند اعضای مرا صائب / چو آب از دیدن آن سرو خوش اندام می‌لرزم
اوحدی مراغهای و فروغی بسطامی در دو بیت زیر اشک روان به پای سرو روان دارند:
آبم از دیده روان است و خیال قد او / همچو سرو است در آن آب روان پیوسته
جوی خون از مژه‌ام کرده روان دل یعنی / که به جولانگه آن سرو روان باید رفت
سرو نیز مانند دیگر درختان میوه می‌دهد، ولی چون میوه آن، در اندازه گردو، خوراکی نیست از درختان غیرثمر به‌شمار می‌رود. میوه سرو پس از رسیدن مدت‌ها بر درخت می‌ماند و بر زمین نمی‌افتد و شاید همین امر گمان بی‌بر و میوه بودن آن را در اذهان قوت بخشیده باشد، با بیتی از نظامی گنجوی:

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی



این کتاب که با مقدمه ایرج افشار چاپ دوم آن در بهار ۱۳۸۹ در ۵۴۰ صفحه در تهران منتشر شد، حاصل بیش از ده سال تحقیق مستمر مؤلف است. این کتاب در زمانی کوتاه با استقبال کم نظیری از سوی مراجع علمی و ادبی روبرو گردید. بیش از چهار هزار بیت شعر انتخابی از ۱۵۶ شاعر (از آغاز شعر فارسی تا نیم قرن قبل از مشروطیت) در مورد ۱۱۰ گونه گیاهی (گل‌ها، درختان، میوه‌ها) و تصاویر آنها با شرح و معنی ابیات دشوار و نیز شرح و معنی همه ابیات مربوط به گل و گیاه در دیوان حافظ آمده است.

لُس آنجلس، شرکت کتاب
۱-۸۰۰-۳۶۷-۴۷۲۶

می داند که عامل همه حرکت ها و جنبش و پویائی های زندگی بشر است و اصولا اساس خلقت و ایجاد کائنات از آن سرچشمه گرفته است. گوئی مولوی هیچگاه بدون عشق زندگی نکرده و در همه حال از موهبت آن برخوردار بوده است. برطبق تواریخ و تذکره های صوفیه این عشق آتشین پس از ملاقات با شمس تبریزی در وجود او شعله ور شده است ولی نباید تصور کرد که مولوی قبل از مصاحبت با شمس عاری از هرگونه ذوق و عشق و هنر و پویائی بوده است، بلکه او عقاب تبریزی بود که بال هایش بسته بود و یا آتشی در زیر خاکستر و یا آتشفشانی خاموش که منتظر یک جرقه برای انفجار بود و عامل این انفجار یعنی شمس با او مواجه شد. آری، شمس مردی که همواره در سیر و سلوک و سیاحت و تجربه آموزی بود و در جانی قرار نداشت، همه جا می رفت و به خدمت بزرگان علم و ادب و عرفان می رسید. گاه مکتب دار و گاه در تفکر و اندیشه جهان خلقت بود. معمولا نمد سیاه می پوشید و از تعلقات دنیا آنچه او را از معرفت حقیقی و عشقی الهی باز می داشت دوری می جست و سالکان راه او را «کامل تبریز» می خواندند. او از قیل و قال مدرسه گذشته بود و می گفت انسان باید قطره دانش خویش را به اقبانوس عظیم و بیکران علم و فضیلت و عشق الهی پیوسته گرداند و از من و ما درگذرد. شمس در ۲۶ جمادی الاخر سنه ۶۴۲ هجری قمری به قونیه درآمد و در خان شکر فروشان در حجره ای اقامت گزید که جز حصیری و کوزه ای مستعمل چیزی نداشت. به روایت افلاکی روزی مولانا با لباس و کلاهی فاخر سوار بر مرکب راهوار می گذشت و طلاب علوم و دانشمندان و مریدان در رکابش بودند که با شمس روبرو شد.

دنباله مطلب در صفحه ۴۰۴

نموده که با تشویق و ترغیب حسام الدین چلبی و صلاح الدین زرکوب شاگرد و مرید برجسته اش صورت می گیرد. به هر حال این دوره محصول مطالعات مولوی ببار می نشیند و بهترین اثر عرفانی و ادبی ایران یعنی شش دفتر مثنوی و دیوان غزلیات شمس تدوین می گردد و آثار دیگر او تجلی می یابد. مانند فیه مافیه- مجالس سبعه- مکتوبات و غیره.

مولوی معتقد است که انسان پس از استیلا بر نفس و کشتن تمایلات نفسانی و مادی تولد دیگری می یابد و نور الهی و عشق حقیقی در او متجلی می شود.

چون دوم بار آدمی زاده بزاد

**پای خود بر فرق علت ها نهاد
علت اولی نباشد دین او**

که مقصود از علت اولی، عقل کل و نفس کل است که علت عالیته اشیاء اند و علت اخری علل و اسباب و مبادی قرین و مباشر امور است که تبدیل مزاج و ولادت دوم را صوفیه قیامت صغری و حشر قبل از نشر می دانند.

مولوی انسانی وارسته و متعالی بود که از کوچکی قدم در وادی های سلوک نهاد و زیر نظر شیوخی کامل آن راه دشوار را درنوردید و به آن درجه از تعالی و پختگی رسید که گوید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم، پخته شدم، سوختم
آری، او با پلیدی و نخوت و غرور و تمایلات نفسانی ستیز کرده و با شناختن جامعه زمان خود و هدایت آنها دست روی رگ هویت ملت خود نهاد و بتعالی عظیم روحی ارتقاء یافت.

چنان که قبلا بیان شد عشق در آثار مولوی به نحو مطلوبی مورد توجه و عنایت قرار گرفته است. او عشق را یک پدیده روانی



افکار و اندیشه مولانا جلال الدین در طی مراحل زندگی

دکتر حسن مسیح پور

می کند و پا در خط سوم می گذارد. با بیان دیگر او از علوم زمان فراتر می رود و به ورای آنها یعنی تکاملی می رسد که در هیچ یک از عرفای زمان و معاصرانش دیده نمی شود. شمس در ابتدا سخت به جلال الدین می تازد که از تمام آئین و رسوم و قراردادهای عرفی و قوانین متداول اجتماعی چشم پوشد و از حسن شهرت و وجهه المله شدن و عناوین استادی و امتیازات آن صرفنظر کند و تعصب و سختگیری را از برنامه کار خود ببندد و ترک مدرسه و شاگردان گوید و به دانشگاهی پاگذارد که علوم آن عشق و حال و شوریدگی و بی خبری است و مواد کلاس آن رقص و سماع و حال است تا با دریافت نفعات الهی به عشق سرمدی رسد و بدین ترتیب از پاره ای علوم خود را کنار گیرد، نه تنها به عناوین و خواست های دنیوی اعتنا نکند بلکه حتی آثار پدرش را نیز نخواند و همین امر موجب دشمنی عوام الناس و شاگردان مولوی با شمس شد که قصد جان او کردند و او از قونیه و مردم آن آزرده شد و از مصاحبت مولوی هم خود را کنار کشید و به دمشق جایی که از آن آمده و اولین بار با مولوی در آنجا ملاقات کرده بود مهاجرت کرد. بعدها مولوی در توصیف اندیشه این دوره خود می گوید:

یک چند به تقلید گزیدم خود را

در خود بودم، زان نسزیدم خود را
نادیده، همین نام شنیدم خود را
از خود چو برون شدم، بدیدم خود را
پایان این دوره از ایام دشوار و سخت زندگی مولوی است زیرا او نه تنها در هجر شمس می سوزد، بلکه وقتی خبر جانکاه کشته شدنش نیز به او می رسد که جلال الدین چون پرنده سرکنده ای بال و پر می زند و خود را به این سو و آن سو می کشاند.

سال های ۶۴۶ تا ۶۷۲ هجری قمری که سال درگذشت مولوی است یکی از درخشانیترین دوره های زندگی او است، چه مدتی از هیجان هجران شمس گذشته و از ناراحتی های او کاسته شده و آرامش قابل ملاحظه ای یافته است و تمام اوقات خود را صرف تهیه آثار خود از جمله مثنوی و دیوان کبیر

**این جهان و آن جهان زاید ابد
هر سبب مادر اثر از وی ولد
چون اثر زایید آن هم شد سبب
تا بزاید او اثرهای عجب
این سبب ها نسل بر نسل است لیک**

دیده ای باید منور نیک نیک
و تحول فرهنگی لازمه رسیدن به مرحله علمی است و طرز آن طریقه علمی است که به مفهوم این آیه قرآن پی خواهید برد (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) آیه ۱۹ سوره الروم و بالاخره مشکلات مذاهب نیز باید با ابزارهای علمی حاصل شود و نکته دیگر آنست که ادیان در زمان های خود برای جلوگیری از فساد و تباهی ها موثر بوده اند به شرط آنکه عاری از خرافات و تعصبات و ابداعات اشخاص مغرور و ناباب باشد. مولوی گوید:

گر نکردهی شرع افسون لطیف

بر دیدی هر کسی جسم حریف
و باید توجه داشت که جنگ اضداد یکی از موارد اشتراک نظر بین هگل و مولوی است که شرح آن در همین کتاب تحت عنوان «مشتراکات هگل و مولوی» آمده است.

**این جهان جنگ است چون کل بنگری
دزه با دزه، چو دین با کافر
جنگ فعلی، جنگ طبعی، جنگ قول
در میان جزوهای جنگی است هول
چهار عنصر چاراستون قوی است
که بر ایشان سقف دنیا مستوی است
پس بنای خلق بر اضداد بود
لاجرم جنگی شدند از ضر و سود
هست احوالت خلاف یکدیگر
هر یکی با هم مخالف در اثر
این تفتانی از ضد آید ضد را
چون نباشد ضد نبود جز بقا
هست بی رنگی اصول رنگ ها
صلح ها باشد اصول جنگ ها
زندگانی آشتی ضدها است
مرگ آن کاندز میانشان جنگ خاست
صلح اضداد است عمر این جهان
جنگ اضداد است عمر جاودان**

سال های ۶۴۲-۶۴۵ هجری قمری یعنی ظهور و غروب شمس در زندگی مولوی که در این دوره با مصاحبت شمس تحولات عجیبی در جلال الدین پیدا می شود. یعنی با توصیه های او مولوی از دو خط اول و دوم یعنی فتوا و تبیین مسائل شرعی و همچنین عرفان و تصوف عبور

گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» روز چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر ماننین ویو گرد هم می آیند. همایش دوستان قانونی است برای ایجاد دوستی و همیاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملا «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

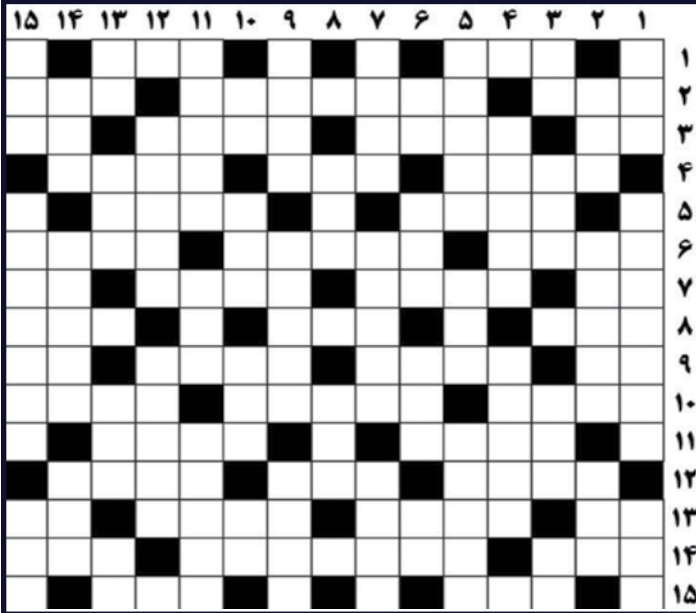
برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفا با

شماره تلفن ۷۲۷۹-۲۰۷-۴۰۸ تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

حل جدول در صفحه ۴۲

سرگرمی



- | عمودی | افقی |
|--|--|
| ۱- نصف چیزی - ذخیره - دریا | ۱- دوازده تایی - دستور |
| ۲- با پوش بلند - مرتعش - سنگینی | ۲- پدر ادریس - اصط حی در ورزش |
| ۳- پدر بزرگ - لوله گوارشی - خزنه | بسکتبال - غم و غصه |
| گزنده - حرف درد | ۳- باب روز - کارد - جامه - راندن مزاحم |
| ۴- اخلف - ژست | ۴- واحد شدت جریان الکتریکی - جوشن - چرم براق |
| ۵- درودگری - سائل - رادار | ۵- صفوره - موقرمودب و آرام |
| ۶- سفید ترکی - اندیشه - حرارت - بدی | ۶- نوشته ساده - اکسیر - گلابی |
| ۷- اسرار - بیماندن - سرای نیکوکاران | ۷- واحد سطح - باران منجمد - بیهوده |
| ۸- درس کشیدنی - صاعقه | - گل سرخ |
| ۹- جهت نماز - برد معروف - ترشی | ۸- پیش-به جا آوردن- قوچ |
| بادمجان | ۹- تصدیق روسی - شاغول - بی تجربه |
| ۱۰- مایع حیات - قمر - واحد مقاومت - ضمیر خارجی | ۱۰- بیماری کم خونی - کابین - پر خور |
| قورباغه درختی | ۱۱- آش آرد - آهنگ نظامی |
| ۱۱- شیرینی - جذب - شب را در جایی ماندن | ۱۲- داخل شدن - جانشین - قرقی |
| ۱۲- مجموعه تلویزیونی - دوستان | ۱۳- پرفسور حیوانات - قسمت اصلی گیاه |
| ۱۳- مخفف مکیدن - لوس - جاذبه - واحد پول چین - ضمیر جمع | ۱۴- رنگ موی گیاهی - مهندس |
| زینت رو | ساختمان - مرغابی سیاه |
| ۱۴- رفرزگی - خوبی ها - مرغ سعادت | ۱۵- چوب خشک - رقیب خانم ها! |
| ۱۵- دندان‌ه شانه - میلاد - طویله، کازه | |

مدرسه فارسی البرز
تجربه یادگیری زبان فارسی را
برای فرزندان شما زیباتر می سازد

(408)829-8296
1954 Camden Ave. #3, San Jose

حکایتی از عبید زاکانی

زنی نزد قاضی رفت و گفت: «این شوی من حق مرا ضایع می سازد و حال آنکه من زنی جوانم.» مرد گفت: «من آنچه توانم کوتاه نمیکنم.» زن گفت: «من به کم از پنج مرتبه راضی نباشم!» مرد گفت: «لاف نزنم که مرا بیش از سه مرتبه یارا نباشد!» قاضی گفت: «مرا حالی عجب افتاده است، هیچ دعوی بر من عرض نکنند مگر آنکه از کیسه من چیزی برود! باشد آن دو مرتبه دیگر را من بر گردن گیرم!»

تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

<p>Pezhvak of Persia</p> <p>پژواک</p> <p>نشریه برگزیده ایرانیان شمال کالیفرنیا</p> <p>با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!</p> <p>(408)221-8624</p>	<p>جلسات انجمن فردوسی</p> <p>هر دو هفته یکبار در دومین و چهارمین جمعه هر ماه</p> <p>www.ferdosi.org</p> <p>۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰</p> <p>ورود برای عموم آزاد است</p>	<p>جلسات شعر فریمانت</p> <p>اولین و سومین شنبه های هر ماه میلادی در شهر فریمانت. مکان:</p> <p>Fremont, Main Library</p> <p>۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰</p> <p>۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰</p> <p>ورود برای عموم آزاد است</p>	<p>شب شعر در ساکرامنتو</p> <p>دومین چهارشنبه هر ماه در رستوران فیمس کباب. تلفن اطلاعات: ۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰</p> <p>1290 Fulton Ave., #3 Sacramento, CA</p>
<p>انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا</p> <p>سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و زبان انگلیسی.</p> <p>با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت</p> <p>۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲</p> <p>secretary@acsnc.org 16400 Lark Ave. #260 Los Gatos CA</p>	<p>برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح</p> <p>با کشیش فرید فروتن</p> <p>شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب</p> <p>از کانال ۱۵ سن حوزه</p> <p>یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر</p> <p>از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو</p>	<p>شب بانوان</p> <p>دومین چهارشنبه هر ماه شروع برنامه با شام و موزیک از ساعت ۷ عصر تا ۱۱:۳۰</p> <p>۱۲۳۴-۳۶۹-۴۰۸</p> <p>۶۴۴۰-۳۷۱-۴۰۸</p> <p>مکان: رستوران ساقی 1392 S Bascom Ave, San Jose ورودیه با شام 25 دلار</p>	<p>کلاس خصوصی</p> <p>کلاس خصوصی عرفان و رفع مشکلات آثار مولوی، سعدی و حافظ توسط دکتر مسیح پور، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا با ما تماس حاصل فرمایید.</p> <p>(۴۰۸)۲۲۵-۲۹۲۲</p>

دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا



(408)909-9060

(888)350-9060



Office of International Services is not a Law Firm

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

برای فروش

مغازه گل فروشی با سی سال سابقه در منطقه سن رافیل برای فروش. این گل فروشی با مساحت ۶۴۰ اسکور فیت و ماهیانه ۱۵۱۷ دلار که شامل هزینه آب و آشغال می باشد به فروش میرسد. برای اطلاع بیشتر با سهیلا ۳۳۲۵-۴۷۹-۴۱۵ تماس بگیرید.

ماهنامه پژواک

(408)221-8624

فال قهوه - ورق - تاروت

توسط ماریا، با بیش از ۱۰ سال سابقه

(415)261-3833

فال ستارگان

دعا	مهتر	تیر	شورودین
خیلی روی رفتار و اخلاق متولدین این ماه حساب می کنند. اگر به دلیل خستگی و مشغله، این رفتار تغییر کند مسلماً این روابط بهم می ریزد. روحیه کمک در متولدین این ماه بسیار بالاست. همیشه برای یاری دادن به اطرافیان آماده هستند، در این میان عده ای تصمیم گرفته اند دیگر دست یاری به سوی کسی دراز نکنند که مسلماً صحیح نیست.	باید استعدادها و اخلاقیات های متولدین این ماه را دو بار بررسی نمود چرا که اغلب آنها به دلیل فروتنی سعی دارند قدرت خود را به رخ نکنند و به همین جهت از خیلی موقعیت های ممتاز به دور می افتند. اغلب دختر خانم های متولد این ماه از لحاظ استعداد در تحصیل و کار در مرحله ای خاص قرار دارند و از میان آنها عده ای به درجه و مقام های بالائی دست می یابند.	بعضی از متولدین این ماه در زمینه کسب و کار بسیار پولساز و موفق هستند، برخی به دلیل رکود اقتصادی، در گذشته، ناگهان دچار ترس و دلهره شده و به همین سبب حتی ابتکارات و اخلاقیات های خود را از دست داده اند. به این گروه توصیه می شود با امید به کار بپردازید و روحیه خود را بنویزید که هنوز شانس های خوبی در راه است. مسافرت کوتاهی در پیش دارید.	اگر جواب خیلی از فداکاری ها و محبت ها به متولدین این ماه برنگشته است ولی فضائی از خوش نامی و محبوبیت و یادآوری های دلنشین می تواند آینده ای زیبا برای این گروه ترسیم کند. خود را از دام تخیلات رها کنید و واقع بین باشید. کسی را که دوست دارید، دچار توهم نکنید. با او شفاف و روراست باشید. سعی کنید مسائل زندگی را برای خودتان پیچیده نکنید.
بهمین	آبان	مرداد	اردیبهشت
این ماه، ماه مهمی است برای انجام یک مصاحبه کاری، ملاقات با دوستی عزیز، امتحان دادن و یا کارهای خاصی از این قبیل که برای این برنامه ها از پیش زیاد به آن فکر کرده اید. در این روزها نزدیکترین ارتباط شما با دیگران بر روی پایه هایی محکم بنا می شود. از کسانی که ظاهری زیبا و باطنی پر از کینه و غرض دارند باید دوری کرد. سعی کنید با اشخاصی دوستی کنید که در درس ساز نباشند.	اجازه ندهید برخی مسائل شما را آزار دهد. بعضی از کارهای شما متوقف شده است ولی در این ماه بنیه و توان بیشتری برای انجام آنها خواهید داشت. این ماه، می تواند ماه پیشرفت و ترقی برای شما باشد، اما این موضوع یک شرط دارد و آن تمرکز شما بر چیزهای مهم است، که در این صورت بهترین نتیجه را برای شما در پی خواهد داشت. یکی از دوستان نزدیکتان به کمک فکری شما نیاز دارد. از کمک دریغ نکنید.	در تصمیم گیری هایتان از قلب و منطق خود، یکسان استفاده کنید. همین باعث می شود که بتوانید روزهای شادی را داشته و در عشق و یا زندگی زناشویی هماهنگی درستی با دوست نزدیک و یا همسر را تجربه کنید. بدین وسیله خواهید توانست مسئولیت ها را زودتر به پایان برسانید. بسیاری از شما به فعالیت هائی که رابطه مستقیم با بچه ها دارد، علاقه مندید. شاید کار کردن با بچه ها شما را بیشتر خوشحال کند.	شاید اکنون احساس می کنید که دارید به بن بست می رسید و نمی توانید روی هیچ کس حساب کنید. بنابراین بهترین دوره را دارید که تمام قید و بندهای پیچیده را از خود جدا کرده و با تمرکز روی آنچه که واقعا می تواند خوشحالتان سازد، روش جدیدی در زندگی پیش بگیرید. در زندگی زناشویی منطقی تصمیم بگیرید. یادتان باشد که شما فقط به چند دوست خوب نیاز دارید.
اسفند	آذر	شهریور	خرداد
مدتی سخت کار کرده اید، زیادی بخشیده اید و اکنون زمان استراحت شماست. از زندگیتان لذت ببرید و از تجربه هایتان برای ارج نهادن به روی آن بهره بگیرید. مراقب سلامتی خود باشید. به جای گرفتن رژیم های سخت و طاقت فرسا، برنامه غذایی خود را تنظیم کنید تا روح و جسم سالمی داشته باشید. یک اتفاق پرخیر و برکت در راه است.	بعضی از متولدین این ماه بخاطر نیش زبان و متلک های بعضی ها به تنگ آمده و آماده عکس العمل تند می هستند که توصیه می شود با آرامش و صبورانه عمل کنند و تا حد ممکن آن را به یک گفتگوی آرام مبدل سازند. البته حق با آنهاست ولی به جنجال و درگیری های بزرگتر نمی ارزند، خصوصاً آنها که زندگی زناشویی دارند. از اشخاصی که در نزد شما از دیگران بدگویی می کنند دوری کنید.	از افراد خودخواه فاصله بگیرید. شخصیت شما دیگران را مجذوب می کند. برخی از صفات خوب شما در محیط کار باعث می شود وظایف مهمی به شما ارجاع شود. دو ملاقات مهم خواهید داشت که یکی در مورد مسائل تحصیلی و شغلی است دیگری در مورد زندگی آینده تان. به یک سفر کوتاه ولی جالب خواهید رفت. در راه درستی گام بر داشته اید. موفق خواهید شد.	مطمئن باشید که تلاش های شما به نتیجه خواهد رسید. این اعتماد به نفس شماست که راه را هموار می کند. با قدرت اراده و یک روحیه خوب می توان بسیاری از گره های سخت را باز کرد. منتظر اتفاقات خوب باشید. کمی استراحت و تفریح برایتان ضروری است. با دوستانی که به شما انرژی می دهند بیشتر ملاقات کنید و آرامش داشته باشید. افکارتان در مسیر درستی پیش می رود.

کاباره رستوران ساقی

عروسی ها، جشن ها و میهمانی های خصوصی خود را در سالن مجلل رستوران ساقی همراه با پذیرایی کامل با انواع غذاها و دسرهای لذیذ ایرانی برگزار کنید.

هر روز ناهار با انواع غذاهای متنوع در رستوران ساقی

جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی

دیزی مخصوص و کله پاچه - کباب زغالی

Lunch Special

باقالی پلو با ماهی - زرشک پلو با مرغ

\$10.95



دومین چهارشنبه هر ماه شب بانوان در کاباره رستوران ساقی

Catering Saaghi

Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!

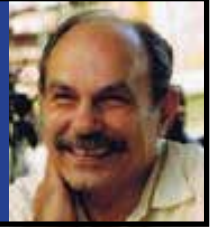
(408) 998-0122

Delivery by doordash & Uber

1392 S. Bascom Ave. San Jose, CA 95128

عشق، هوس، نفرت

بخش هجدهم
عباس پناهی



کردند که او هم با آهنگ ایرانی برقصد. کلودیا سعی می کرد اما با آن اندام درشتش، نمی توانست مانند ایرانی ها با ظرافت های جنابان کمر و سینه و دست ها، رقص قابل قبولی نشان دهد و خودش نیز به طرز رقصیدنش با قهقهه می خندید. اما هربار پس از رقص، هم فریدون و هم سامان کلودیا را سخت در بغل می گرفتند و می بوسیدند و کلودیا همان احساسی را می کرد که کودکان شیرخواره اش از سینه اش شیر می مکیدند. تن کلودیا بوی تن مادران را داشت و هردو پسر از بویدنش حظ می بردند. کلودیا هم بوی بدن دو پسر را دوست داشت و هرزمان که درآغوش هم بودند، تا اعماق سینه، بوی بدن پسرانش را فرو می برد و میل به بیرون دادن نداشت. افکار کلودیا هم مغشوش شده بود و به جز به غم جدایی به هیچ چیز دیگری نمی توانست فکر کند. آنجلا زن سبزی فروشی که کلودیا مشتری اش بود نیز زنی مهربان و با کلودیا دوستی نزدیکی داشت. هر چند وقت یکبار که شوهرش در مغازه بود و عهده دار آن می شد، سری به کلودیا می زد و یک چاق سلامتی مفصل با هم می کردند و فصل به فصل با هم قهوه می نوشیدند و از دور و بر خود برای هم تعریف می نمودند. از بس که کلودیا از فریدون و سامان برایش گفته بود، او حتی آنتونیو و جولبو را هم می شناخت. آنجلا دو دختر داشت که شوهر کرده و رفته بودند. یکی در ساردنیا زندگی می کرد و دیگری در میلان و فقط سالی یکبار برای سال نو و شرکت در مراسم واتیکان و بودن با پدر و مادر میآمدند و چند روز می ماندند و برمی گشتند و از این شکل زندگی، به کلودیا شباهت داشت و هردو دلتنگ بودند. بسیار اوقات شده بود که فریدون و سامان با آنجلا نشسته و گفتگو کرده بودند و آنجلا هم آن دو را مانند پسرانش می دانست. حالا که احتمال رفتن پسران نزدیک شده بود، هردو زن دلتنگ بودند و برای هم غمخواری می نمودند. یکرز آنجلا از کلودیا پرسید: «آیا خانم مانوئلا را میشناسی؟» کلودیا گفت: «کدام مانوئلا؟ آیا آن را می گویی که شوهرش یک مرکز توانبخشی دارد؟» و آنجلا تایید کرد و ادامه داد که «مانوئلا هم برای آنکه غم و غصه نخورد، هرروز به همان مرکز می رود و در کارها به شوهرش کمک می کند و دیگر آنجا آنچنان میان افراد معلول شناخته شده که همه او را مامان صدا می کنند. دنباله مطلب در صفحه ۵۸»

بگویند که سوفیا مسلمان شده اما سوفیا دین خود را حفظ کند.

نادزارینا اینک سال دوم دانشگاه بود و رشته تغذیه می خواند. اصولاً دختر دقیق و نکته سنجی بود و مسایل را با ریز بینی و تعمق دنبال می کرد و به همین سبب هم همیشه در درس ها و دانشگاه جزو شاگردان نخبه بود.

درس فریدون رو به اتمام بود اما در برخی گرفتار شده بود که با هیچ دست و پا زدن نمی توانست خود را خلاص کند. نادزارینا را با تمام وجود دوست داشت و نمی توانست نبودنش را تحمل کند. ربکا با عشوه گری ها و شورانگیزی ها از یکسو و حضور تهدید آمیز همیشگی اش نسبت به رابطه با نادزارینا در صورت عدم تمکین از خواسته هایش در سوی دیگر. فشارهایی که از خانواده خودش برای برگشتن به ایران بدون تامل پس از فارغ التحصیلی و ازدواج با دختر عمه اش، و این اواخر، شکسته شدن دل کلودیا و گریه های پنهان و چشمان ورم کرده او که حاکی از درد جدایی از فرزندانش بود، همه در هم تنیده و افکارش را مغشوش نموده بودند. در آن روزها هروقت به خانه می رسید، بلافاصله کلودیا را در آغوش می گرفت و مدتی به همان حال می ایستاد و کلودیا از این آغوش پر محبت، غرق شادکامی می شد و خرسند و راضی، به سمت قابلمه های گرمش که خوراک های گوناگون برای دوپسرش پخته بود می رفت و چیزی در پیاله یا بشقاب می ریخت و فریدون را رووی صندلی می نشاند و طبق عادت روزمره اش تغذیه می کرد. سامان هم از همین موهبت برخوردار بود و از داشتن مادری چنین مهربان کمال خوشحالی را داشت.

دنیای کلودیا خیلی کوچک بود. به همان آشپزخانه و سبزی فروشی سرکوچه و چند فروشگاه خواربار و لوازم خانگی و دو پسرش محدود بود اما در همین دنیای به این کوچکی، جهانی به وسعت همه کائنات از مهربانی گسترده بود و محدوده ای برایش در افق دیده نمی شد.

فریدون و سامان برای آنکه کلودیا را شاد کنند، گاهی یک صفحه رنگ دار ایرانی می گذاشتند و برای کلودیا می رقصیدند و دستش را می گرفتند و وادارش می

کار سامان و سوفیا به عشق و عاشقی کشید و پس از چند ماه، متوجه شدند که بدون یکدیگر نمی توانند زندگی را آسان بگذرانند. تصمیم داشتند تا با هم ازدواج کنند اما دو مانع بزرگ بر سر راه بود. نخست سنت های خانوادگی که می بایستی درست و بجا رعایت گردد و دوم آنکه به هر حال می بایستی سامان در کاسینو بماند تا درشش به اتمام برسد. سوفیا کار می کرد و درآمد خوبی هم داشت. در یک سالن زیبایی کار می کرد که سهام نیمی از آن را خریده بود و از دو سو درآمد داشت. هم از سود سالن زیبایی و هم از کارکرد خود. با تمام ناسازگاری هایی که سامان با دختران داشت، با سوفیا آن چنان سازگار بود که انگار هر سخنی که از دهان سوفیا در میآید، نخست از سر او گذشته و بعد به زبان سوفیا رسیده. سوفیا هم در مورد سامان بسیار بخشنده بود. مسابقه ای پیدا شده بود میان سوفیا و ربکا. هر کدام که برای محبوبش چیزی می خرید، دیگری هم حتما می بایستی چنان کند.

دو سال را با همین شکل از سر گذراندند و به اواخر ترم های دانشگاهی نزدیک شدند. سامان در این مدت با خانواده اش به توافق رسیده بود که بتواند با اجازه آنها ازدواج کند اما پدر و مادرش تاکید فراوان داشتند که عروسشان حتما باید مسلمان شود. اینهم مشکل دیگری بود که کار را خراب کرده بود. سوفیا یک کاتولیک متعصب بود که به هیچ وجه نمی توانست از دین خود دست بردارد. شرط ازدواج سامان هم مسلمان شدن همسرش بود.

کلودیا از این موضوع آگاهی یافته بود و هر روز مریم مقدس را صدا میزد که بیاید و راه چاره ای بیاندیشد. از مریم می خواست که برود و پدر و مادر سامان را راضی کند که از این شرط دست بردارند تا سامان عزیزش بتواند با دختر محبوبش ازدواج کند. اما در خفا اشک می ریخت و از نزدیک شدن زمان رفتن دو پسرش غم سنگینی بر دلش نشسته بود.

سامان قصد ادامه تحصیل داشت اما می خواست در رم درس بخواند که بتواند در کنار سوفیا باشد. تصمیمی گرفتند و توافق کردند که به پدر و مادر سامان

زبان ما هویت ماست

مدرسه فارسی البرز

**مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت
علاقتمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد**

- ◆ کلاس های پیش دبستان (برای دانش آموزان ۴ ساله)
- ◆ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)
- ◆ جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه
- ◆ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

**دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور
در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند**

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!



با هادی خرسندی

www.asgharagha.com
hadikhorsandi@aol.com

غزلی از بچگی های حافظ

دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند در رفتند
گل آدم نسرشتند، فقط ور رفتند
(از ازل مطلع این شعر نمیشد میزان
چونکه اوزان عروضی ز کفم در رفتند)
ای خوش آن بچه جنینان که ز آزار رژیم
یا به کورتاژ و یا خارج کشور رفتند
آبنبات چوبی ما اهل عبا دزدیدند
لیس بر آن زده و بر سر منبر رفتند
باربی های طلااموی عروسک بازان
همه در مقنعه از وحشت رهبر رفتند
بچه را که رساندند دم جبهه جنگ
شیخکان جانب یک جبهه دیگر رفتند
آن شبان روز که ما بر سر مین می رفتیم
قیه داران همه آسوده به سنگر رفتند
قاتلان خون جوانان وطن نوشیدند
بعد سرمست ازین باده به بستر رفتند
حضرات علما همسر دوم سوم
که گرفتند دوباره پی همسر رفتند

بیوه های شهدا، سورپریزی، سر ضرب
همه با حکم ولی یک شبه شوهر رفتند
تا که در مجلس شان حق زنان شد پامال
و کلا از عقب «عدل مذکر» رفتند
پیر شورای نگهبان چه فسون کرد مگر
که به نزدش همه چون کلفت و نوکر رفتند
دیدنی آن هیئت طلاب، شب عاشورا
تا سحر که به عزاداری بهتر رفتند
هیئت قیبه خوران در پی کشتار حسین
با تشکر همه از شمر ستمگر رفتند
واعظان بر سر گلدسته مشرف به حرم
در پی دیدن زن های پیمبر رفتند
مسجد شهر شده باتوق پاندازان
ای خوش آنان که سوی صومعه کافر رفتند
دیدنی آن طایفه لمین آقازاده
رنج ناپرده چه با گنج میسر رفتند
بچه حافظ بستان حق خود از باباشان
پیش از آنی که بینی همه شان در رفتند

روستای آبیانه



و براساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۵، جمعیت آن ۳۰۱ نفر (۱۴۷ خانوار) بوده است. مدرکی که دقیقاً قدمت زمانی آبیانه را معلوم کند در دست نیست؛ ولی پیشینه هزار و پانصد ساله را برای آن تخمین می‌زنند و آن را از کهن‌ترین زیست‌گاه‌های انسانی در حاشیه دشت کویر ایران می‌دانند. شمار خانه‌های آبیانه در سرشماری سال ۱۳۶۰ برابر با ۵۰۰ واحد برآورد شد. این خانه‌ها به‌طور کامل بر روی دامنه شیب‌دار شمال رودخانه برزروود بنا شده است. آبیانه در نگاه نخست، روستایی چند طبقه به‌نظر می‌آید که در بعضی موارد تا چهار طبقه آن را می‌توان مشاهده کرد.

آبیانه روستایی از توابع بخش مرکزی شهرستان نطنز در استان اصفهان است. این روستا در ۳۵ کیلومتری شمال غربی نطنز، در دامنه کوه کرکس است. این روستا یکی از بلندترین نقاط مسکونی در ایران است. ارتفاع از سطح دریا در این روستا ۲۲۲۲ متر می‌باشد. به اعتبار معماری بومی و بناهای تاریخی پُر تنوع آن، از روستاهای مشهور ایران است. آبیانه با آب و هوای معتدل، دارای موقعیت طبیعی مساعدی است. این روستا در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۵۴ با شماره ثبت ۱۰۸۸ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. این روستا در دهستان برزروود قرار دارد

دنباله مطلب در صفحه ۴۸



انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های

شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: + مهاجرت + کاریابی و مسکن + انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا

+ سرمایه گذاری + خرید و فروش املاک + مشاوره در امور تحصیلی + مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org

(408)858-9862

website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste. #260, Los Gatos, CA 95032

THE SIMORGH DANCE COLLECTIVE

PRESENTS

Colors of Persia

SATURDAY, SEPT 29, 2018

DOORS OPEN 6:30PM / SHOW 7PM - 9PM

A Dance and Music Journey Through Persia



SIMORGH DANCE COLLECTIVE



FARIMA BERENJI



AYLAN DANCE GROUP



**HOMEYRA BANEJAD
DAF, VOCALS**



**VAHID ZOMORRODI
TAMBOUR, SETAR,
VOCALS**

SUGGESTED DONATION: \$25

COLORSOPERSIA.BPT.ME

COLORSOPERSIA.FARIMADANCE.COM

GOOD SAMARITAN UNITED METHODIST CHURCH

19624 HOMESTEAD RD, CUPERTINO, CA 95014



farimadance.com



**Good Samaritan
United Methodist Church**

حتی اگر نباشی

می خواهمت چنان که شب خسته خواب را
می جویمت چنان که لب تشنه آب را
محو توام چنان که ستاره به چشم صبح
یا شبنم سپیده دمان آفتاب را
بی تا بم آن چنان که درختان برای باد
یا کودکان خفته به گهواره تاب را
بایسته ای چنان که تپیدن برای دل
یا آن چنان که بال پریدن عقاب را
حتی اگر نباشی، می آفرینمت
چونان که التهاب بیابان سراب را

ای خواهشی که خواستنی تر ز پاسخی
با چون تو پرسشی چه نیازی جواب را
قیصر امین پور

خیال

خیال انگیز و جان پرور، چو بوی گل سراپایی
نداری غیر از این عیبی، که می دانی که زیبایی
من از دل بستگی های تو با آینه، دانستم
که بر دیدار طاق سوز خود، عاشق تر از مایی
به شمع و ماه، حاجت نیست بزم عاشقان را
تو شمع مجلس افروزی، تو ماه مجلس آرای
منم ابر و تویی گلبن، که می خندی چو می گریم
تویی مهر و منم اختر، که می میرم چو می آیی
مراد ما نجویی، ورنه رندان هوس جو را
بهار شادی انگیزی، حریف باده پیمایی
مه روشن، میان اختران پنهان نمی ماند
میان شاخه های گل، مشو پنهان که پیدایی
کسی از داغ و درد من، نپرسد تا نپرسی تو
دلی بر حال زار من، نبخشد تا نبخشایی
مرا گفتمی، که از پیر خرد پرسم علاج خود
خرد، منخ من از عشق تو فرماید، چه فرمایی؟
من آزرده دل را، کس گره از کار نگشاید
مگر ای اشک غم امشب، تو از دل عقده بگشایی
رهی، تا واره ای از رنج هستی، ترک هستی کن
که با این ناتوانی ها به ترک جان توانایی
رهی معیری

پند شاعرانه

به قرآن و تورات و پازند، نه
اگر چند برتر از این پند، نه
چنین پندی از بنده باید شنید
ز پیغمبر و از خداوند، نه
شگفتا که این نکته جنبندگان
بدانند و خلق خردمند، نه
خنک روز آنان که از حکم دهر
بهم جفت گردند و پیوند، نه
بجوی از جهان زهر و همسر مجوی
بخواه از خدا مرگ و فرزند، نه
بدانش زهر دام کان بندپاست
توان رست و زین دام دلبد، نه
مهدی حمیدی شیرازی

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذر گهی
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست
پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت
این اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک، رهزن است
آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین، به کجروان سخن از راستی چه سود
کو آنچنان کسی که نرنجد ز حرف راست
پروین اعصامی

کفن دوست

ای غرقه به خون پیرهن سبز تن دوست!
وی بیرق گلگون بر افراختن دوست!
چون جامه بر نور انالاحق زن منصور
ای شاهد بر دار شهادت شدن دوست!
گفتم مگر حرز حفاظش شوی اما
تقدیر چنین خواست که باشی کفن دوست
در لحظه دیدار تو، هم اشکم و هم رشک
زان بوسه آخر که زدی بر دهن دوست
از صافی سبز تو گذر کرد — خوشا تو! —
خونی که فرو ریخت به خاک وطن دوست
بودی تو و دیدی که چه سیراب شکفتند
آن چار شقایق، به بهار بدن دوست
تقدیر تو را نیز رقم با خط خون زد
دستی که تو را بافت به نام حسن دوست
ای جامه جان گشته ز افلاک گذشته!
ای غرق به خون پیرهن! ای پیرهن دوست!
حسین منزوی



ساز سُرنا



سُرنا یا سوزنا نام ساز بادی باستانی ایرانی است که از چوب ساخته می‌شود و از دسته سازهای دو زبانه است. سُرنا ی محلی بیشتر با دهل نواخته می‌شود و در بعضی نواحی مانند بختیاری و دزفول از سُرنا ی کوچک استفاده می‌شود.

ریشه لغت سُرنا

سُرنا و کُرنا هر دو به معنی بوق و با لغت (به انگلیسی: Horn) در انگلیسی از یک ریشه می‌باشند. در اصل در میان اقوامی که زبان هندواروپایی اولیه را صحبت می‌کردند این ساز به علت اینکه از شاخ حیوانات ساخته می‌شد به این اسم نامیده شده. شاهد دیگری که به این ادعا و مشابهت مهر تأیید می‌زند نام ذوالقرنین، به معنی دارنده دو شاخ است. قرن

هنرمند مدبون محیطیست که منشاء و منبع آثارش می‌باشد، هنرمند مدبون مردمیست که هنرش را پذیرا شده و استقبال کرده است. هنرمند بین مکتب گرمی که محیط اجتماعی نام دارد مدبون است زیرا همین محیط اجتماعی است که اندیشه‌اش را صفا داده و نظرش را صائب ساخته و در ضمیرش شور و سودای هنر را عجين کرده است. بنابراین

که مَعْرَب کُرَن است (که در اسم کُرنا مشاهده می‌شود)، به معنی شاخ می‌باشد. البته سُرنا ی کنونی به مراتب از بوقهای شاخی اولیه پیشرفته تر است، ولی عضوی از خانواده سازهای بادی یا بوقی به شمار می‌آید.

این هنرمند بویژه موسیقی دان می‌باید بدین منبع ارجمند حرمت بنهد، روابط خود را با اجتماع یعنی با محیطی که بدنیا آمده و به مقام شامخ استادی رسیده و شاخص و ممتاز گشته است مستحکماً مستحکمتر سازد و به خواسته های مشترک مردم بیندیشد و از آنها الحان بگیرد و همان ها را به قالبی نو بیاراید و همراه با یک محتوای عمیق و مترقی تقدیم ملت کند.



ربع پرده شاخص موسیقی مشرق زمین است

آرمان عطایی

نوازندگان دوره گرد اروپایی مانند «ژرژ دانه» را متبادر به ذهن سازد. کما اینکه مشاهده می‌شود برخی از نوازندگان ما همین کار را می‌کنند. این نکته فقط ارتباط به حالت نعمات دارد زیرا در عین اینکه فواصل ربع پرده ای بکار رفته است موسیقی رنگ ایرانی ندارد. آیا سزاوار است که ما حالت زیبای موسیقی خود را که می‌تواند با تکنیک درست استحکام و قوام بیشتری یابد بنهیم و به تقلید پردازیم بیایید بکشیم در این راه صعب العبور هنری یک جای پابگذاریم تا نسل آینده بر آن گام بنهد و جاپاهای دیگری باز کند. این است معنا و مفهوم ملت خواهی یا ناسیونالیسم مثبتی که در صدر از آن یاد کردم. در محیط اجتماعی کنونی که جنبش ناسیونالیستی مثبت باید آغاز گردد، وظیفه سنگین هنرمندان بویژه موسیقی دانان معاصر است که باید خودنمایی کنند. بنابراین هر قدر در این زمینه سخن بگویم اندک است.

موسیقی شناسان آگاه هستند که موسیقی مشرق زمین از بابت ترکیبات صوتی واجد سه نوع فاصله «پرده، نیم پرده و ربع پرده» می‌باشد، دو نوع نخستین، اساس موسیقی غربی را تشکیل می‌دهد در صورتی که موسیقی شرقی دارای هر سه فاصله است. بنابراین دلیل آشکار که گاهی ما از موسیقی غربی ها لذت می‌بریم و آنان از درک موسیقی ما عاجزند، موجود بودن فواصل صوتی موسیقی بین المللی در موسیقی ما و فاقد بودن فاصله ربع پرده ای ما در موسیقی غربی است. ولیکن به انکاء موجود بودن فواصل پرده و نیم پرده در موسیقی شرقی نمی‌باید طریقی طی کرد که رفته رفته زوال ربع پرده را که شاخص موسیقی مشرق زمین است فراهم آورد.

مراد من از بیان این مطلب، اجتناب از تقلید و حفظ حالت موسیقی ایرانیست، چه بسا ممکن است دشتی یا اصفهان و حتی سه گاه را به وجهی اجرا کرد که آثار

11TH ANNUAL SAN FRANCISCO FUNDRAISING GALA

یازدهمین جشن سالانه شام و موسیقی خیریه

MAP مؤسسه خیریه و غیر انتفاعی
از ایرانیان گرمی و نیک خواه ساکن شمال
کالیفرنیا برای شرکت در یازدهمین جشن
شام خیریه مؤسسه دعوت بعمل می‌آورد.

با موسیقی دی جی دکتر تی و آی کوت، هنرنمایی گروه رقص نوا و خوانندگی گروه جیسی تریاب در این شب شادی گردهم آییم تا آغاز یازدهمین سال فعالیت مؤسسه و دستاوردهای چشمگیر شما نیک اندیشان و نیک خواهان در یاری به کودکان بی سرپرست و بدسرپرست و نیازمند در ایران و سراسر دنیا را جشن بگیریم. **یاری کردن فرشته ها سعادت است.**

تمامی درآمد حاصله از این جشن صرف برنامه های نیکوکاری مؤسسه خواهد شد.

در روز شنبه ۶ اکتبر ۲۰۱۸ از ساعت ۷ عصر الی
نیمه شب در طبقه فوقانی ساختمان
METREON شهر سان فرانسیسکو میزبان شما خواهیم بود.

این میهمانی ویژه افراد بالای ۱۸ سال میباشد و
خرید بلیت در محل جشن امکان پذیر نخواهد بود.



مؤسسه MAP یک مؤسسه 501 c3 ثبت شده در آمریکا با معافیت مالیاتی IRS و مجوز وزارت دارایی آمریکا OFAC برای ارسال پول به ایران میباشد.

برای تهیه بلیت ورودی (۱۵۰ دلار) به وبسایت momsagainstopoverty.org/SFGalaTix مراجعه فرمایید.
جهت همیاری در پروژه های حمایت از کودکان و درج آگهی در برنامه جشن می‌توانید با خانم مرجان جواهریان با شماره تلفن 430-5600 (650) و یا ایمیل marjan@momsagainstopoverty.org تماس حاصل فرمایید.
به امید دیدار شما
حامیان و دوستان
کودکان نیازمند!



SAT 6 OCT
2018
7 PM - 12 AM
CITY VIEW AT METREON
135 4TH ST, SAN FRANCISCO, CA 94103



مثل یک زخم عمیق، با ردّ روشن خون

نعیمه دوستدار

هیچ کدام اینها حداقل نبودند. اتفاقاً من آنجا همیشه به این فکر می‌کردم که چقدر هنوز جا دارد آدمیزاد برای زنده ماندن با حداقل‌ها و همیشه می‌دانستم هنوز این کمترینش نیست و کمتر از این هم در همان سلول بغلی هست، جایی که همان توالت لعنتی پر از سوسک وجود ندارد. شبیه همان خاطره‌ها که هنوز و هر روز آدم‌های آشنا از اوین می‌نویسند.

آنجا به مفهوم واقعی حداقلی شدن رسیدم، حداقل هوا، حداقل خواب، حداقل غذا، حداقل لباس، حداقل فضا و حداقل امید. حداقل امید آن روزی بود که از آن دو زن جدایم کردند؛ اتفاقی که ناگهان بزرگ‌تر شده بود و دیوارهای انفرادی که تنت را فشار می‌دادند.

اما از آن خاطره‌های حداقلی همان بخش زنانه خصوصی و مشترک، بیشتر از هر چیز برایم ماند، مثل یک زخم عمیق. با ردّ روشنی بر ذهن که هر بار تکرار می‌شود. فکر می‌کنم هیچ حداقلی به اندازه روزهایی که در تنگنای آن سلول با دو زن دیگر گذراندم کم نیست.

حالا، هر بار که دست‌شویی می‌روم، توی حمام که آب بر تنم می‌ریزد، موقعی که با انواع ضدعفونی‌کننده‌ها شورتم را می‌شویم و کف حمام را می‌سایم؛ هر بار که به دندان‌هایم در آینه نگاه می‌کنم و هر شب که سرم را می‌گذارم روی بالش و می‌دانم می‌توانم تنم را با سردی ملافه‌ها خنک کنم، فکر می‌کنم که چقدر خوشبختم! شلوار جینی را که هفته‌ها تنم بود، بوی کم و در بین مارک‌های متنوع نوارهای بهداشتی با کاربردها و شکل‌های مختلف در فروشگاه می‌گردم و انتخاب می‌کنم و فکر می‌کنم چه خوب است که دیگر نگران نیستم لباس‌زیرم را کجا باید خشک کنم.

نشسته بودی تذکر می‌داد که موهایت بیرون آمده و حجابت را رعایت کن. در پرسیدن جزئیات رابطه جنسی دخترک ۲۲ ساله هم سلولوی بود که از اینکه زیر سقف بند ۲۰۹ می‌خوابد، جایی که معشوقش هم می‌خوابید- خوشحال بود. در تحقیر زن میانسال سلول کناری بود که چرا با مردی جوان‌تر از خودش ازدواج کرده. در نگاه متجاوز مأمور زنی بود که سوراخ‌های تنت را به دنبال غنیمتی که از اوین پنهان کرده بودی می‌گشت؛ تکه‌های شعری که بر دستمال کاغذی نوشته بودی، شماره تلفن نجات‌بخش مادر دختر سلول کناری، حروف نام پدرش و نشانی خانه‌اش در میدان حر. تحقیر زنانگی در دعوت مدام به سکوت بود، در توصیه بازپرس به بچه‌دار شدن، به برگشتن به کانون خانواده، به «زن خوب» تبدیل شدن، شبیه زن بازجویی مهربان که آخر وقت‌ها سر دردش باز می‌شد و می‌گفت با چهار تا بچه وقت کارهایی را که ما می‌کنیم ندارد.

حداقل زندگی آنجا مفهومی برای من عوض شد. آن حداقل دیگر یک سیب سرخ نبود که هفته‌ای یک‌بار بهمان می‌رسید و حریصانه نگهش می‌داشتیم برای تنها وقت خوش‌بختی‌مان هنگام قدم زدن در سلول هواخوری (یعنی یکی از همان سلول‌ها که تنها سقف نداشت). حداقل زندگی برایمان این نبود که مجبوریم در همان هوایی تنفس کنیم که چند دقیقه قبلش یکی‌مان در فاصله نیم‌متری رفته دست‌شویی، حداقل زندگی این نبود که فاصله پایمان با دیوار تنها دو انگشت بود و معیارمان برای گذشت زمان، حرکت دادن عقربه‌های کاغذی ساعتی که از جعبه صابون ساخته بودیم. حداقل زندگی تلفن هفتگی دو دقیقه‌ای به خانه نبود.

و بی‌خوابی و سرگیجه‌اش، با رازهایی که فاش می‌کرد از عشق‌ها و نفرت‌ها و ضعف‌هایش و لعنت می‌فرستاد بر دوربینی که می‌گفتند حتماً جایی کار گذاشته شده، با صدای آوازی که یله می‌کرد در راهروهای باریک میان سلول‌ها و با خشمی که آن چپ کهنه‌کار از توی مزدور رسانه داشت و آن دانشجوی جوان از تاجزاده و خاتمی ۱۸ تیر، تلخ و نفس‌گیر به اندازه هوای سلول که پر بود از دی‌اکسید کربن نفس‌ها و راهی به آسمان و آزادی نداشت.

اما در تمام آن روزها، حداقل بودن شورت برای ما سه زن زندانی، نقطه ترازوی زندگی‌مان بود. سه تایی باید فکر می‌کردیم که حالا چطوری بشوریمش، با چی بشوریمش، کجا پهنش کنیم، چه طور خشکش کنیم، در فاصله شستن و خشک شدن چطور بنشینیم، چطور از چادرمان به عنوان تنها عنصر پوشاننده استفاده کنیم و آن وسط، اگر یکی رگل می‌شد، تازه باید التماس زندانبان را هم می‌کردیم که یک بسته نوار بهداشتی برساند و ادا و اصولش را تحمل کنیم که شما پول ندارید و بدهی دارید و الان کار داریم. یعنی آن بانوی محجبه محترمه با آن تسبیح که از دستش نمی‌افتاد، هرگز خون ندیده بود در زندگی‌اش؟ هرگز زن نبود؟

برنامه‌ریزی برای شستن شورت باید با دقت فراوان انجام می‌شد؛ چون هر ساعتی ممکن بود صدایت بزندان برای بازجویی؛ پس باید تنبانی به پا می‌داشتی. ما هر سه نفر، هفته‌ها با همان لباسی که بر تن داشتیم زندگی کردیم در حالی که چون زمستان بود، کت چرم و پالتو تن‌مان بود و شلوار تنگ جین که هر وقت از حمام می‌آمدیم، به زور از پای‌مان بالا می‌آمد.

بعد روزهایی هم بود که فکر می‌کردیم از این‌جا که برویم بیرون، شورتی که روی حوله نم‌دار پهن شده و بر شوفاژی که نرده‌های فلزی از دست دورش کرده بودند خشک شده، می‌تواند عامل انتقال چند بیماری به ما باشد؟ و البته آن روزها این یک اولویت فانتزی در ذهن‌مان بود که غروب‌ها، وقتی افسردگی صبحگاهی‌مان تمام می‌شد، ممکن بود به آن بختیم.

تحقیر زنانگی اما در همین جیره‌بندی نواربهداشتی و شورت نبود. در تذکر مدام بازجو بود که گرچه پشت به او

مثل یک زخم عمیق، با رد روشن خون وقتی مأمور زنی که کنارم نشسته بود گفت سرت را بچسبان به صندلی، داشتیم می‌پچیدیم توی بزرگراه یادگار و مقصد معلوم بود. زیر چشمی می‌توانستم درختان حاشیه بزرگراه را ببینم و حس کنم که داریم از سربالایی اوین می‌رویم بالا. جلوی در چند سرباز و مأمور دویندند جلوی ماشین و با «حاجی» که جلو نشسته بود سلام و علیک کردند. حاجی لاس زدن را تمام کرد. توی راه تمام پیام‌های گوشی‌ام را با صدای بلند خواند، عکس‌هایم را تماشا کرد و تهدید کرد که دوستم را که وکیل هم هست، می‌آورد و دل خودم، چون زیادی «پررو» است.

از آنجا به بعدش درست همان طوری اتفاق افتاد که بارها خوانده و شنیده بودم. جلوی یک ساختمان ایستادیم و مأمور زن یک چشم بند به من داد. فیلمی که قرار بود تند و طولانی باشد، کند شد: رفتن به اتاق کوچکی که بی‌حوصله‌ترین عکاس جهان در آن از صورت رنگ‌پریده‌ام عکس انداخت، دکتر عجولی معاینه‌ام کرد، روی تنم دنبال جای کبودی گشتند و مأموری شلوارم را پایین کشید تا در لباس زیرم دنبال جاسازهای احتمالی بگردد و لحظه کشار حقارت بشین و پاشو با تن لخت.

سلولی به طول سه متر و عرض ۱۸۰ سانتی‌متر را، با سه نفر شریک شدم. آنجا، حداقل چیزها عبارت بود از یک چادر گلدار که اسباب سرگرمی‌ام شد. در روزهای بعد توانستم گل‌های سفیدش را با خودکار بیک آبی در طول زمان بازجویی رنگ کنم، یک مسواک و یک صابون و یک حوله. برای زودتر آمدگان سه تا پتو هم بود که به من نرسید. هم‌سلولی‌هایم یکی از پتوهایشان را به من داد و لباس‌های تنم کار روانداز را برایم کردند. روزهای شلوغ ۸۸ بود و راهروها پر از دمپایی و کفش و همه‌همه زنانی که از ردیف مخصوص زنان در بند ۲۰۹ بیرون زده بودند و در راهروهای دیگر بین سلول‌های مردان پخش شده بودند.

در آن فضای حداقلی، تحمل دیگری با عادت‌های انسانیش آسان نبود؛ با نفس‌هایش که تا صبح به صورتت می‌خورد، بوی تنش، با رنگ دندان‌ها، با بغضش که می‌ترکید، با بی‌اشتهایی

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ش	ک	م	ح	ق	ر	ن	ی	ج	ی	ن	د	ی	ر	د
ب	ک	ر	ب	ا	ل	ب	ا	س	ا	ب	ا	س	د	ک
ر	ن	ی	ن	م	ت	ی	ن	ر	ب	ا	م	ر	ب	ا
و	ر	ب	ا	ر	ب	ا	ر	ب	ا	ر	ب	ا	ر	ب
ز	ر	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د	ا	د
و	ی	ا	ش	ی	و	ا	ش	ی	و	ا	ش	ی	و	ا
ا	ک	ا	ل	ا	ک	ا	ل	ا	ک	ا	ل	ا	ک	ا
د	ر	ش	ا	ر	ش	ا	ر	ش	ا	ر	ش	ا	ر	ش
ا	م	ا	ی	و	ا	ن	ا	م	ا	ی	و	ا	ن	ا
ا	م	ا	ی	و	ا	ن	ا	م	ا	ی	و	ا	ن	ا
ل	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و

مهمترین فواید و خواص انجیر خشک



کالری و خواص انجیر خشک: انجیر خشک نسبت به انجیر تازه ۵ برابر بیشتر کالری دارد. در هر ۱۰۰ گرم انجیر خشک، ۲۴۹ کالری، ۳/۳ گرم پروتئین، ۰/۹ گرم چربی، ۶۹ گرم کربوهیدرات و ۵/۶ گرم فیبر وجود دارد.

خواص درمانی انجیر خشک: انجیر خشک خواص زیادی دارد که می توان به این موارد اشاره کرد:

♦ جوشانده انجیر خشک درمان کننده التهاب مجاری دستگاه تنفسی، کلیه، ذات الریه، سرخک، مخملک و آبله می باشد.

♦ یکی از فواید و خواص انجیر خشک این است که جوشانده غلیظ انجیر خشک برای رفع سرماخوردگی بسیار مفید است و غرغره کردن آن گلو درد را برطرف می کند.

♦ از جمله از خواص انجیر خشک که می توان ذکر کرد این است که انجیر خشک برای درمان سوءهاضمه مفید است و همچنین انجیر خشک درمان کننده نفخ و باد معده می باشد.

♦ برای از بین بردن بوی بد دهان می توان از انجیر خشک استفاده کرد.

♦ یکی از خواص دارویی انجیر خشک این است که مخلوط انجیر خشک با عسل در تسکین زخم معده بسیار مفید است.

انجیر خشک باعث تقویت قوای جسمی می شود: از جمله فواید و خواص انجیر خشک این است که این میوه سبب افزایش قوای جسمانی می شود. به علت آهن موجود در انجیر خشک به افرادی که با مشکل خون رسانی در بدن مواجه هستند توصیه می شود روزی ده عدد انجیر خشک بخورند. افرادی که از لحاظ جسمی ضعیف هستند. خوردن انجیر خشک بسیار مؤثر است حتی انجیر خشک به علت دارا بودن ویتامین های موجود برای بسیاری از مشکلات شامل یبوست، زخم معده، رفع تشنگی، عفونت ریه، تب، سرفه، اعصاب و سینه درد بسیار مفید است.

از دیگر خواص انجیر خشک که می توان ذکر کرد این است که انجیر خشک چاق کننده بوده، ملین و کاهنده خشم است. انجیر خشک برای بهبود درد و خشونت سینه، تکرر ادرار مفید است، همچنین انجیر خشک تقویت کننده کبد نیز می باشد. انجیر خشک همراه با بادام و پسته،

سروران گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

سروان گرمی با مفاهیم طب سنتی بوده و به هیچ گونه جهت پیشگیری، درمان و تشخیص بیماری توصیه نمی گردد. نگارنده اکیدا توصیه می کند قبل از

افزاینده قدرت تعقل و مقوی بدن های ضعیف است.

خواص انجیر خشک برای افراد مبتلا به کم خونی: انجیر خشک حاوی مقادیر زیادی آهن و ویتامین C است؛ مخلوطی از این دو ماده مغذی، انجیر خشک را به یک میوه ی فوق العاده برای کم خون ها مخصوصا افراد مبتلا به کم خونی فقر آهن تبدیل کرده است.

از طرفی انجیر خشک به خاطر داشتن قند فراوان باعث فعالیت سلول ها و تولید انرژی زیاد در بدن نیز می شود، همان چیزی که معمولا کم خون ها از آن شکایت دارند. ۵۰ درصد انجیر خشک را قند تشکیل می دهد. همچنین منبع خوبی از پتاسیم، منیزیم، کلسیم، فسفر و ویتامین های A, B, C است.

فواید و خواص انجیر خشک برای درمان یبوست: از خواص درمانی انجیر خشک که می توان بیان کرد این است که از انجیر خشک برای درمان و پیشگیری از یبوست می توان استفاده کرد. در واقع انجیر خشک خیسانده در آب یا شیر، مؤثرترین درمان برای رفع یبوست است. فیبر موجود در انجیر خشک به عملکرد سالم روده کمک می کند، این عمل مانع بروز یبوست می شود. برای رفع یبوست ۱۰ عدد انجیر خشک را به خوبی شسته و در ظرف آبی بخیسانید و صبح ناشتا میل کنید.

داشتن موهای سالم با مصرف انجیر خشک: وجود گوگرد در انجیر خشک باعث از دیاد مو شده و از ریزش آن جلوگیری کرده و شوره سر را درمان می کند.

خواص انجیر خشک برای تقویت حافظه: خوردن انجیر خشک همراه پسته، بادام و گردو موجب تقویت حافظه و قدرت تعقل و تفکر شده و گنجاندن آن در برنامه غذایی زنان باردار باعث تقویت حافظه جنین می شود. **دنباله مطلب در صفحه ۴۹**

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

هر گونه تغییر در رژیم غذایی و عادات روزمره با پزشک خود مشورت نمایید و از عدم تأثیر مضر تغییرات مورد نظر بر سلامتی خود اطمینان حاصل نمایید.

طب سنتی

دکتر فرید رمضان



مزاج مکان ها

مصرف آن امکان ایجاد سوزش و خارش را در بدن ایجاد می کند گرم و خشک هستند، مانند گیاه زنیان.

✓ غذاها و گیاهانی که موجب دفع حرارت بدن شده، تشنگی را فرو می نشاندند و تکرار مصرف آن ها باعث کاهش انرژی بدن می گردند سرد و تر هستند، مانند هندوانه و آلو بخارا.

✓ گیاهانی که از گرمی بدن می کاهند اما تشنگی را برطرف نمی کنند و با تکرار مصرف آنها در بدن ایجاد خشکی و لاغری می شود، سرد و خشک هستند، مانند گیاه بنگ دانه.

حال که به صورت اجمال مطالبی را راجع به مزاج بیان شد، نگارنده بر خود لازم می داند تا چند نکته مهم را در مورد مبحث مزاج بیان کند که عبارتند از:

✓ اصولا هر مزاجی دارای خوبی ها و بدی هایی است. بنابراین این تفکر که مزاجی بهتر از سایر مزاج ها و دیگری بدتر از سایر مزاج ها است. هر شخصی با یک مزاج مشخص دارای استعداد و توانایی در بعضی زمینه ها است و در بعضی مواردی، دچار مشکل می باشد. در نتیجه فرد بایستی استعدادهایش را پرورش داده و تلاش بر جنبه های منفی مزاج خود نماید. مثلا یک فرد بلغمی شخصی با صبر بسیار بوده و به راحتی می تواند خشم خود را کنترل کند. از طرف دیگر همین فرد باید برای درمان روحیه تنبل و کسل خود که در بین افراد بلغمی شایع است تلاش کند. یک فرد صفاوی هم بایستی استعداد مدیریتی و توانایی در تصمیم گیری سریع خود را تقویت نموده و نیم نگاهی هم بر کنترل مشکل غضب و پرخاشگری داشته باشد.

✓ توجه به مزاج فرد در غذا خوردن و سبک زندگی به معنای ترک صد در صد نیست. به عنوان مثال مصرف لبنیات در افراد سرد و تر (بلغمی مزاج ها) ممنوع نیست. با این وجود این افراد بهتر است لبنیات را با ادویه های گرم و خشک مانند آویشن یا نعنا مصرف نمایند.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که مطالب ذکر شده تنها جهت آشنایی

در ادامه مبحث مزاج در طب کهن ایرانی لازم است اشاره مختصری به مزاج مکان ها شود. اگر چه تأثیر آب و هوا در مزاج به میزان سایر موارد ذکر شده در مقالات قبلی نیست با این وجود می تواند بر روی بدن ما تأثیر گذار باشد. آب و هوای مختلف نه تنها بر روی مزاج اشخاص تأثیر گذار است بلکه بر روی مزاج مواد غذایی که از آن محل به دست می آید نیز مؤثر است.

به عنوان مثال برگ گیاه ریحان که در منطقه گرم و خشک رشد کرده طعم تند و تیزی دارد، در حالی که همین گیاه در منطقه پر باران و خنک تر طعم ملایم و معتدلی پیدا می کند. مثال دیگر گل محمدی است که در منطقه نسبتا گرم و خشک مانند کاشان بیشترین و بهترین عطر را دارد در صورتی که همین گیاه در منطقه مرطوب تقریبا فاقد بوی خوش گلاب است.

به طور کلی، طب سنتی ایرانی مزاج آب و هوا را به صورت ذیل طبقه بندی می نماید.

✓ **مزاج مناطق کوهستانی عموما سرد و خشک است.**

✓ **مناطق بیابانی در کل گرم و خشک هستند.**

✓ **مناطق ساحلی و کنار دریا سرد و تر می باشند.**

بعضی از حکمای طب سنتی به حدی اثر آب و هوا را قوی می دانستند که حتی معتقد بودند که آب و هوا بر روی فرهنگ اقوام و ملت های مختلف تأثیر گذار است. به عنوان مثال در نیمکره شمالی کره زمین مناطق گرمتر و نزدیک به خط استوا بیشتر اهل شعر و عرفان هستند، در حالی که مناطق شمالی و سردتر بیشتر اهل قانون و سیاست هستند. البته همان طور که ذکر شده این نظریه مخالفانی هم در طب سنتی دارد. به عنوان نتیجه گیری کلی این طور می توان بیان کرد که آب و هوا بر روی مزاج بدن تأثیر گذار است.

مزاج غذاها و گیاهان دارویی

✓ گیاهان و غذاهایی که مصرف آن سبب بروز گرمی در بدن می گردد گرم و تر هستند. مانند گندم و گوشت گوسفند.

✓ گیاهانی که مصرف آنها سبب احساس گرمی و تشنگی در بدن افراد شده و تکرار



از اینجا، از آنجا گنار

حالا از تو می‌خواهم که بر گردی و گاو را از داخل کلبه ات بیآوری بیرون. هفته آینده برگرد و مرا ببین.»

یکهفته بعد زن خوشحال، شاداب و سرحال به دیدن ریش سفید محله می‌رود و دست او را می‌بوسد. «متشکرم، چرا که همه مشکلات و ناراحتی‌هایم حل شده است. همگی با صلح، صفا و صمیمیت روزها را می‌گذرانیم.»

ریش سفید محله لبخندی رندانه می‌زند و می‌گوید: «دخترم، ما بعضی اوقات فراموش می‌کنیم تا از زندگی، خانواده و کلا چیزهایی که در اختیار داریم لذت ببریم، قدردانی و شکر گزاری کنیم. فراموش می‌کنیم که در هر شرایطی که هستیم، اشخاص دیگری وجود دارند که در شرایط بدتری زندگی را سپری می‌کنند. درمقایسه با آن اشخاص ما باید خود را جزو خوشبخت‌ترین انسان‌های روی زمین بدانیم. توهم از اول مشکلی نداشتی، فقط فراموش کرده بودی.»



به دلایلی یاد یکی از دوستان قدیمی افتادم که می‌گفت: «کار پدر موفقیت است و راستی و صداقت مادر و اگر بتوانیم که با این دو عضو خانواده کنار بیاییم، کنار آمدن با بقیه خانواده نیز آسانتر خواهد بود.»

متأسفانه بسیاری از مردم کوشش و سعی خود را برای کنار آمدن با پدر نمی‌کنند و مادر را نیز بطور کامل کنار گذاشته‌اند. برای خیلی از مردم کار مفهوم واقعی خود را از دست داده است و متوجه این مهم نیستند که عشق و علاقه خالصانه به کار و بازده و نتیجه‌ای که از آن میگیریم، در واقع یک خشنودی بسیار عظیمی را در قلبمان بوجود می‌آورد که باعث می‌شود تا از وجود خود راضی باشیم. به نظر من کار در زندگی هر شخصی، در حد توانایی، یکی از واجبات است. بدون کار، یک انسان رفته رفته افسرده و در نهایت فرسوده شده و از بین خواهد رفت.

مسلم کار آسان نیست و در خیلی از شرایط نیز ممکن است بسیار خسته کننده نیز بشود، اما طرزی که ما با آن برخورد می‌کنیم بسیار مهم است که البته اثر مستقیمی نیز در نتیجه کارمان خواهد داشت.

اصولا کار انسان را از چند مصیبت بزرگ بدور نگه می‌دارد: بیزاری و دل‌تنگی، گناه و فساد، فقر و تنگدستی.

بیاد حرف توماس ادیسون می‌افتم: «هیچ چیزی جانشین کار سخت نمی‌شود. یک درصد هوش و استعداد از الهام می‌آید و نود و نه درصد بقیه از کار سخت و عرق ریختن.»

شوهر این زن خانه خود را از دست داده و به منزل پسر خود نقل مکان می‌کنند. بعد از مدت کوتاهی زن به دلیل کوچک بودن کلبه، کارهای بیش از اندازه، و مراقبت از همسر، بچه‌ها و مادر و پدر شوهر، طاقتش تمام می‌شود و تصمیم می‌گیرد که به دیدن ریش سفید محله رفته و از او چاره‌ای بجوید.

«چکار کنم؟» زن با حالتی خسته و ناتوان از ریش سفید محله می‌پرسد. ریش سفید محله چند لحظه‌ای به فکر فرو می‌رود. «آیا در مزرعه ات گاو نگهداری می‌کنی؟!» ریش سفید می‌پرسد.

«بله» زن با تعجب جواب می‌دهد. «گاو را ببر داخل کلبه ات نگهدار. بعد از یکهفته دوباره برگرد تا مرا ببینی!» یکهفته بعد زن دوباره برای دیدن ریش سفید محله نزد او برمی‌گردد.

«از زمانی که گاو را به داخل کلبه ام بردم زندگیم به مراتب سخت‌تر از قبل شده است. صبر و طاقتم دارد یواش یواش تمام می‌شود.» ریش سفید محله می‌پرسد: «آیا در مزرعه ات مرغ نگهداری می‌کنی؟!» زن با تعجب جواب می‌دهد: «بله... برای چه می‌پرسی؟!» ریش سفید محله پاسخ می‌دهد: «تمام مرغ‌هایت را نیز ببر داخل کلبه ات. بعد از یکهفته دوباره برگرد مرا ببین!»

زن با دهانی باز و متعجب از ریش سفید محله می‌پرسد: «مگر چنین کاری ممکن است؟! آیا خدای نکرده عقلت را از دست داده‌ای؟! چطور من این همه مرغ را برای یکهفته ببرم به داخل کلبه به این شلوغی و کوچکی؟!»

پیرمرد نگاهی به زن می‌اندازد و جوابی نمی‌دهد. بخاطر خوشنامی و اعتبار خوبی که ریش سفید در محله داشت، زن تصمیم می‌گیرد که به خواست او احترام گذاشته و مرغ‌ها را به داخل کلبه اش ببرد.

یکهفته می‌گذرد. زن با حالتی آشفته و پریشان به نزد ریش سفید محله برمی‌گردد: «زندگی کردن در چنین شرایطی واقعا غیر ممکن است. آشغال همه جای های گاو و این همه آدم، دیگه می‌خوام سر به کوه و بیابان بگذارم.»

ریش سفید محله با آرامی می‌گوید: «خیلی خُب، وقت آن رسیده است که مرغ‌ها را از کلبه ات بیآوری بیرون. یکهفته دیگر برگرد و مرا دوباره ببین.»

یکهفته بعد زن به دیدن ریش سفید محله می‌رود و گزارش می‌دهد که بدون مرغ‌ها زندگی کردن در داخل کلبه اش تا حدی بهتر و راحت‌تر شده اما هنوز هم شرایط زندگی برایش بسیار مشکل است. ریش سفید محله می‌گوید: «خیلی خُب،

بیش از اندازه متوجه داد و فریادهای «عشق» نمی‌شود و به راه خود ادامه می‌دهد.

«عشق» چشمش می‌افتد به «تنفور». با اینکه همیشه سعی بر این داشت که از او دوری کند اما از روی ناچاری داد می‌زند: «تنفور»، «تنفور»، ساحل بزودی به زیر آب میره. دارم غرق میشم. میتونی نجاتم بدی؟!»

«تنفور» نگاهی منجرانه به «عشق» می‌اندازد و با لحنی تلخ می‌گوید: من از تو متنفرم، طوری که اصلا دلم نمی‌خواد قیافه ات را ببینم. حالا انتظار داری که بهت کمک هم بکنم؟!»

«تنفور» با عصبانیت سرش را برمی‌گرداند و به راه خود ادامه می‌دهد.

همانطور که «عشق» با ناامیدی و ناراحتی بسیار در انتظار کمک بود، یکدفعه صدایی با لحنی بسیار مهربانانه به گوشش می‌رسد: «عشق» بیا. من کمکت خواهم کرد. «عشق» با خوشحالی و هیجان بیش از انداز سوار قایق می‌شود. طوفان بقدری بی‌بود که «عشق» نمی‌توانست به راحتی جلوی چشمانش را ببیند.

وقتی به ساحل بعدی می‌رسند، «عشق» از قایق پیاده شده اما آن صدای ناشناس به راه خود ادامه می‌دهد.

«عشق» متوجه می‌شود که از خوشحالی و هیجان زیاد فراموش کرده بود تا اسم کسی را که نجاتش داده بپرسد. به دور و برش نظری می‌اندازد و چشمش می‌افتد به «عقل» که در گوشه‌ای ایستاده و «عشق» را نگاه می‌کند. «عشق» می‌پرسد: «عقل»، تو دیدی که چه کسی به من کمک کرد؟!»

«عقل» جواب می‌دهد: بله دیدم. آن «وقت» بود که به یاری تو شتافت.

«عشق» با تعجب بسیار می‌پرسد: «وقت»؟! اما چرا «وقت» به من کمک کرد؟! «عقل» لبخندی پر معنا می‌زند و می‌گوید: بخاطر اینکه فقط «وقت» است که توانایی این را دارد تا ارزش «عشق» را بداند.



یک داستان می‌خواهم برایتان تعریف بکنم تا شاید کمک کند قدر زندگی و موقعیت‌ها را بهتر درک کنیم و بیشتر شکر گزار باشیم.

«زنی با شوهر و دو فرزندش در یک کلبه چوبی کوچکی در داخل مزرعه‌ای زندگی می‌کردند. اتفاقی می‌افتد و مادر و پدر

در یک زمانی، در ساحلی دور افتاده، تنفر، ثروت، غم، عشق، زیبایی، عقل، حسادت، و... در کنار هم زندگی می‌کردند. یکروز خبر آمد که بزودی این ساحل به زیر آب خواهدرفت. خیلی سریع همگی قایق‌های خود را آماده کردند تا بتوانند به ساحل دیگری نقل مکان کرده و خود را از غرق شدن نجات دهند. فقط «عشق» تصمیم می‌گیرد که تا آخرین لحظه در ساحل بماند و تا آنجایی که توانایی دارد استقامت کند.

در همان لحظاتی که همه سوار بر قایق‌های خود بودند تا ساحل را ترک کنند، «عشق» متوجه می‌شود که نصف بیشتر ساحل به زیر آب فرو رفته است. وحشت می‌کند و چون قایقش نیز به زیر آب رفته بود، تصمیم می‌گیرد تا از دیگران کمک طلب کند. چشمش می‌افتد به «ثروت» که با قایق بسیار گران‌قیمت و مجلل خود از جلوی «عشق» می‌گذرد.

«عشق» فریاد می‌زند: «ثروت»، «ثروت»، صبر کن. می‌تونی من را نیز با خودت ببری؟! «ثروت» نگاهی متعجب و مغرورانه به «عشق» می‌اندازد و می‌گوید: نه که نمی‌تونم. قایقم پر از طلا و نقره است و برای تو اصلا جایی ندارم!! و به راه خود ادامه می‌دهد.

در همین لحظه «زیبایی» با قایق خود از کنار «عشق» می‌گذرد. «عشق» فریاد می‌زند: «زیبایی»، «زیبایی» کمک کن، یواش یواش دارم با ساحل میرم زیر آب. «زیبایی» جواب می‌دهد: «عشق» واقعا ازت معذرت می‌خوام، اما نمی‌تونم که بهت کمکی کنم، چرا که خیس هستی و اگر سوار قایق قشنگ و تمیز من بشوی، آن را کثیف خواهی کرد!! «زیبایی» نیز به راه خود ادامه می‌دهد.

در همین موقع «عشق» متوجه می‌شود که «غم» در نزدیکیش می‌باشد. فریاد را سر می‌دهد: «غم» بدادم برس، کمک کن، دارم غرق میشم!

«غم» با ناراحتی و افسردگی بسیار به «عشق» نگاه می‌کند، آهی می‌کشد و می‌گوید: «عشق»، بقدری ناراحت و پریشان خاطر هستم که فقط دلم می‌خواد تنها و با خودم باشم. «غم» نیز آهسته آهسته از جلوی چشمان «عشق» می‌گذرد و به راه خود ادامه می‌دهد.

در همین حال «خوشحالی» نیز از جلوی «عشق» رد می‌شود، اما از شادی و هیجان

زبان مادری، عامل بقای فرهنگ

زهرا جعفری

به گفته نلسون ماندلا، با فردی با زبانی که می‌فهمد صحبت نکنید، حرفتان به مغزش می‌رسد، اما اگر با او به زبان مادری صحبت کنید، حرفتان به دلش می‌نشیند.

به گفته کارشناسان، انسان باید در حفظ، ترویج، آموزش، نگارش و کاربرد «زبان مادری» خود آزاد باشد و توصیه نظام‌های حقوقی و اخلاقی نیز در این باره، همین است. وقتی گروهی، گروهی دیگر را از کاربرد زبان مادریشان محروم کنند، فلسفه حقوق و اخلاق نیز دچار خطا می‌شود.

اهمیت حفظ زبان مادری به گونه‌ای است که سازمان جهانی یونسکو به منظور کمک به تنوع زبانی و فرهنگی، یک روز «دوم اسفندماه» هر سال را به عنوان «روز جهانی زبان مادری» نامگذاری کرده است و مجمع عمومی سازمان ملل متحد هم به دلیل اهمیت زیاد آن، سال ۲۰۰۸ میلادی را سال جهانی زبان‌ها اعلام کرده بود. بسیاری از کارشناسان زبان مادری را «زبان بومی» یا زبان والدین می‌دانند و حمایت و فراهم کردن امکانات فراگیری آن را به ویژه برای مهاجران و اقلیت‌های قومی، گامی بلند در راه حفاظت از تنوع زبان‌ها به شمار می‌آورند.

تعریف زبان مادری

نامگذاری روز جهانی زبان مادری زمانی آغاز شد که در سال ۱۹۵۲ میلادی دانشجویان دانشگاه‌های مختلف «داکا» پایتخت امروزی کشور بنگلادش، که در آن زمان پاکستان شرقی نامیده می‌شد و هنوز مستقل نشده بود، از جمله دانشجویان دانشگاه داکا و دانشکده پزشکی آن، برای ملی کردن زبان بنگالی به عنوان دومین زبان پاکستان (در کنار زبان اردو) تظاهرات مسالمت آمیزی در این شهر به راه انداختند. به دنبال این حرکت دانشجویان، پلیس به آنها تیراندازی کرد، که بر اثر آن عده‌ای از آنها را کشت. بعد از استقلال بنگلادش از پاکستان و به درخواست این کشور، برای اولین بار سازمان یونسکو در ۱۷ نوامبر سال ۱۹۹۹ میلادی بیست و یکم فوریه را روز جهانی زبان مادری نامید. از سال ۲۰۰۰ این روز در بیشتر کشورها گرامی داشته و برنامه‌هایی در ارتباط با این روز برگزار می‌شود. نامگذاری این روز در کنفرانس عمومی سازمان ملل به منظور کمک به تنوع زبانی و فرهنگی انجام شده است. «زبان مادری» را می‌توان نشانگر هویت و فرهنگ جامعه‌ای دانست که با آن

سخن می‌گویند. مطابق برآورد یونسکو، از حدود شش هزار زبانی که در جهان شناخته شده است، بیش از سه هزار زبان در حال نابودی است. بیشتر این زبان‌ها هم اکنون توسط گروه‌های بسیار کوچکی به کار برده می‌شوند و تقریباً هیچکدام شانس برای بقا ندارند. ۹۶ درصد از زبان‌ها فقط در میان ۴ درصد از جمعیت جهان رواج دارند.

سال‌هاست که شعار انتخابی یونسکو برای روز جهانی زبان مادری، حول موضوع آموزش‌های چند زبانه به‌عنوان یکی از پیش‌شرط‌های توسعه پایدار می‌چرخد. یونسکو با اشاره به اهمیت تنوع زبانی در جوامع انسانی بر تعهد همه جانبه خویش به پاسداشت تنوع زبانی و چندزبانگی تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که زبان به اندیشه‌ها و هویت ما شکل می‌دهند و ما از رهگذر آنها خویش را بیان می‌کنیم. بدون احترام به تنوع زبانی که راهی را برای درک درست همه فرهنگ‌ها باز می‌کند، یک گفت‌وگوی معتبر یا همکاری مؤثر بین‌المللی شکل نمی‌گیرد.

تنوع زبانی، پیش شرط توسعه

خطر روزافزون نابودی زبان‌ها، از میان رفتن قبیله‌ها و قوم‌های کوچک بر اثر از میان رفتن زیستگاه‌های طبیعی، یا کوچ دادن آنها به حاشیه شهرهای بزرگ و اردوگاه‌ها، یکی از تهدیدهای زبان مادری است. به نحوی که در چند دهه گذشته بسیاری از قبیله‌های جنگل‌نشین به این شکل زبان و هویت قومی‌شان را از دست داده‌اند. جنگ‌های داخلی و مهاجرت وسیع قوم‌های مغلوب به کشورهای همسایه هم از دیگر دلایل‌های فراموش شدن بعضی از زبان‌ها است. عصر مدرن و تغییراتی که در ساختار سنتی زندگی بشر پدید آمده است، عرصه را بر زندگی گروه‌های کوچک تنگ کرده و باعث گسترش و تسلط چند زبان در میان اکثریت جامعه جهانی شده است. زبان‌های شفاهی که تعدادشان حدود ۱۲۰۰ زبان تخمین زده می‌شود، بیشتر در معرض خطر نابودی قرار دارند و بخش عمده این زبان‌ها متعلق به مردم قاره آفریقا است که به ۲ هزار زبان سخن می‌گویند.

پروفسور «توه سکوتاب کانگاس» که مؤلف بیش از ۱۰۰ کتاب و مقاله در مورد «زبان و زبان مادری و سیاست و قدرت» است، زبان مادری را به «پوست



جمعیت اقوام ایرانی غیرفارسی‌زبان در کشور ما بین ۴۲ تا ۴۹ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ما در طول ۷۰ سال گذشته، فرزندان نزدیک به نیمی از جمعیت کشور، یعنی اقوام غیرفارسی زبان را مجبور کرده‌ایم که از سال اول دبستان زبان فارسی را بیاموزند و به زبان فارسی آموزش ببینند.

او می‌افزاید: فاز صفر توسعه در هر کشوری در دوران کودکی، در پیش دبستان و دبستان شکل می‌گیرد و هر چه ما برای آینده کشورمان می‌خواهیم، باید بذرا آن را در این سنین بکاریم. ما با تحصیل آموزش زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست، آنان را با یک توقف چندساله در حساس‌ترین سال‌های عمر در فرایند اجتماعی شدنشان رو به رو می‌کنیم. این که ۶۷ درصد مردودی دانش‌آموزان پایه‌های یک و دوی دبستان متعلق به ۹ استان ۲ زبانه کشور است، مویذ چنین مشکلی است. کودکان ایرانی غیرفارسی زبان وقتی سرانجام با زبان فارسی کنار می‌آیند و آن را یاد می‌گیرند که سنین کودکی را از دست داده‌اند. سنینی که سرنوشت‌سازترین دوره برای یادگیری و تمرین ویژگی‌هایی است که بعدها برای حضور مؤثر و مستمر در فرایند آفرینش توسعه، مورد نیاز است.

زبان مادری، زبان زندگی

رنانی به سخنانش ادامه می‌دهد: «ما توجه نکرده‌ایم که زبان مادری، تنها زبان سخن گفتن نیست، زبان عاطفه، زبان احساس و زبان زندگی فرد هم هست. زبان مادری زبان درونی انسان‌هاست و فرایند تفکر نخست به زبان درونی هر فرد رخ می‌دهد و سپس به زبان گفتاری او ترجمه می‌شود. مطالعات نشان داده است که در گروه‌های جمعیتی دوزبانه‌ها اگر زبان مادری را خوب یاد گرفته باشند، مغز آنان در پردازش اطلاعات هیجانی و حوزه دریافت معنایی توانایی بیشتری دارد.»

انسان» تشبیه کرده است: «زبان مادری مثل پوست ماست و زبان بیگانه چون شلوار جین! ناآشنا و تنگ بر تن‌مان که کم کم می‌توانیم به آن عادت کنیم، اما بدون اینکه یک روزی جای راحتی‌پوست یعنی جلدمان را بگیرد و همان اهمیت را در راحتی و حفاظت بدن ما داشته باشد. زبان بیگانه چون پوششی است که ما می‌توانیم آن را بر تن خود بدوزیم، بپوشیم و هر روز با یک لباس نو هم برویم، اما همواره چون سطحی بر پوست ما قرار می‌گیرد. دور کردن زبان مادری مانند کندن پوست از بدنمان است!»

حقوق زبان در دنیای امروز

طبق ماده ۳ اعلامیه جهانی حقوق زبانی، برای هر زبانی حقوقی وجود دارد و همه گروه‌های زبانی مثل ترک، لر، کرد و فارس در این مسائل باید برابر باشند و هرکسی باید با حقوق خود آشنا باشد. اول، حق آموزش زبان و فرهنگ آموزش به زبان مادری، دوم، حق دستیابی به خدمات فرهنگی (مثل فرهنگستان زبان، سوم، حق حضور برابر زبان و فرهنگ شان در رسانه‌های ارتباطی (مثل تلویزیون) و چهارم، حق برخورداری از حمایت‌ها و توجه برابر حکومت‌ها در تمامی زمینه‌ها.

محسن رنانی - استاد اقتصاد دانشگاه اصفهان و پژوهشگر حوزه توسعه، کمرنگ شدن آموزش زبان مادری و اجبار به آموختن زبان فارسی در مدارس اقوام غیر فارسی زبان را قتل این زبان می‌داند و با توجه به این که حدود نیمی از جمعیت کشور را اقوام ایرانی غیر فارسی زبان تشکیل می‌دهند، این موضوع را عاملی در تخریب توسعه در ایران می‌داند. او در این مورد می‌گوید: یکی از خطاهای ما، حذف نیمی از جمعیت کشورمان از حضور فعال و به‌هنگام در فرایند توسعه بوده است. هیچ آمار رسمی از سهم جمعیت اقوام و زبان‌ها در کشور ما جمع‌آوری و منتشر نمی‌شود. اما بر اساس برآوردها

کلبه آرزو

محمد نوری



دلم می خواست با او تنها باشم، ولی، نمی توانستم که از مردش بخواهم که بیرون برود و ما را تنها بگذارد. آخر این مرد هم عاشق او بود. ولی او عاقل تر و فهمیده تر از آن بود که منتظر باشد که من از او بخواهم که مرا تنها بگذارد. خودش فکر مرا خوانده بود. با ناله ای جان سوز گفت: «میدانم، میدانم شماها حرفهای زیادی دارید که بهم بزنید.» و آرام از اتاق بیرون رفت و ما را تنها گذاشت.

و من با او تنها شدم. تنهای، تنها، با دنیایی از حرف های ناگفته، شعرهای ناخوانده، و آرزوهای بر باد رفته. زانو زدم و آرام در کنارش نشستم. از او گله کردم که «آخر چرا، چرا قرار ما را بهم زدی و بدون من رفتی؟ چرا مرا تنها گذاشتی؟ من و تو قرار دیگری داشتیم. تو که فراموشکار نبودی.» بعد آرام دستش را گرفتم، تمام تنم به لرزه افتاد. نمی توانستم باور کنم. آخر باور کردن نبود. دستت هنوز گرم بود و آرامش بخش. اما دست من، سرد و بی جان. گفتم: «پس باید لبهایت هم گرم باشد، اگر چه دیگر برای من فرقی نمی کرد چون حالا دیگر تو مال من هستی.» آرام خم شدم که لبهایش را ببوسم به امید اینکه حالا دیگر مخالفتی نخواهد کرد که با لبخندی آتش افروز گفت: «میدانم که چقدر برای بوسیدن من انتظار کشیدی، ولی باید باز هم کمی صبر کنی تا به کلبه آرزویی که تو ساخته ای برسیم. آنجا تنهای، تنها می شویم، تنهای، تنها. فقط من و تو در آنجا خواهیم بود. شاید باور نکنی، من هم عمری است که تلخی انتظار را چشیدم. من هم شب های بسیار بی صدا گریه کردم و روزها خنده های دورغین. من هم در جهنم تنهایی سوختم، من هم مرده ای بودم که نقش زنده ها را یک عمری بازی کردم. دنباله مطلب در صفحه ۵۲

جواب سلام کسانی را که به من می دادند بدهم. همه چیز را سیاه می دیدم، هیچ چیز حالت طبیعی نداشت. آدم ها بنظم مجسمه هائی می آمدند سیاه و وحشتناک با حرکتی ترسناک. به جای حرف زدن و گفتگو کردن، فقط صدای گریه بود، صدای ناله. نگاه ها همه پرسش گرانه بود و متعجبانه. نه من می فهمیدم آنها چه می پرسند، نه آنها می فهمیدند من چه جواب میدهم. روح من در جستجوی او بود. جسم و روح من فقط بدنبال او بود. من فقط صدای او را می شنیدم فقط او را می دیدم، فقط او را می خواستم. هیچکس را نمی دیدم و هیچکس را نمی شنیدم.

دستی به آرامی روی شانه ام خورد و گفت «آمدی؟ خدا را شکر که سالم رسیدی، چطور با این سرعت خودت را به اینجا رساندی؟» برگشتم نگاهش کردم. نشناختمش، آنقدر پیر و شکسته شده بود که باورم نمی شد. نه لباس سیاه به او میامد نه ریش بلند و نه چشم های اشک آلود. چهره اش مانند یک مجسمه بود نه یک آدم زنده. مانند یک مُرده متحرکی بود که فقط نگاه می کرد و اشک می ریخت. به سختی می شد او را شناخت. بدون هیچ کلمه ای به سمت اتاقی اشاره کرد و گفت: «بُرو که خیلی وقت است که او منتظر توست» و خودش هم با من به طرف اتاق آمد و از بقیه خواست که ما را تنها بگذارند. دیگر نتوانستم جلوی خودم را بگیرم. به چهره زیبایش و چشم های بسته اش نگاه کردم و با ناله گفتم: «وای بر من، چرا، آخر چرا! چرا قرار ما را بهم زدی؟ قرار ما که این نبود. قرار ما این بود که تو چشم های مرا ببندی. تو مرا به خاک بسپاری. قرار بود من منتظر تو باشم نه تو چشم براه من. حالا من تنهایی اینجا چکار کنم؟ حالا من چطوری پیدات کنم؟»

از مغزم گذشت. آنقدر وحشت کرده بودم که نمی خواستم حقیقتی را که حدس آن را زده بودم را بدانم. ولی چاره ای نبود. با ناراحتی از او پرسیدم: «چه شده؟ بگو که دارم سکنه میکنم.» ناله ای کرد و گفت: «باید بدیدنش بیایی. این آخرین آرزوی او بود. او از من خواست که بتو تلفن کنم که بدیدنش بیایی. به من میگفت که قرار شما چیز دیگری بوده که من نفهمیدم منظورش چیست. آیا تو میدانی؟» در یک لحظه دنیا به دور سرم چرخید، ناله ای از دلم برآمد که هستی سوز بود و مرگ آور. احساس کردم که دارم می میرم. نمی توانستم نفس بکشم. اگر چه تصورش هم برای من مشکل بود ولی با شناختی که از او داشتم به او گفتم «اگر این یک شوخی است باید بگویم که شوخی بسیار ناخوش آیند و احمقانه ایست. اگر مرا دست انداخته باشی حسابی از تو رنجیده خواهم شد و هرگز ترا نخواهم بخشید.»

چند لحظه که مثل یک عمر بود سکوتی مرگ آور بین ما برقرار شد و بعد با ناله ای جان سوز و آهی طولانی گفت «ایکاش که این یک شوخی بی مزه بود که دیگر تکرارش نمی کردم، ایکاش خواب بدی بود که از آن بیدار می شدم و فراموشش می کردم.» قبل از اینکه گوشی را بگذارم صدایش را شنیدم که می گفت: «یادت باشد مُرده تو درد هیچ کسی را دوا نمیکند این آرزوی من نیست، این سفارش اوست که مواظب خودت باشی و زنده خودت را به اینجا برسانی.» و دیگه صدائی از او در نیامد. مات و مبهوت مثل دیوانه ها با خودم حرف می زدم و تند تند لباس می پوشیدم. مگر راه دیگری هم بود! کار دیگری هم می شد کرد!

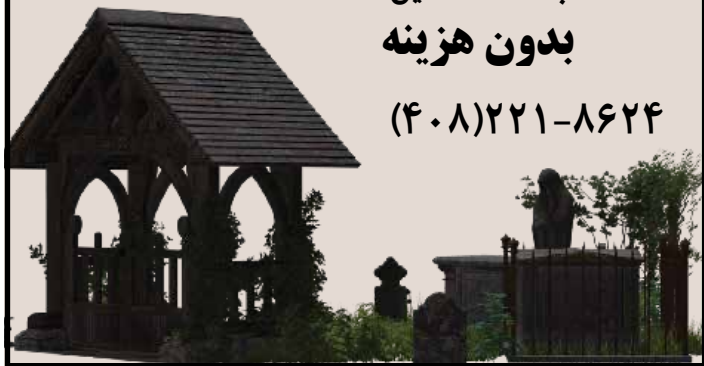
نمیدانم کی راه افتادم؟ کی آن همه راه را رفتم؟ کی به آنجا رسیدم؟ مثل اینکه پرواز کرده بودم نه رانندگی. وقتی نزدیک خانه رسیدم با دیدن آن همه آدم، در یک لحظه مثل این بود که کسی روی دهانم دست گذاشته باشد. نمی توانستم نفس بکشم. ساختمان ها دور سرم می چرخیدند، پاهایم قدرت تحمل بدنم را نداشتند، حالت تهوع احساس می کردم، سرم گیج میرفت و بدنم همزمان سرد و گرم می شد. صدائی از گلویم در نیامد حتی نمی توانستم به کسی سلام کنم یا

با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شدم. صدائی مرا به نام می خواند. باید بگویم که شبیه به صدا نبود، چیزی شبیه ناله بود، ناله قلب شکسته ای بود که به گوشم می رسید. صدا، صدای آشنائی بود، اگر چه گرفته و غمگین ولی به گوش من بسیار آشنا.

خیلی زود صدا را شناختم و به خودم گفتم: «خدای من، خدای من چه شده.» به ساعت اتاق خوابم نگاه کردم ساعت سه صبح بود. نفهمیدم با چه سرعتی از رختخواب بیرون پریدم. بدنم بی حس شده بود که یک دفعه احساس کردم تمام تنم به آتش کشیده شده که همزمان به یک کوه یخ تبدیل شد. بعد صدای شکستن استخوان هایم را شنیدم. گوشی از دستم افتاد، چشم هایم سیاهی رفت و گویا از حال رفته بودم که باز اسسم را شنیدم. صدائی که گوئی از فرسنگ ها دور بگویم می رسید با عجله تکرار می کرد: «چی شدی؟ حالت خوبه؟ صدای مرا می شنوی؟ اگر میشنوی لطفاً جواب بده. چرا جواب نمیدی؟» که با درماندگی و ناله گفتم، «باید خبریدی داشته باشی که این موقع شب مجبور شدی به من زنگ بزنی.» با ناله ای که به سختی قابل شنیدن بود گفت: «بله، خبر بدی دارم، از بد هم بدتر. اگر می توانستم هرگز این کار را نمی کردم و به تو زنگ نمی زدم. اصلاً بتو خبر نمی دادم. ولی چه کنم، چاره ای نداشتیم.» بعد با گریه آرام گفت: «آخر این آخرین خواهش و آرزوی او بود. چگونه می توانستم انجامش ندهم! اگر هیچکس نمی داند اما تو که خوب میدانی من چقدر او را دوست داشتم. از جانم هم بیشتر.» و بعد زد زیر گریه. صدای گریه او مرا دیوانه کرده بود. باورم نمی شد، که او دارد گریه می کند. من سال ها بود که این مرد را می شناختم و هرگز از او گله یا شکایتی نشنیده بودم. او همیشه به مشکلات زندگی می خندید. نمونه یک آدم بی غم و همیشه خوشحال بود. همه چیز را به بازی می گرفت. همیشه خنده روی لب هایش بود. اما نه این بار، این بار از خنده و شوخی خبری نبود. نه از آن صدای شاد همیشه. سرم داشت گیج می رفت، زمان را احساس نمی کردم هر لحظه مثل یک عمر بود. در یک لحظه هزاران فکر به سرعت نور

نوشتن بر سنگ قبر
به فارسی و انگلیسیبا خط نستعلیق
بدون هزینه

۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)



با کسانی که پارانوئید دارند، چه کنیم؟

سارا فرجی



پارانویا همان بیماری ای است که بسیاری از آن با نام بدبینی و سوءظن یاد می کنند که یک تفکر غلط است که در ذهن بسیاری از افراد جا افتاده. اگر چه بدبینی و سوءظن جزو علائم این بیماری است ولی این همه ماجرا نیست. این بیماری زیرمجموعه اختلالات شخصیتی قرار می گیرد و با اینکه بیمار پارانویا نقاط مشترکی با بیمار اسکیزوفرنی دارد ولی از خیلی جهات با یکدیگر تفاوت دارند.

متأسفانه در حال حاضر بسیاری از افراد زندگی مشترک خود را به دلیل ابتلای یکی از زوجین به پارانویا از دست می دهند و مجبور به جدایی می شوند. البته باید دقت کرد که هر نوع بدبینی و بدگمانی پارانویا نیست و نباید هرگونه شک و گمان و سوءظن را با پارانویا یکی دانست.

نکته مهم درخصوص پارانویا این است که این بیماری در بسیاری از اوقات قابل درمان است و فرد می تواند با رعایت یکسری اصول رفتاری به زندگی معمولی خود ادامه دهد. در مطلب پیش رو با ویژگی های این بیماران، چگونگی رفتار با آنها و سایر مسائل مرتبط با این بیماری بیشتر آشنا می شوید.

بیماری پارانویا از زمان قبل از بقراط در یونان وجود داشته است ولی با این نام شناخته نمی شده و اغلب این بیماری را نوعی دیوانگی می دانستند. پارانویا در زبان یونانی از دو بخش پارا (Para) و نوس (nos) تشکیل شده و معنی دیوانگی می دهد. در قرن هجدهم اصطلاح پارانوئید برای اختلالاتی که علائمی مثل هذیان و توهم داشتند، استفاده می شد تا اینکه در سال ۱۸۹۳ امیل کرپلین (Emil Krae-pelin) اصطلاح مستقل پارانویا را به کار برد و آن را از پارافرنیا که در اروپا استفاده می شد، تفکیک کرد.

یکی دیگر از کارهایی که کرپلین انجام داد جدا کردن پارانوئید از اسکیزوفرنی است چون بسیاری از علائم این دو بیماری شبیه یکدیگرند. این روان پزشک آلمانی توهم را جزو اصلی ترین ویژگی های بیماری پارانویا دانست. او براساس معنای یونانی پارانویا هرگونه افکار توهمی را جزو این بیماری قرار داد. به این ترتیب از نظر کرپلین کسی که با خودش فکر می کند یک شخصیت سیاسی یا ادبی- هنری مهم است نیز جزو بیماران پارانویا محسوب می شود. ویژگی اصلی بیماری پارانویا یا بیماران مبتلا به اختلال شخصیت بدگمانی، شک و بی اعتمادی به همه افراد است.

مبتلایان به این بیماری در بیشتر مواقع

خشمگین هستند و نسبت به دیگران دشمنی دارند. آنها به هر بهانه ای دعوا و مرافعه راه می اندازند و به بقیه به خصوص همسر خود سوءظن دارند. علاوه بر این، افراد مبتلا به پارانویا اغلب مواقع تصور می کنند تحت تعقیب هستند یا شخصی با آنها دشمنی دارد و آنها را مسموم یا بیمار کرده است. در بعضی موارد، فرد دچار این توهم می شود که دارای یک قدرت ماورایی یا برگزیده خداست که توسط یکسری نیروهای خارجی کنترل می شود.

علت چیست؟

با اینکه هنوز هیچ دلیل و علت قطعی برای این بیماری مشخص نشده اما نقش ژنتیک و وراثت را در ابتلا به این بیماری نمی توان نادیده گرفت. تحقیقات متعددی نشان داده که وقتی یکی از دوقلوهای یک تخمکی همسان مبتلا به بیماری اسکیزوفرنی، علائم پارانویا دارند، دیگری هم به این بیماری مبتلا می شود. همچنین تحقیقات نشان داده که میزان ابتلا به بیماری پارانویا در افرادی که به بیماری اسکیزوفرنی مبتلا هستند، بیش از بقیه است.

علاوه بر ژنتیک که متهم اصلی این بیماری به شمار می آید، مصرف داروهایی که دارای آمفتامین هستند، همچنین مصرف قرص های روان گردان، کوکائین و امثال اینها هم در ابتلا به این بیماری تأثیرگذار است. از دیگر عواملی که برای علت بیماری پارانویا ذکر شده، استرس و نگرانی است.

بعضی از تحقیقات ثابت کرده اند که وقتی فرد در شرایط سخت و تحت فشار باشد، رفتار پارانویاگونه انجام می دهد، به بیان دیگر این رفتار می تواند واکنشی نسبت به سختی و فشارهای زندگی باشد، بنابراین تحقیقات بیماری پارانویا در بیشتر گروه های اقلیت، مهاجران، اسیران و زندانیان شایع است. نکته قابل ذکر دیگر در رابطه با بیماری پارانویا این است که مردان از زنان بیشتر به این بیماری مبتلا می شوند.

علائم پارانویا

اگر می خواهید با علائم یک بیمار پارانوئید آشنا شوید به رفتار او دقت کنید و ببینید کدام یک از این علائم را دارد؛ توهم های دیداری، شنیدن صداهای غیرواقعی، کژانگاری، مانند گمان اشتباه مبنی بر اینکه همکار شما می خواهد شما را مسموم یا صدای شما را ضبط کند، بیزاری، خشم، گوشه گیری، خشونت، دشواری های گفتاری، رئیس وار رفتار کردن و اندیشه و کنش خودکشی.

پارانویا در جامعه

تا به اینجا درخصوص بیماران مبتلا به پارانویا، علت ابتلای آنها و علائم شان صحبت کردیم ولی به یک موضوع خیلی مهم نبرداختیم و آن هم اینکه پارانویا علاوه بر اینکه می تواند یک فرد را بیمار کند، می تواند یک جامعه را هم بیمار و مبتلا کند.

درمان چیست؟

از آنجایی که هنوز علت قطعی ابتلا به این بیماری مشخص نشده، درمان قطعی هم برای این بیماری تعیین نشده است، اما به طور کلی شیوه های درمانی این بیماری را می توان به دو بخش دارو درمانی و روان درمانی تقسیم کرد. پیش از اینکه به بحث درمان این بیماری بپردازیم، باید گفته شود که اغلب مبتلایان به پارانویا معتقدند که بیمار نیستند، به همین خاطر کمتر حاضر می شوند نزد درمانگر بروند. این افراد به دلیل توهمی که دارند فکر می کنند خودشان مشکلی ندارند و این بقیه هستند که بیمارند و مشکل دارند.

در بخش دارو درمانی، بیمار با استفاده از داروهای آرام بخش مثل دیازپام تسکین پیدا می کند. البته در برخی مواقع داروهای ضد روان پریشی برای فرد تجویز می شود که تجویز داروها بستگی به تشخیص پزشک و حد و اندازه بیماری فرد دارد. با وجود اینکه خیلی از بیماران پارانوئید تحت روش دارو درمانی هستند، روش روان درمانی در اغلب مواقع از دارو درمانی موفق تر است. در این روش درمانگر بیش از هر چیز تلاش می کند تا حساسیت ها و شک و سوءظن های بیمار رفع شود، ضمن اینکه در طول درمان تلاش می شود که توانایی های اجتماعی فرد نیز تقویت شود.

نکته مهم در مورد این روش درمانی آن است که درمانگر باید صبر و حوصله فراوانی برای پروسه درمانی داشته باشد چون معمولاً سر و کار داشتن با این دسته از بیماران کار بسیار سختی است، آن ها بسیار زودرنج هستند، رفتار خصمانه و تندی دارند و به سرعت عصبانی می شوند. درمانگر در روش روان

درمانی ابتدا تلاش می کند شک و بدگمانی را از فرد دور و پس از آن با انجام تمرین های آرامش بخش او را از حالت انزوا و گوشه گیری خلاص کند.

علاوه بر اینکه در مرحله روش درمانی، درمانگر نقش بسیار مهمی دارد، خانواده بیمار هم بسیار تأثیرگذارند، طوری که امروز یکی از روش های درمانی پارانویا خانواده درمانی است. به این معنی که آنها می توانند با آموزش دیدن درخصوص برخورد با بیماران و کمک به آنها بر سیر بهبودی بیمار تأثیر به سزایی داشته باشند. با اینکه پارانویا بیماری است که فرد را تا آخر عمر درگیر می کند ولی با اجرای پروسه های درمانی به موقع و درست می توان این بیماری را مدیریت و کنترل کرد.

چگونه با بیماران پارانوئید رفتار کنیم؟ اگر در دور و بری ها یا نزدیکان خود با یک بیمار پارانوئید سر و کار دارید، این توصیه ها را جدی بگیرید.

❖ سعی نکنید رفتار آنها را تغییر دهید، این کار تقریباً غیرممکن است.

❖ سعی کنید ارتباطتان با بیمار را نزدیک تر کنید تا از شما راضی باشد، ولی هرگز سوءظن هایش صحنه نگذارید و در این بحث ها اصلاً شرکت نکنید.

❖ هنگامی که بیمار سوءظن نسبت به همسرش پیدا کرده، مواظب باشید تا از همسر او جانبداری نکنید، این کار باعث به وجود آمدن پیش فرض های جدید در او شده و ممکن است فکر کند شما با همسرش ارتباط دارید و به شما هم بدگمان شود.

❖ هرچه اختلال پارانوئید شدیدتر باشد، احتمال دست زدن به خشونت در این گونه بیماران بیشتر می شود. در این مواقع حتماً از پزشک کمک بخواهید.

❖ از آنها انتظار روابط عاطفی نداشته باشید. برقراری این رابطه تقریباً غیرممکن است.

❖ بهتر است برای جلوگیری از لوس شدن یا طلبکار بار آمدن بیمار، گاهی که از او ناراحت هستیم، او را با محرومیت مواجه کنیم.

ادامه مطلب روستای آبیانه... از صفحه ۳۸

میچکا: برای مقابله با کودک آزاری



سحر شمس

همین خاطر بسیاری از پدر و مادرها حتی زمانی که فکر می‌کنند ممکن است کودکشان مورد آزار جنسی قرار گرفته باشد، نمی‌دانند چطور باید با کودک خود صحبت کنند. به همین خاطر خیلی از پدر و مادرها به خود تلقین می‌کنند که این اتفاقی نیست که ممکن است برای کودک آنها افتاده باشد. داستان میچکا به منظور حمایت



و آموزش کودکان و یاری به پدر و مادرهای آنها تولید شده است.» سحر شمس می‌گوید سفری که میچکا طی می‌کند تا روشنایی را در زندگی‌اش طی کند، ماجرای خود اوست. چرا که کسی نبوده که او را راهنمایی کند اما این اپلیکیشن، جای خالی آن را برای دیگران می‌تواند پر کند.

میچکا در داستان این اپلیکیشن گلی دارد که وقتی نادیده می‌گیرد پژمرده می‌شود و وقتی با گل خود آشتی می‌کند می‌تواند با پدر و مادرش صحبت کند و گلش می‌شکند.

سحر شمس می‌گوید پس از نوشتن این داستان، احساس خیلی بهتری دارد. او به نوعی در حال کمک به بچگی خود است و فقط برای جهان بیرون نیست که این کار را کرده است.

داستان میچکا توسط چند روانشناس، مشاور و متخصص کودک مرور شده است و ادبیات و مفاهیم کتاب مناسب کودکان است. **دنباله مطلب در صفحه ۴۰**

بچه‌ها را دریابید. آنها به آموزش و آگاهی نیاز دارند. میچکا با مهر و آشتی اکنون از راه رسیده است. میچکا داستانی جذاب را به کمک انیمیشن و بازی روایت می‌کند تا کودکان ۶ تا ۱۲ سال در صورت لزوم از سوء استفاده‌های احتمالی در امان بمانند. میچکا داستانی برای کودکان به منظور آموزش صحبت کردن در مورد خطر آزار جنسی است. آموزش باید از کودکی آغاز شود. کودک به میچکا گوش می‌دهد و در موقعیت‌های خطرناک تنها به والدین خود اعتماد خواهد کرد. آنها را با حمایتی تمام و کمال در بر گیرید. این داستان در قالب یک کتاب الکترونیکی چند-رسانه‌ای همراه با یک بازی کامپیوتری برای کودکان ۶ تا ۱۲ سال طراحی شده است.

میچکا را سحر شمس تدوین و طراحی

کرده است. او متولد تهران است و همکاری با موسسات و مجلات همشهری کودک، جام‌جم، نبات کوچولو و بسیاری دیگر را در کارنامه دارد. سحر در طراحی کاراکتر جشنواره بازی‌های رایانه‌ای جزو نفرات برتر بوده و همچنین نمایشگاه‌های بسیاری را در زمینه کاراکتر و نقاشی برپا کرده است.

اپلیکیشن میچکا اولین محصول استودیو شمس به حساب می‌آید که یک کتاب داستان مصور برای کودکان فارسی زبان جهان است. کتابی آموزشی و مهم، دغدغه سحر شمس در داستان میچکا تماما احساس می‌شود.

سحر می‌گوید: «میچکا داستانی است که دوست داشتم در کودکی برای من خوانده می‌شد و برای هر کودک ۶ تا ۱۲ ساله‌ای مناسب است.» او می‌افزاید: «متأسفانه جامعه ما تاکنون موفق نشده فضایی را برای گفتگوی صریح و چاره‌محور در مورد موضوع آزار جنسی کودکان ایجاد کند. به

بلندی از پارچه‌های گل‌دار و رنگارنگ است. زن‌های آبیانه معمولا چارقد‌های سفیدرنگی بر سر دارند. قدیمی‌ترین اثر تاریخی آبیانه آتشکده‌ای است که مانند دیگر بناهای ده در سرایشی قرار گرفته است. آتشکده آبیانه را نمونه‌ای از معابد زرتشتی دانسته‌اند که در جوامع کوهستانی ساخته می‌شد. آبیانه سه قلعه دارد که عبارتند از:

♦ پال همونه یا تخت‌هامان که در جنوب غربی آبیانه قرار دارد و متعلق به محله بالا و یوسمون است. این قلعه حدود ۲۰۰ سال پیش ساخته شده و سند ساخت آن نیز موجود است. در این سند سهم افراد در ساخت قلعه مشخص شده است.

♦ هرده که در شمال شرقی روستا قرار دارد و به محله هرده تعلق دارد.

♦ پاله که در شمال غربی روستا قرار دارد و به محله پل تعلق دارد.

این قلعه‌ها مربوط به دوره‌های یاغیگری بوده که مردم برای حفظ امنیت خود در مقابل یاغی‌های محلی ساخته‌اند و در آن به نوبت کشیک می‌داده‌اند.

زیارتگاه هینزا در جنوب شرقی آبیانه در دره باریکی قرار دارد. در دل صخره‌های این دره، تو رفتگی وجود دارد که ساختمان امامزاده در جلوی آن ساخته شده است و تو رفتگی نیز همانند غاری، جزیی از ساختمان زیارتگاه شده است. ظاهرا این زیارتگاه مربوط به بی‌بی زبیده خاتون، بنت موسی بن جعفر است. اهالی عنوان می‌کنند که بی‌بی زبیده خاتون تحت تعقیب بوده و مردم آبیانه وی را در این اتاقک پناه داده، سپس به روستای هینجن برده‌اند. در هینجن نیز زیارتگاه بزرگی متعلق به ایشان ساخته شده است.

زیارتگاه شاهزاده یحیی و شاهزاده عیسی که در شرق آبیانه در محله هرده قرار دارد، بقعه شاهزاده یحیی و شاهزاده عیسی، فرزندان امام موسی بن جعفر است و برخلاف ساختمان‌های روستا دارای حیاط مرکزی است و آب‌نمای بزرگی که از شاخه اصلی نهر روستا سیراب می‌شود در وسط آن قرار دارد. آبیانه دارای یازده مسجد است که یکی از این مساجد قدیمی به نام مسجد جامع آبیانه (ملقب به میان‌ده) می‌باشد. طی ۱۰ سال اخیر ۲۵۰۰ در و پنجره فلزی جایگزین در و پنجره‌های چوبی و قدیمی خانه‌های روستا شده و تقریبا سقف تمام خانه‌ها که در گذشته کاهگل سرخ بود، اکنون با ایزوگام پوشانده شده، درحالی که هر دو مورد، خلاف اصول معماری بومی و اصیل روستاست.

اتاق‌ها به پنجره‌های چوبی ارسی مانند مجهز هستند و اغلب دارای ایوان‌ها و طارمی‌های چوبی پیش آمده مشرف بر کوچه‌های تنگ و تاریک‌اند که خود به صورت مناظر جالبی درآمده است. نمای خارجی خانه‌ها، با خاک سرخی که معدن آن در مجاورت روستا قرار دارد پوشیده شده است. از آنجا که در دامنه‌های شیب‌دار فضای کافی برای ساختن خانه‌های موردنیاز وجود ندارد در این روستا چنین رسم شده است که هر خانواده انبار غارمانندی در تپه‌های یک کیلومتری روستا، در کنار جاده و نرسیده به آبیانه، ایجاد نماید. این غارها که در دل تپه‌ها حفر شده‌اند و از بیرون تنها دره‌های کوتاه و محقر آن نمایان است برای نگهداری دام و نیز آذوقه زمستانی و اشیاء غیرضروری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مردم به کشاورزی، باغداری و دامداری مشغولند که با روش‌های سنتی اداره می‌شود. بیشتر زنان در امور اقتصادی با مردان همکاری دارند. در این روستا برای آبیاری مزارع و باغات از هفت رشته قنات استفاده می‌شود. گندم، جو، سیب‌زمینی و انواع میوه به‌خصوص سیب، آلو، گل‌ابی، زردآلو، بادام و گردو محصولات این روستا است.

در سال‌های اخیر با گسترش قالی‌بافی در آبیانه نزدیک به ۳۰ کارگاه قالی‌بافی در آنجا دایر شده است. در گذشته گیوه بافی از جمله مشاغل پردرآمد زن‌های آبیانه بوده که امروزه تا حدی متروک شده است.

آبیانه روستایی در دامنه کوه با نماهای کاه گلی قرمز با زیر طاقی‌های سفید و پنجره‌های مشبک زیبا و چوبی است که هرچه در آن دیده می‌شود جلوه‌های از گذشته‌های دور دارد. مردم آبیانه به‌سبب کوهستانی بودن منطقه و دور بودن محل آنها از مراکز پرجمعیت و راه‌های ارتباطی، قرن‌ها در انزوا زیسته و در نتیجه بسیاری از آداب و رسوم قومی و سنتی و از جمله زبان و لهجه قدیم خود را حفظ کرده‌اند. زبان مردم آبیانه از زبان‌های ایرانی شمال غربی که البته در طول زمان دچار تغییر و تحولات زیادی شده و اکنون فقط تعداد کمی از واژه‌های اصیل پهلوی در گویش آنان شنیده می‌شود. پوشش سنتی، هنوز هم میان آنها رواج دارد و در حفظ آن تأکید و تعصب از خود نشان می‌دهند. در مردان، شلوار گشاد و درازی از پارچه سیاه (دوید یا همان دبیت، شلوار مردان بختیاری) و در زن‌ها، پیراهن

ادامه مطلب **رنگ سیاه... از صفحه ۲۸**

سیاه رنگ نیست، در نهایت به عنوان یک رنگ شناخته شد.

در صنعت مد که همه چیز فصل به فصل تغییر می‌کند و ترندهای جدید به روز بیشتر می‌شوند، سیاه جزو مواردی است که همیشه مد روز باقی می‌ماند. گفته می‌شود پوشیدن رنگ سیاه باعث می‌شود جذاب‌تر و باهوش‌تر به نظر برسید. ولی همان‌طور که اشاره کردیم رنگ سیاه می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. ممکن است نشانه پرستیژ، مذهب، قدرت و حتی در مواقعی مانند جلیقه‌های چرم نوجوانان و جوانان پانک، نشان‌دهنده شورش و بی‌قانونی باشد. سیاه یکی از رنگ‌های غالب در استایل پانک، گوتیک و مینیمالیسم است. در فرهنگ پانک و گوتیک، لب‌ها و چشم‌ها اغلب به رنگ‌های تیره و رنگ سیاه آرایش می‌شوند و رنگ لباس‌ها نیز به همین ترتیب انتخاب می‌شود.

کوکو شتل، یکی از طراحانی بود که علاقه زیادی به این رنگ داشت و دو طرح معروف «پیراهن سیاه کوتاه» و «کت سیاه کوتاه» را ابداع کرد. خانه مد شتل همیشه به ساده و شیک بودن معروف بود. قبل از اینکه این دو طرح را عرضه کند، سیاه رنگی برای عزاداری محسوب می‌شد. کوکو شتل درباره سیاه می‌گوید: «من همیشه گفته‌ام که سیاه همه چیز را در خود دارد. سفید هم همین‌طور. زیبایی آنها مطلق است و این یک هارمونی زیبا و بی‌نقص است.»

ادامه مطلب **مهمترین فواید... از صفحه ۴۳**

تقویت می‌شوند و احتمال آسیب‌دیدگی یا ابتلا به پوکی استخوان در سنین بالا کاهش می‌یابد. انجیر خشک همچنین دارای فسفر است. فسفر در شکل‌گیری استخوان‌ها یا جوش خوردن آنها پس از آسیب‌دیدگی یا شکستگی موثر است.

خواص انجیر خشک برای زنان باردار: انجیر خشک برای زنان باردار خواص زیادی دارد. انجیر خشک نه تنها از لحاظ وجود ریزمغذی‌هایی مثل فیبر، آهن، کلسیم و منیزیم، دست کمی از انجیر تازه ندارد، بلکه سرشار از امگا ۳ است. امگا ۳ یک نوع چربی بسیار مفید است که معمولاً در ماهی‌های آب سرد یا میگو یافت می‌شود و برای توسعه جنین و پیشگیری از زایمان زودرس فوق‌العاده است. پس می‌توان گفت یکی از خواص انجیر خشک برای زنان باردار پیشگیری از زایمان زودرس در آنها است. انجیر خشک از معدود میوه‌هایی است که در میزان بالا امگا ۳ دارد.

در فرهنگ ژاپنی، سیاه به معنای تجربه است، برخلاف رنگ سفید که نشانه ساده‌لوحی است. به همین دلیل کمر بند سیاه در هنرهای رزمی نشان‌دهنده موفقیت و قدرت است در حالی که افراد مبتدی از کمر بند سفید استفاده می‌کنند. واسیلی کاندینسکی، نقاش و نظریه‌پرداز روسی، از رنگ سیاه به این صورت یاد می‌کند: «یک سکوت مرگبار... سیاه مانند خاکسترهای یک توده هیزم پس از آتش زدن مردگان است، چیزی بی‌حرکت مانند یک جسد. سکوت سیاه، مانند سکوت مرگ است.»

سیاه در طول تاریخ رنگی، مد روز و شیک بوده. برای مثال استفاده از کراوات سیاه در مراسم شام فرم رسمی و شیک تلقی می‌شده است. رنگ سیاه هنوز هم در دنیای مد امروز باب است و باعث می‌شود افراد لاغرتر به نظر برسند. سیاه در قرون وسطی نیز یک رنگ شیک بوده و تقریباً در همه فرهنگ‌ها و کشورها نشان‌دهنده تجمل و ثروت شد.

تاریخ رنگ سیاه

رنگ سیاه در دوران مسیحیت با جهنم و شیطان و در عین حال با فضیلت در ارتباط بود. در اروپای مدرن، سیاه مفهومی دیگر پیدا کرد و اروپایی‌ها شروع به چاپ کلمات به رنگ سیاه کردند. بعدها در قرن بیستم سیاه به رنگی غالب در هنر، چاپ، عکاسی و فیلم تبدیل شد و با وجود اینکه آیساک نیوتون اعلام کرده بود که

انجیر خشک و سلامت دهان و دندان: انجیر خشک باعث سفید شدن دندان‌ها و جرم‌گیری آنها می‌شود و در ورم لثه موجب تسکین درد و رفع التهاب می‌گردد.

خواص انجیر خشک برای رفع تنگی نفس: انجیر خشک التهابات تنفسی مانند

ذات‌الریه، آسم و تنگی نفس را بهبود می‌بخشد. از جوشاندن انجیر خشک در شیر، شربت به دست می‌آید که نرم‌کننده سینه و معده بوده و غرغره آن، گلور انرم می‌کند. شربت انجیر مسکن گلو و سرفه‌بر بوده و ملین سبکی به شمار می‌رود، لذا برای تهیه آن ۵ تا ۱۰ عدد انجیر خشک را در مقداری آب بجوشانید تا آن‌که به حالت شربت درآید.

تقویت استخوان‌ها با انجیر خشک: یکی از فواید و خواص انجیر خشک این است که انجیر خشک سرشار از کلسیم است. کلسیم نیز برای تقویت استخوان‌ها یک ضرورت محسوب می‌شود. هر چه مصرف کلسیم افزایش یابد، استخوان‌ها

ادامه مطلب **لحظه عشق به... از صفحه ۳۷**

ارتباط نزدیکی برقرار کنم، دل ببندم و عاشقشان باشم.

در دوران دانشگاه، زندگی در خوابگاه دختران دنیای دیگری را به من نشان داد. دنیایی که روابط جنسی با دوست پسرها تقریباً عادی بود. طبیعتاً برای من هم جالب بود که همچنین تجربه‌هایی داشته باشم، هرچند به سخت‌گیری معروف بودم. در آن دوران، رامین هم یکی از پسرهای پرترفدار دانشگاه بود که به چشم خیلی از دخترها می‌آمد. او مدت‌ها شیفته من بود و حاضر بود برای هر کاری بکند، اما وقتی در آغوشم گرفت، هیچ حسی نداشتم؛ ابتدا هیچ حسی، حتی حس انزجار یا معذب بودن! رابطه را آرام آرام و دوستانه پیش بردیم، شب‌ها و روزهای زیادی بحث‌های علمی و اجتماعی می‌کردیم.

شاید یکی دیگر از خوشبختی‌های من این باشد که در خانواده مرفهی بزرگ نشدم و یاد گرفتم چطور مستقل باشم و به همه امورات شخصی‌ام برسم. دیگر زنی مستقل و شاغل شده بودم که می‌توانستم به رامین بگویم نمی‌خواهم ازدواج کنم اما نمی‌توانستم دلش را مشخص و واضح بیان کنم. بالاخره تنها چند ماه پیش از ازدواج به او گفتم تصمیم گرفته‌ام تنها باشم.

در دوران تنهایی، وقت بیشتری برای فکر کردن به خودم و زندگی‌ام داشتم و به مباحث روانشناسی هم علاقه‌مند شده بودم. در مورد عشق و عاشقی و علامت‌هایش در اینترنت جستجو می‌کردم تا رسیدم به اطلاعاتی که عشق دو هم‌جنس را «هم‌جنس‌بازی» می‌نامیدند و آن را بیماری انحراف اخلاقی تلقی می‌کردند. اما من، به خودم و به عمق وجود ایمان داشتم، و جستجویم را متوقف نکردم، بیشتر در مورد «فمینیسم»، «سردمزاجی»، «ناتوانی جنسی» و بسیاری دیگر از مسائل خواندم و فکر کردم.

پیش از ترک ایران برای ادامه تحصیل و البته زندگی آسوده‌تر، رابطه‌ای کاملاً جدی و بلندمدت با یکی از هم‌کلاسی‌های سابقم تجربه کرد. او پیش از من هم با زن دیگری در رابطه بود و بینایی‌اش به او اجازه می‌داد بسیار بیشتر از من از رابطه جنسی بداند. رابطه با یک زن، نقطه عطف عشق خیالی و عشق‌بازی حقیقی بود. هرچند هیچ‌کدام نمی‌خواستیم خود را هم‌جنس‌گرا بدانیم. مطمئنم اگر آن روزها به اطلاعات بیشتری دسترسی داشتم، باور می‌کردم که احساس من، گرایش جنسی من و هویتم غیرعادی نیست و آن عشق را بیشتر مزه می‌کردم.

من شنونده‌ای بودم که هیچ علاقه‌ای به مشارکت در گفتگوهای هم‌سن و سال‌هایم نداشتم و این برای خودم هم عجیب بود. من تنها نابینای خانواده و مدرسه و محله‌ام بودم و همین موجب شده بود در تنهایی‌هایم بسیار کتاب بخوانم. در مدرسه هم اکثر اوقات شنونده بودم و تنها یک دوست صمیمی داشتم. می‌خواستم بیشتر و بیشتر بدانم.

در هر امتحان و کنکوری همیشه جزو ۱۰ نفر اول مدرسه بودم و خواندنم محدود به کتاب‌های درسی نبود. برای اولین در دوران دبیرستانم با خواندن - شنیدن - کتاب خاطرات یک مترجم، نوشته محمد قاضی احساس لذت جنسی را کشف کردم. با خواندن این کتاب که شاید برای خیلی‌ها عادی باشد، فهمیدم حسم به هم‌کلاسی‌ام فراتر از یک دوستی عمیق است. بعد از درک معنی و نشانه‌های عشق بود که آن همه عذاب وجدان از بوسیدنش تازه برایم شیرین‌تر شد. با خودم می‌گفتم من عاشقش هستم و این کنار هم نشستن‌ها و دست در دست هم راه رفتن‌ها، و البته کم‌شدن نمره انضباط مان همه نشانه عشقم‌ان است.

غیر از درک لذت گناه‌آلود، یک حقیقت تلخ دیگر هم برایم آشکار شد: توان خواهی من تمام جنبه‌های زندگی‌ام را پشت خودش پنهان کرده و در نگاه دیگران پرتنگ‌ترین لایه هویت‌ام را ساخته است. آن روز بود که من عزمم را جزم کردم تا نابینایی تنها بخشی از روزم‌هام باشد و نه هویتم. تصمیم گرفتم ستاره، آن دختر نابینا در خانواده و مدرسه نباشد، بلکه متخصص در رشته و کاری که به آن شهرت داشته باشد. نابینایی‌ام باید تنها یک بخش کوچک و پیش پا افتاده در زندگی‌ام می‌شد، که شد.

وارد دانشگاه شدم و در طول دوران تحصیل نگذاشتم هیچ‌چیز، حتی زن بودنم و زندگی در جامعه‌ای که وظیفه اصلی زن را حتی بعد از تحصیلات عالی خانه‌داری و شوهرداری می‌دانست مانع رشد شود. شاید همین وجوه شخصیت خود ساختم‌ام یکی از دلایل جذابیت هم برای دوستانم و هم سایر مردها، بی‌نا و نابینا بود. در حالی که خیلی از خانواده‌های دختران نابینا نگران آینده فرزندان‌شان بودند که می‌توانند شوهر کنند، ماهی نبود که کسی از من خواستگاری نکند؛ خلاصه من جزو دختران پرترفدار میان‌خانواده و دوستانم بودم اما همیشه یک جای کار می‌لنگید. می‌گفتم، می‌خندیدم و شاد بودم ولی نمی‌توانستم با مردها

ادامه مطلب زبان مادری، عامل... از صفحه ۴۵

کودکی که به دلایلی از زبان مادری و زبان مشترک او با خویشاوندان نزدیک محروم شده است، قاعدتاً نمی‌تواند با خویشان نزدیک، نظیر پدر بزرگ و مادر بزرگ خود علیرغم دبستگی‌های عمیق آنها به او، ارتباط زبانی، احساسی و شناختی برقرار کند و در واقع احساس تعلق خود را به جمع خویشاوندان، نمی‌تواند رشد دهد. او می‌افزاید: با کودک به شکل مخصوص و با زبانی مخصوص که مورد استفاده دیگران نیست، رفتار شده است و طبیعی است که او خود را همواره چون تافته جدا بافته می‌بیند. کودک احساس می‌کند که به فضای گفتمانی خویشاوندان متعلق نیست و از حکایات، شوخی‌ها و ایجاد ارتباط با آنها هیچ لذتی نمی‌برد. در نتیجه کودکانی که با زبان دیگری به جز زبان مادری رشد می‌کنند، حتی اگر در آینده به دلیل استعداد فردی تا درجه‌های بالای تحصیلی پیشروی کنند، معمولاً از برقراری یک رابطه طبیعی با مردم و اجتماعی شدن رنج می‌برند؛ چون استعداد جدا از شخصیت است.»

دکتر صبری در ادامه سخنان خود می‌گوید: شخصیت فرد از کودکی از ارتباط با نزدیک‌ترین خویشاوندان و صمیمیت با آنها ترسیم می‌شود. کودکان خوشبخت و آسوده از نظر روحی کسانی هستند که از این محبت برخوردارند و به سادگی ارتباط عاطفی خود را با افرادی که به آنها از نظر بیولوژیکی نزدیک هستند، برقرار می‌کنند که آن‌هم فقط از طریق زبان مادری ممکن است و بس.»

در واقع ما با کنار گذاشتن آموزش زبان مادری و تحمیل زبان فارسی به کودکانی که زبان مادری آنها فارسی نیست، در همان سنین کودکی، تکامل زبان درونی و زبان تفکر آنان را متوقف می‌کنیم و آنان با تحمل فشارهای روانی و روحی زیادی و با چند سال تأخیر، سرانجام می‌توانند به زبان تحمیلی جدید، تفکر کنند و سخن بگویند. اما آنچه در این میان از دست رفته است، فرصت‌های تکامل ابعاد پرورشی و وجودی آنهاست که توانایی‌های ارتباطی و توسعه آفرینانه‌شان را شکل می‌دهد.

رابطه‌های پنهان زبان مادری

شاید بتوان بین زبان مادری و روابط بین افراد هم، رابطه‌ای یافت. به زبان ساده‌تر زبان مادری در ایجاد یک رابطه عاطفی در میان افراد یک جامعه نقش دارد و بین این رابطه عاطفی و شخصیت افراد همبستگی دیده می‌شود. دکتر سیمین صبری، روان‌شناس در این مورد می‌گوید: درک این که زبان مادری چه نقشی در رشد عاطفی و ارتباطات اجتماعی فرد دارد، به زاویه‌ای که ما به زبان مادری نگاه می‌کنیم و آن را تعریف می‌کنیم، باز می‌گردد.

او معتقد است: زبان مادری تنها و اولین وسیله ارتباطی کودک (در آینده شخص) با افراد نزدیک خود، پدر و مادر بزرگ، خویشاوندان و دیگر نزدیکان و عزیزان او است و برای حیات اجتماعی یک انسان، ایجاد ریشه و ریشه انداختن در میان افراد نزدیک او در زندگی فامیلی، به خصوص در دوران کودکی نقش حیاتی بازی می‌کند.

حسین محل تردد اغلب این کودکان را سراسر جاده «تاسیسات بندری» می‌داند، جاده‌ای که ابتدای آن از فلکه پلیس راه سربندر آغاز و پایان آن به دروازه ورودی بندر امام خمینی منتهی می‌شود. این جاده محل عبور و مرور کامیون‌های ترانزیت بزرگ حمل دانه‌های روغنی، گندم، مواد غذایی و مواد دامی و خوراکی وارداتی یا صادراتی است: «آنها گونی‌هایشان را که تا نصفه تا زده شده اند، کنار جاده می‌گذارند. عمدتاً یک جاروی دسته بلند هم دارند و روزگارشان را در گرمای جاده، با بطری‌های دورریز حاوی آب و نوشیدنی‌های نیم‌خورده مسافرها می‌گذرانند. آنها دانه‌های روغنی ریخته شده از گوشه و کنار کامیون‌ها را جمع می‌کنند. روزانه چندین و چند کشتی بزرگ در بندر امام خمینی پهلو می‌گیرد و بارش را تخلیه می‌کند. عمده این بار گندم، دانه ذرت و دانه‌های روغنی خوراک دام و طیور است. گاهی روزانه هزار تا دو هزار کامیون در سطح این جاده می‌روند و برمی‌گردند و همین هم خانواده‌های کم‌درآمد را به سطح این جاده می‌کشاند. جالب است که این افراد ضایعات و دانه‌های روغنی جمع‌آوری شده در طول جاده را بین خودشان تقسیم می‌کنند و در محدوده و قلمرو هم‌دیگر وارد نمی‌شوند.»

نعیمه هم گاهی شاهد مادرانی است که با پهن کردن یک ملحفه بزرگ در حاشیه جاده، در حال الک کردن دانه‌های روغنی سرریز شده از ماشین‌های سنگین حمل بار هستند: «آنها زندگی دردناکی دارند. نه این که ما نداریم. من هم اهل همین منطقه هستم و توی خانه مردم کارگری می‌کنم، اما شرایط یکی مثل من که چهار ستون بدنم سالم است و می‌توانم کارگری کنم، به مراتب بهتر از آنها است. شب‌ها کارشان پاک‌سازی محصولات جمع‌آوری شده است. هرچه که از سطح جاده و حاشیه آنجا جمع کرده اند را تمیز می‌کنند و یا به مصرف خانگی می‌رسانند و یا به صاحبان دام‌داری‌های دور و اطراف می‌فروشند.»

او می‌گوید اینجا از فعالیت برای نجات جان کودکان خبری نیست و چنان حضور سازمان بهزیستی و سازمان‌های دولتی مسئول کم‌رنگ و نندیدنی است که هیچ‌کسی حتی به خاطرش نمی‌آید چنین اسمی هم وجود دارد: «ای کاش تعدادی از فعالان حقوق کودکان ساکن مرکز و شهرهای بزرگ‌تر روی معضل جدی و بزرگ کودکان کار منطقه ویرانه ماهشهر و بندر امام و خصوصاً شهرک‌های حاشیه این دو شهر تمرکز می‌کردند.

تعداد کودکان کار در این مناطق بی‌داد می‌کند و آمار آن‌ها به شکل محسوسی در حال افزایش است. البته هیچ آمار دقیقی از کودکان کار این منطقه وجود ندارد چون آنها دغدغه هیچ موسسه یا نهاد دولتی و غیر دولتی نیستند.»

به گفته او، در مورد تصادفات منجر به فوت این کودکان هم آماری وجود ندارد: «ولی محلی‌ها مداوماً در جریان اخبار مرگ و میر یا تصادف کودکان و بزرگ‌سالانی قرار دارند که در حال جمع‌آوری دانه‌های روغنی و ضایعات حاشیه جاده‌ها هستند.»

نعیمه هم معتقد است حداقل یک خانوار از هر سه خانوار ساکن محله کوره‌ها روزگارشان با جمع‌آوری ضایعات می‌گذرد: «شاید آماری وجود نداشته باشد یا کسی اساساً دغدغه امثال ما را نداشته باشد اما خودمان که کور نیستیم. با نگاهی به همسایه‌هایمان می‌توانم بگویم اینجا تعداد خانواده‌هایی که تمام درآمد زندگی‌شان را از پرسه زدن و کیلومترها راه رفتن و راندن گاری ضایعات در سطح جاده‌ها می‌گذرانند، کم نیست.»

عمده ساکنان شهرک طالقانی یا کوره‌ها را عرب‌های ساکن خوزستان و جنگ‌زدگان جنگ هشت ساله بین ایران و عراق تشکیل می‌دهند. کودکان این شهرک از سن پنج سالگی به کار جمع‌آوری ضایعات یا کارهای متفرقه دیگری مثل دست‌فروشی، شست‌وشوی قبور درگذشتگان، کارگری و فرش‌شویی در بخش‌های دیگر شهر مشغول هستند و دیدن کودکان کم‌سن و سالی که گاری به دست در سطل‌های زباله تجسس می‌کنند، بسیار عادی و معمول است.

ادامه مطلب میچکا: برای... از صفحه ۴۸

در مورد داستان: میچکا یک حشره کوچک و خوشحال است. روزی حشره‌ای بزرگ‌تری به نام آقای کومپوم به بال میچکا، که عضو خصوصی او است

دست میزند. میچکا که متعجب شده و ترسیده است نمی‌داند باید چه کار کند. این داستان به کودکان می‌آموزد چطور می‌توانند حتی در مورد

ادامه مطلب تاریخچه ساز... از صفحه ۴۱

سرنا در ایران

سرنا ی بلند برای مراسم شادی و غم و سرنا ی کوتاه بیشتر برای مراسم غم معمول است. سرنا ی محلی معمولاً با دهل نواخته می‌شود. در میان سرنا نوازان مشهور ایرانی می‌توان از علی‌اکبر مهدی‌پور دهکردی، نوازنده نوازنامه یا همان موسیقی هنگام تحویل سال نو و نیز رضا مریدی دلفان و شامیرزا مرادی مشهورترین نوازنده سرنا ی کوچک (کوتاه) نام برد.

سرنا سازی نه تنها محلی، بلکه قدیمی است. در اشعار شعرای ایران بسیار نام سرنا، سورنا و سورنای آمده است. این ساز در سیستان و بلوچستان، خراسان و لرستان از دیرباز رواج داشته و حتی امروزه نیز در مجالس شادی و به هنگام خواندن ترانه‌های محلی این نواحی بکار می‌رود. در نواحی لرستان سرنا ی کوچک و در نواحی بختیاری

موضوعات دشوار نیز با پدر و مادر و بزرگتر قابل اعتماد خود صحبت کنند. آی-بوک میچکا رایگان است و در حال

حاضر بر روی تلفن‌های اندروید، آیفون و کامپیوترهای پی‌سی قابل دسترسی است.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر در مورد اپلیکیشن میچکا از وب سایت سحر شمس دیدار کنید.

<https://www.shamsstudio.net>

ادامه مطلب گزارشی از یک... از صفحه ۲

این زمستان همه گرم هستند. همین باعث شد خیرین زیادی همراهی کنند. لباس‌های دست دوم و البته تمیز هم جمع‌آوری شد.»

صبح رویش حالا با یک مشکل جدی دست و پنجه نرم می‌کند؛ هزینه‌های دو مدرسه که ۶۱۱ دانش آموز دارند، آن قدر زیاد شده است که بدون کمک گرفتن از دیگران نمی‌توانند به راه خود ادامه دهند.

«محمد حسن داوودی»، مدیر جوان این موسسه در یک ویدیو چند دقیقه‌ای که در اینستاگرام منتشر شده، وضعیت را توضیح داده و از مردم خواسته است به کمپین «#نتهای# نمی‌شه» بپیوندند و به این دو مدرسه کمک کنند.

در این کمپین از مردم خواسته شده است با پرداخت ماهیانه ۵۰ هزار تومان، هزینه یک دانش‌آموز را تامین کنند. در سایت این مجموعه، تصاویری از لبخند دانش‌آموزان همراه با نام و مقطع تحصیلی آن‌ها به اشتراک گذاشته شده است؛ مثل لبخند «محمد صالح» در پایه اول یا «سمیه» در پایه سوم. زیر هر عکس هم نوشته اند: «شما نقاش لبخند این بچه‌ها هستید.»

ادامه مطلب با کسانی که... از صفحه ۴۷

یک روز صبح وقتی از خواب برخاست احساس کرد که قرار است محاکمه شود و باید به دادگاه برود، در حالی که اصلاً این گونه نبود؛ اما نقطه اوج این داستان جایی است که خود فریود هم به این بیماری مبتلا بود. او در حدی دچار توهم شده بود که در دوره‌ای از زندگی خود ادعا می‌کرد می‌تواند بشریت را زیر سلطه فکری خود دربیارد. ارنتس همینگوی از نویسندگان معروف هم از پارانویا در امان نبود. او علاوه بر پارانویا از بیماری افسردگی هم رنج می‌برد، به همین خاطر تاب زندگی با این اختلالات روحی را نیاورد و یک روز تصمیم گرفت خودش را با یک تفنگ شکاری خلاص کند. به این ترتیب می‌توان گفت که بیماری پارانویا مختص قشر یا گروه خاصی از مردم نیست و هر کسی ممکن است به این بیماری مبتلا شود اگرچه وجود یکسری شرایط، زمینه ابتلا به این بیماری را فراهم می‌کند ولی می‌توان گفت هیچکس از فکر و رفتارهای پارانویاگونه در امان نیست.

سراغ‌شان می‌روم. از زمانی که تازه از تخم‌شان خارج شده بودند، شاهد رشدشان بوده‌ام. مرا که می‌بینند، شروع به چرخیدن می‌کنند و احساس می‌کنم شرایط درماندگی مرا می‌فهمند. از خودم می‌پرسم چه کسی گفته است ماهی‌ها حافظه ندارند؟»

در واقع، یک جور استعدادیابی داریم و بر مبنای استعداد آن‌ها، آموزش یک حرفه را برایشان آغاز می‌کنیم.»

ورزش حرفه‌ای یکی دیگر از کارهایی است که در این مدرسه‌ها به آن پرداخته می‌شود: «پسرها فوتبال بازی می‌کنند، برای دخترها هم تیم فوتسال و راگبی داریم که به طور حرفه‌ای به آن‌ها آموزش داده می‌شود.»

صبح رویش یک موسسه خلاقیتی، آموزشی و مهارتی است که با حمایت سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران راه‌اندازی شده، از سازمان بهزیستی، آموزش و پرورش و وزارت کشور مجوز گرفته است و با کمک خیرین اداره می‌شود. آنها برای جمع‌آوری کمک‌های مردمی و غلبه بر مشکلات مالی دو مدرسه، کمپین‌های مختلفی برگزار می‌کنند: «مثلاً در زمستان متوجه شدیم خیلی از این بچه‌ها لباس و کفش مناسب ندارند و با یک لباس نازک و دم‌پایی به مدرسه می‌آیند. ما هم «کمپین لباس گرم برای همه» را تبلیغ کردیم و گفتیم اگر فقط یک شال، کلاه و یا دست‌کش برای بچه‌های کار صبح رویش ببافند،

چه افراد مشهوری پارانویا داشتند؟

فریود، اختلال پارانویا را بیماری مختص روشنفکران و طبقه تحصیل کرده جامعه می‌داند. به عقیده فریود افراد معروف و مشهور به دلیل شهرت شان همواره توهم توطنه دارند؛ به نظر او روشنفکران چون بلندپرواز هستند، گاهی دچار این توهم می‌شوند که موقعیت شان خیلی با مردم عادی فرق دارد، پس هر آن ممکن است تحت تعقیب یا توطئه یک نفر باشند. استالین، رهبر و سیاستمدار شوروی در دوران حکومت خود همواره توهم این را داشت که دشمنان بسیاری در کمین و غلبه او هستند یا مثلاً گالیله به اندازه‌ای جاه طلبی بیهوده و تکبر داشت که فکر می‌کرد همه به فکر سرقت آثار او هستند. نیچه یکی دیگر از افرادی است که به محض جدایی از محبوبه‌اش به همه زنان بدبین و دچار نوعی جنون شد. این موضوع در بسیاری از آثار او هم دیده می‌شود. اما توهم تویبج و تحت تعقیب بودن در کافکا به اندازه‌ای بود که

دوباره آموزش نظام جمع و... همه چیز از اول تکرار می‌شود و این تأثیر روحی و روانی بسیار مخربی بر روی شخصی که منتقل شده است، می‌گذارد.»

او می‌گوید: «در گوشه حیاط زندان، حوضی پر از ماهی وجود دارد و من هر روز با یک تکه نان جا مانده از غذایم به

ادامه مطلب زندانیان فراموش شده... از صفحه ۹

خاطراتش گفت که در زندان وادار شده تا اسناد و مدارک و اعتراضاتی به زبان عربی بر علیه خودش امضا کند و قاضی پرونده با استناد به همان اعترافات امضا شده، به وی حکم حبس ابد داده است. فرزنان اطهری حدود پنج ماه بعد از دستگیری، وکیل مدافع نداشت.

البته همه زندانی‌ها اقبال و شهرت فرزنان اطهری را ندارند. در سال ۱۳۸۷ خبر محکومیت حبس ابد یک کارگر ایرانی به جرم فروش ۱۵ گرم تریاک در روزنامه «الامارات الیوم» منتشر شد و همان روزها «راديو فردا» با نقل این خبر نوشت: «زندانی‌های این کشور در بدترین وضعیت ممکن از نظر بهداشت و تغذیه به سر می‌برند. اغلب زندان‌های امارات در واقع سوله‌های صنعتی هستند که در آنها تعدادی تخت دو یا سه طبقه کنار هم چیده شده اند و بوی ناخوشایند این سوله‌ها تا ده‌ها متر آن طرف تر نیز به مشام می‌رسد.»

«شاهپور رافع»، از شهروندان ایرانی ساکن دبی می‌گوید: «چندی پیش وضعیت غیر استاندارد برخی بازداشتگاه‌های امارات و شیوه برخورد آنها با متهمان خارجی، سوژه رسانه‌های عرب زبان شده بود. آنها از شرایط نابه‌سامان بازداشتگاه‌های کوچکی هم چون «بردبی» یا «مرقبات» و حتی شرایط غیر استاندارد زندان مرکزی دبی خبرهایی منتشر کردند که به سرعت تلاش شد یا این بازداشتگاه‌های کوچک تعطیل شوند یا شرایط شان رو به بهبودی برود.»

او از فردی به نام «احمد» می‌گوید که بعد از ۲۸ سال زندان در امارات، اخیراً با کمک کنسولگری ایران در دبی آزاد و راهی خانه شده است. احمد از سن ۱۸ سالگی به اتهام قتل صاحب کار پاکستانی خود در زندان به سر برده است.

بدترین تجربه «نوید» اما در زندان اندونزی، جا به جا شدن مداوم از این زندان به آن زندان بوده است: «از هر زندانی حبس کشیده‌ای پرسید، به شما خواهد گفت بدترین تجربه برای یک زندانی، انتقال مداوم او است. بعد از چندسال عادت کردن به یک محیط و برقراری ارتباط با افرادی که در آنجا هستند، یک‌باره یک نیمه شب، بدون اعلام قبلی، صدای وحشتناک قفل در آهین سلول می‌آید و تو فقط سه دقیقه وقت داری که با حداقل وسایل شخصیت، با همه دنیای پیرامونت خداحافظی کنی و بروی. وقتی هم به زندان جدید میرسی، طوری با تو رفتار می‌کنند که گویی همان روز دستگیر شده‌ای؛ از نو قرنطینه و

زندانی‌های ساکن جاکارتا می‌گویند در سیستم قضایی اندونزی، رابطه زندانی با زندان بان و سیستم رسیدگی کننده بر پایه رشوه و ارتشا بنا گذاشته شده است. آنها یک کد رمز به عنوان «۸۶» دارند. این عدد در واقع اسم رمز مسیری است که از طریق رشوه برای زندانی تسهیل می‌شود. «نوید» که هم اکنون هم ساکن زندانی حوالی جاکارتای اندونزی است، می‌گوید: «گنگ بازی، مافیا و باج و رشوه گیری در زندان‌های اندونزی بی‌داد می‌کند. آنها حتی هزینه ایاب و ذهاب به دادگاه را از زندانی دریافت می‌کنند.»

اما مشکل اسفبار بودن استانداردهای زندان الزاما به جنوب شرق آسیا محدود نمی‌شود. «جعفر نقیعی»، معروف به «جعفر ژورنال»، در سال‌هایی که خبری از دنیای دیجیتال نبود و امکان چاپ و اسکن عکس در ایران وجود نداشت، به ترکیه سفر می‌کرد و کارش خرید و فروش و جاسازی ژورنال لباس بود. او حین یکی از همین سفرها به جرم داشتن مواد مخدر صنعتی توسط پلیس استانبول دستگیر شد. با او که حرف می‌زنیم، متوجه پریشانی ذهنی او می‌شویم. جعفرمدت سه ماه در زندان «مال تپه» استانبول زندانی بوده و الان در شرایط تعادل روانی نیست.

دخترش می‌گوید: «بیش از چند سال است در حال درمان اثرات سیاه آن دوره سه ماهه پدرشان هستند و میلیون‌ها تومان پول خرج سلامت روانی او شده که عملاً بی‌فایده بوده است. پلیس استانبول او را در طول سه ماه بازداشتش آن چنان مورد ضرب و شتم قرار داده که بعد از آزادی، مدام تحت مراقبت‌های روانی در مرکز روان پزشکی بیمارستان رازی بوده است.»

در مورد رعایت حقوق و استانداردهای مورد نیاز یک زندان در زندان‌های امارات متحده عربی هم تجربه خوشایندی وجود ندارد. اغلب آزادشدگان از زندان‌های دبی، شارجه، عمان و فجیره خاطرات ناخوشایندی برای تعریف کردن دارند.

ماجرای دو سال و هفت ماه حبس «فرزان اطهری»، مدل ایرانی تبار سوئدی جالب توجه است. او پس از خواندن یک ترانه با عنوان «زندگی‌ام راجات‌بده» خطاب به «شیخ محمد بن راشد آل مکتوم»، نخست وزیر امارات متحده، در روز ملی این کشور مورد عفو و قرار گرفت و آزاد شد.

فرزان کمپینی در زندان امارات برای هم‌دلی با خودش به راه انداخته بود که پرده از بسیاری وجوه تاریک زندان‌های این کشور برداشت. او بعدها در

ادامه مطلب کلبه آرزو... از صفحه ۱۴۷

را بلند کرد مثل اینکه دلش می خواست با ما بیاید. به او گفتم: «کلبه آرزو فقط جای دو نفر را دارد.» برای او دست تکان دادم و راه افتادیم ولی متوجه شدم که نمی توانم راه بروم، درست مثل بچه هایی که تازه راه افتاده اند به سختی می توانستم راه بروم و خودم را نگه دارم که او با صورت زیبا و بالبخند گفت: «راه رفتن را فراموش کن، حالا ما می توانیم پرواز کنیم. آن هم چه پروازی، بقول خودت که می گفتمی یک روز پرواز خواهیم کرد آنهم چه پروازی.

پروازی بلند، به بلندی آسمان

پروازی بی پایان، به عظمت عشقمان

یادت هست، این را برای من می خواندی؟» و هر دو مثل دو پرنده عاشق به سمت کلبه آرزوی پرواز کردیم و من این شعر برای تو خواندم:

دو چشم من همان آینه تست

که شب را تا سحر در انتظار است

با امیدی که ببند لحظه ای را

که مژگانش به زیر پای یار است

بسازم تختخوابی از گل یاس

که دزد دین و ایمانم کنار است

زغلفت های دیرینه مکن یاد

که عاشق از ندامت شرمسار است

بگذرم ترا از دشمن و دوست

لبانت غسل و سینه آزار است

نمی بازم تراه کن باور این بار

اگر چه عاشقی خود یک قمار است

و تو با لبخندی شیرین بوسه ای بمن دادی و گفتم: «محبوب من، عزیز من، اقامت ما در اینجا فقط یک لحظه خواهد بود، آن هم چون تو آرزو داشتی که اینجا کلبه آرزویت را داشته باشی» و بعد به آسمان اشاره کردی و گفتم: «منزل ابدی ما آنجاست» و بعد با لبخندی از من خواستی که چشمهایم را ببندم و تا زمانی که نگفتمی آنها را باز نکنم، و من کردم آنچه را که تو از من خواستی.

تا رسیدیم به آرزوی همیشه باهم بودن

به سرمستی دنیای همیشه عاشق بودن

شما توسط هکرها.

اعتباری و ...

سایت های کلاهبرداری اوکشن یا حراجی

(Auction site fraud): حراجی

جعلی و خرید از سوی کاربر و پرداخت

پول و نرسیدن کالا به درب منزل و

سربرد ناشی از کلاهبرداری.

سرقت پسورد با نصب بدافزار روی

سیستم با یک لینک مشکوک

(Password robbery): برنامه های

سرقت پسورد و نصب آن روی سیستم

شما توسط هکرها.

اعتباری و ...

سایت های کارت تبریک و هدایای جعلی

کریسمس (Phony websites): انواع

والپیپر برای کریسمس، شعرهای

ارسالی برای دوستان، اسکرین سیورها

که همگی در خود بدافزار دارند نزدیک

کریسمس اغوا کننده شده و باعث

می شود کاربران با دانلود برنامه هایی با

نام کریسمس، انواع بد افزار و اسپای

ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۲۳

که در آلمان به دانشجویان دستور داده می شد تا فیزیولوژی، آسیب شناسی و شفادهی بیماری بوسیله مسمریزم را فراگیرند. متأسفانه این موج علاقه سبب بروز جریاناتی از شارلاتانیزم شد تا آنجا که بعضی اعلام کردند تمام بیماری ها را از هر نوع شفا می دهند. این مسئله مسمریزم و آنهایی را که جدا آن را تحقیق کرده بودند از شهرت و اعتبار انداخت. قدم دوم بوسیله فیزیکیان معروف فرانسه الکساندر برتراند برداشته شد. او در سال ۱۸۲۰ رساله ای درباره سومنامبولیسم مصنوعی منتشر کرد که در آن تئوری مغناطیس حیوانی دکتر مسمر را زیر سوال برد. او ادعا کرد که بیمار بطور غیرعادی نسبت به تلقینات عامل حساس می شود (تلقیناتی که شفاهی یا ذهنی است). او همانند پویسکور متوجه شد که ورود سوژه ها به ترانس در بعضی از موارد سبب بروز قدرت های ادراکی برجسته ای در آنها می شود که آنها را قادر می سازد تشخیص درستی از بیماری خود بدهند. برتراند همچنین کشف کرد که بیحسی کلی و جزیی یا عدم حساسیت نسبت به درد ممکن است نتیجه تطابق قابل ملاحظه در سوژه ها باشد. همچنین ادعا کرد که تجمع احساسات گاهی بین عامل و سوژه بوجود می آید و حالتی از کلروپانس (جلاء بصری - روشن بینی) یا دید از فاصله دور بطور اتفاقی حاصل می شود. او طی آزمایشاتی که انجام داد به این نتیجه رسید که تله پاتی در بعضی اوقات با تمایل درونی به اندازه عبارات شفاهی در سوژه موثر واقع می شود. مقارن همین زمان (بارون دوپوته) که به سبب کارهای پیشگامانه خود در کاربرد مسمریزم برای جراحی بی درد معروف شده بود، به آکادمی پزشکی فرانسه نشان داد که ممکن است با کوشش و خواست خالصانه از راه دور هم مسمریزم انجام شود. آکادمی گزارش جالبی در مورد کاربرد مسمریزم در مقاصد درمانی منتشر ساخت. (ادامه دربار)

ادامه مطلب ده نوع کلاه برداری... از صفحه ۲۱

ور را روی سیستم خود میزبانی کنند.

پیشنهادات کاری با دستمزد بالا و اغوا

کننده (Job related e-mail rip-offs):

کارهای طلایی که می توانید از

خانه انجام داده و یک شبه پولدار شوید

و یا کار با دستمزدهای بالا و کلیک

روی سایت های جعلی و پر کردن فرم ها

و ارسال مشخصات فردی و کارت

گفته شده است که بیش از ده هزار نفر از مردم کشورهای مختلف اروپا را از ناراحتی ها رها ساخته است. گاسنر معتقد بود قدرتی که سیستم عصبی بیمار بکار می برد یک نیروی فوق طبیعی است. بنظر می رسد اولین دوره مطالعات عینی در این مورد در اواخر قرن شانزدهم با کار فیلسوف و شیمی دان معروف ون هلمونت شروع شد. او از تجارب خود نتیجه گیری کرد که یک سیاله مغناطیسی از انسان در همه جا فعال است و این نفوذ بوسیله قدرت فکر و اراده اعمال می شود. این سیاله چیز جدیدی نیست و فقط نام آن است که برای افرادی که همه چیز را مورد استهزاء قرار می دهند خلاف عقیده عمومی محسوب می شود، زیرا هر چه را نمی توانند درک کنند به ابلیس نسبت می دهند.

حدود صدسال بعد یعنی (۱۷۳۴) در محل ایزناک کنار دریاچه کنستانس آلمان کودکی بنام فرانس آنتون مسمر متولد شد، کسی که مقدر بود بعنوان اولین دانشمند برای بیان این پدیده ها کوشش کند و دنیا را با این پدیده ها بواسطه اصطلاحی که از نام او مشتق شد آشنا سازد. دکتر مسمر در سال ۱۸۱۵ وفات یافت اما علم جدیدی که عمرش را فدای آن کرده بود و نامش را بر آن داشت بوسیله شاگردان و پیروانش زنده ماند. یکی از برجسته ترین شاگردان مسمر، کنت پویسکور بود که نظریاتش در این مورد، علمی و انتقادی تر از سایرین بود. پس از مرگ مسمر توجه همگان بر روی شفا بخشی های معجز آسا به روش دکتر مسمر جلب شد.

آبه فاریا کشیش پر تالی در طول مسافرتش به هندوستان روش فرور بردن افراد را به خواب عمیق با نگاه خیره بر آنها فرا گرفته بود. به نظر می رسید اولین کسی بود که اظهار داشت چیزی که سبب ایجاد ترانس و خلسه هیپنوتیزی می شود سیاله صادر از عامل نیست بلکه مراحلی است درونی در خود بیمار. در این هنگام مسمریزم بطور گسترده تری اثر گذاشت به نحوی

ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

آن بانک هم ایرانی بود. در تورنتو چند تایی فروشگاه ایرانی هست، اما دو تایی آن بنام های سوپر خوراک و سوپر پارسیان حسابی بزرگ هستن. در این سوپرهای خصوصاً سوپر خوراک، نانوائی، قصابی، قنادی، آجیل فروشی، میوه فروشی، ترشی فروشی برخی وسایل خانگی مانند ظروف، فلپان، سماور، بادبز، سیخ و غیره موجود است. یکی شان هم چند سال پیش نوشته بود داروی تقویت قوای جنسی هم موجود است.

پنج شنبه ها چند تن از نشریات رنگین فارسی زبان به این دو فروشگاه می آورند. نشریات همه تبلیغی. در همه آنها به ندرت یک مقاله یا داستان به درد بخور می بینی. در تورنتو ادیان مختلف معابد جالب و دیدنی دارند معبد هندی از همه بیشتر.

اگر به تورنتو رفتید حتماً به دیدن موزه آقاخان محلاتی بروید. این موزه پر از اشیاء کم نظیر ایرانیست. با دیدن آنها از این موزه سربلند بیرون می آید و دلتان می خواهد در آنجا همه بدانند شما هم ایرانی هستید.

کار جالبی که دیدم یکی این بود که آثار مشهور نویسندگان قدیمی را که حالا در قید حیات نیستند به تعداد فراوانی چاپ کرده اند هر کتابی سه دلار.

به خانه یکی از دوستان بختیاری رفتیم. او تمام کتاب هایش را از ایران با صرف مبلغ چهار دلار به تورنتو آورده بود. چه کتاب های نفیسی، مشهور و کمیابی. تعداد مجلاتی را هم که آورده بود قابل توجه بود. اگر تورنتو بودم تا بخواهی از این کتابخانه کتاب می گرفتم که بخوانم. بهرحال حرف و حدیث در این سفر فراوان بود. به حوصله تان تبریک می گویم که من نوشتم و شما خواندید.

مری بستگی دارد به آدم هایی که در اطراف او هستند. تفاوت بسیاری است بین حدس زدن و تصمیم گرفتن. اغلب دستیاران خوب رابطی هستند بین مری و بازیکنان.

به امید روزی که مریبان ایرانی دری بر روی بازار خارج از ایران بگشایند و آگاهی های خود را با یکدیگر تقسیم کنند. فراموش نکنیم سوت پایان جام جهانی زده شده است و دشان در قلب مردم فرانسه خانه ای بی گزند خریده است. او هرروز سوار متروی پاریس می شود و در ایستگاهی که بنام او شده است پیاده می شود.

انعام آبرومندی هم می گیرند می دهیم به آنکه ویلچر ما را بقولی هل داد و یا با ما مهربانی کرد.

حتماً می دانید تورنتو بزرگترین شهر کاناداست نامش هم یک نام سرخ پوستی است. در تورنتو یهودی ها یک کافی شاپ در رستورانی دارند با دکوراسیون و وسایل قدیم. چقدر مشتری دارد، باید ببینی. هر وقت میری اونجا میزها پر است. به گوشه ای باید مدتی انتظار بکشی تا بگن جا خالی شد بفرمائید.

در این سفر به دو کتابخانه عمومی رفتیم. در هر دو محض رضای خدا یک کتاب به زبان فارسی پیدا نکردیم. فقط در یک کتابخانه یک جلد کتاب دیدیم از عطار نیشابوری که به زبان پاکستانی از فارسی ترجمه شده بود. معلوم شد ایرانیان در این شهر حسابی فارسی را پاس می دارند و مسئولان کتابخانه ها هم این را فهمیده اند. چقدر غم انگیز است، آن هم در شهری که می گویند دویست هزار ایرانی در آن اقامت دارد.

در تورنتو، در یک ضلع محل جشن ها و کنسرت های شهرداری یک استارباکس به من نشان دادند که مشروبات الکلی سبک هم می فروخت یا داشت. به یک استارباکس دیگر رفتیم که سالنش شبیه سالن اپل بود، با میز و صندلی های شیک و با اشکال مختلف و جالب.

می گویند مک دونالد هم قصد دارد کافی شاپ بزند. اگر اینطور باشد بازار رقابت گرم خواهد شد و این خوب است. البته من بیشتر کافی شاپ مک دونالدو را در آلمان دیدم. حسابی زیبا و شیک بود.

این را هم بد نیست بگویم به روز صد دلار آمریکایی در بانکی به دلار کانادایی تبدیل کردیم. صد و بیست و پنج دلار به ما پس دادند دستشون درد نکنه. کارمند

دست گرفت و ریش مسلمانی گذاشت. باید دهانمان را ببندیم و چشم هایمان را باز کنیم تا حقیقت آزاد شود، چرا که وقتی حقیقت آزاد نیست منفعت جانشین قانون اخلاقی است. در زورخانه ندانستن ها باید با چراغ بدنال حقیقت دوید. فقط مردگان در قبور هستند که اشتباه نمی کنند. این را آقای نعمت میرزاده گفته است و همیشه باید بیاد آورد که خراب کردن اگر حاصلش یک ساختمان تازه نباشد عمل قابل ستایشی نیست. باید قد کشید و آفتابی شد، مریگری روش رفتار ما با بازیکنان است. کیفیت، هوش، درک و کار یک

ادامه مطلب ورزش از نگاه من... از صفحه ۱۴

غرور ملی بود.» او هرگز اشاره ای نکرد که آقای کبروش که گوش خوبی برای شنیدن ندارد و هرگز به حرف کسی گوش نمی کند پولش را می خواهد و حساب بانکی اش در سوئیس بلوکه شده است. او حتی به بازیکنانی که از تیم ملی خداحافظی کرده اند اشاره ای نمی کند. در باور من این آغاز یک دگرگونی است! اوج ریشخند روزگار در آن است که ما باید سوار هواپیمائی به مقصد کاراکاس شویم تا پول آقای کی روش را بپردازیم. خدا را شکر که کسی و یا تیمی یا فدراسیونی او را نمی خواهد وگرنه تا به حال رفته بود و فدراسیون فوتبال را هم سو کرده بود.

آیا همه آدم های دست اندرکار فوتبال مثل مریبان باشگاه های لیگ برتر برای هم بستگی یا گردهم آئی به کنفرانس نیاز دارند! آیا وقت آن نرسیده است که مریبان برای ورود خانم ها به ورزشگاه ها کنار هم بنشینند و به خواست تیمی از جمعیت ایران که زنانند عمل کنند! تا تنور داغ است و رهبر و وزیر ورزش خوشحالتند باید وارد عمل شد. البته اگر به اسلام عبوس آقای جنتی آسیبی نرسد. لیگ برتر آغاز شده است مریبان خارجی کم کم همه نیمکت ها را اشغال می کنند. بازدهی کار در تولید، نه فقط به تجربه بازیکنان بلکه به تکامل ورزشگاه های تمرینی و استفاده از تکنولوژی بستگی دارد. در میان مریبان ایرانی، دانش فنی در حد همان گذشته باقی مانده است و چنین است که مریبی های ایرانی در روی سکوها فحش می خورند. در فوتبال ما بسیاری دوست دارند که مریبی فوتبال باشند. آنها به شغلی نیاز دارند تا قبل از اینکه فوتبال به آنها نیاز داشته باشد. برای یک مریبی

شخصیت او، برخوردش و تاثیرگذاری او روی بازیکنانش بسیار حائز اهمیت است. باختن، گناه غیرقابل بخششی است. یک سفر فکری برای بسیاری از مریبان جوان یک نیاز الزامی است. در عصر تکنولوژی برای سفر کردن نیازی به کارت شناسائی یا پاسپورت نیست. هر روز می توان سفر کرد و از این سفرها آموخت. بازیکنان باید آموزش داده شوند نه مغز شویی شوند. اصلاح تنها زمانی پدید می آید که پرورها و نان به نرخ روزها عقب نشینی کنند. لزومی نیست که اسلام عبوس و ائمه اطهار را به درون لباس کنی آورد و یا تسبیح به

دیوید بکهام هم از راه رسیده است. کتاب معشوقه های بکهام قفسه خالی کتاب خانه ای را پر می کنند، اما از چشمان همسر مشهور او کسی چیزی را نمی خواند. چرخش های فرفره آسای زیدان با توپ، دریبل های سرگیجه آور رونالدینیو، حرکات اکروماتیک آبراموویچ، ضربه های آزاد بکهام، فریب های بدنی رونالدو را بیاد بیاورید و در این جام امپایه فرانسوی را به جمع آنها اضافه کنید، سرعتش مثال زدنی است. او که بچه یک پدر و مادر مهاجر است در یک قصر در پاریس زندگی می کند و فقط نوزده سال دارد. گروهی مشتاق برای امضا گرفتن از او صف کشیده اند و در میدان یک بلژیکی بر طبل می کوبند. در بوئیس آیرس، کودکی با پیراهنی مندرس و نام مارادونا بدنال توپی کم باد می دود. در اتاق خانه ای قدیمی عکس زیدان در قابی بر دیواری در الجزایر آویزان است. در ژاپن در پارکی زنی با تی شرت بکهام در کنار هوندا بازیکن ژاپنی کالسکه کودکی را می راند. در لندن در یک کانال تلویزیونی زنی از رابطه جنسی خود با بکهام پرده بر می دارد. در هتلی در سوئیس زن جوانی پانصد دلار می پردازد تا در تخت خوابی بخوابد که روماریو در آن خوابیده بوده است. در یک کانال تلویزیونی در انگلیس کانتونا فرانسوی گزارش می کند و در یک تبلیغ تلویزیونی هنری دست تکان می دهد. در ایران همه از پنالٹی مهار شده رونالدو توسط بیرون حرف می زنند. تلویزیون آن را بارها نشان می دهد و دکتر خیابانی گزارشگر چاق تلویزیونی در حالیکه اشک می ریزد، می گوید: «خداحافظ روسیه، خداحافظ پوتین، خداحافظ جام جهانی.»

آقای دکتر سلطانی فر وزیر ورزش و جوانان ایران گفته است که «با پرهیز از حاشیه و برنامه ریزی کامل در جام جهانی حاضر شدیم و پیروزی بر قهرمان آفریقا، تساوی با قهرمان اروپا و شکست در برابر قهرمان جهان چیزی از ارزش های ما کم نمی کند. برای اولین بار صاحب چهار امتیاز شدیم. برنامه ریزی خوب ما آرزوهای ملت ایران را محقق ساخت. مقام معظم رهبری بازی ها را از طریق تلویزیون تعقیب کردند و حتی بعد از شکست در برابر اسپانیا به تیم ایران که اسباب سربلندی را مهیا ساخته بودند تبریک فرستادند. این یک

ادامه مطلب نبرد دین با... از صفحه ۱۰

در بیست و هشت سالگی سه کتاب از او منتشر شده بود «سوسیال دموکراسی در آلمان»، «رساله ای در مبانی هندسه»، «فلسفه لایپ نیتس». عنوان این سه کتاب نمودار علاقه او است به سه رشته سیاست، ریاضیات و فلسفه که تا پایان عمر نود و هشت ساله او استوار باقی ماند. یکی از بزرگترین آثار راسل در ریاضی کتاب «اصول ریاضیات» نام دارد که آن را با همکاری فیلسوف انگلیسی آلفردو ایتهد در ۱۹۲۱ منتشر کرد.

راسل به نوعی نظام سوسیالیستی گرایش داشت که دولت در آن بر کوشش های اقتصادی نظارت نداشته باشد. وی پیش از آغاز جنگ جهانی اول و در تمامی مدت دوران آن با جنگ و تلاش های مربوط به آن به سختی مخالفت کرد و با دولت انگلستان به مبارزه ای آشتی ناپذیر پرداخت. در ۱۹۱۶ از استادی دانشگاه برکنار شد و به اتهام توهین به نیروهای مسلح پادشاهی به شش ماه زندان محکوم شد. کتاب مقدمه بر فلسفه ریاضی را در زندان نوشت. کتاب ها و مقاله هایی که از او تا پیش از پایان جنگ منتشر شدند عنوان شان چنین بود: «مقالات فلسفی»، «مسائل فلسفه»، «علم ما به عالم خارج» و «عرفان و منطق». پس از پایان جنگ جهانی اول به چین و روسیه سفر کرد. یک سال در پکن درس داد و در مسکو با لنین دیدار کرد. در بازگشت کتابی درباره چین و کتاب دیگری در مورد روسیه نوشت. از چین ستایش کرد اما نظام دیکتاتوری روسیه را کوبید. وی تا پایان زندگی شوروی را به دلیل روش های دیکتاتوری و دوری از دموکراسی نکوهش می کرد.

در ۱۹۳۸ به آمریکا سفر کرد و شش سال در آن کشور بود. در دانشگاه های شیکاگو، کالیفرنیا، نیویورک و پن سیلوانیا درس داد. در برخی از این دانشگاه ها مزاحمت هایی برایش پیش آوردند که کارگردانان آنها سیاست بازان و روحانیون بودند. سخنرانی های وی در یکی از درس ها

با عنوان تاریخ فلسفه غرب منتشر شد و همچنان بزرگی در دنیای فلسفه پدید آورد. در ۱۹۴۴ به انگلستان بازگشت و کرسی استادی را پس گرفت. در ۱۹۵۰ جایزه ادبی نوبل در ادبیات به او داده شد. آخرین کتاب فلسفی راسل «رشد فلسفی من» نام دارد. این کتاب در ۱۹۵۹ انتشار یافت و در واقع داستان زندگی علمی-فلسفی-روانی-فکری خود او است. راسل از حدود هفتاد سالگی به بعد به عنوان فیلسوفی مبارز و اندیشمندی انسان دوست در جهان پرآوازه بود. کتاب هایش به همه زبان های ملت های با فرهنگ ترجمه شده بودند. در کوشش های سیاسی-اجتماعی به او به عنوان رهبری حکیم یا خردمند می نگریستند. وی به نماد یا مظهر مبارزه با دیکتاتوری، ویرانگر سنت های ریاکارانه اخلاقی-دینی، کوبنده خرافات مذهب ها و بزرگترین پشتیبان حقیقت علمی و نظام دموکراسی تبدیل شده بود. راسل در جهان به عنوان خردمندی سنت شکن، فیلسوفی ضد دین، اندیشمندی آزادخواه و دانشمندی علمی-منطقی پرآوازه بود. نظرهای راسل درباره دین و مذهب، سیاست، اخلاق و زناشویی از دیدگاه روحانیان، سنت پرستان و شیادان جامعه تحمل ناپذیر بود. راسل در دوران جنگ ویتنام به رسواسازی دستگاه نظامی-صنعتی آمریکا پرداخت. جنایت های هراس انگیز آمریکا را در ویتنام به شدت محکوم کرد. با همکاری با سارتر فیلسوف مبارز فرانسه در دادگاهی نمادین یا سمبلیک آمریکا را به پای میز محاکمه کشانید و محکومش کرد. راسل نماینده وجدان بیدار مردم آزاده، ستمدیده و معترض سراسر جهان بود. تلاش های این دانشمند-فیلسوف مردمی در راه هواداری از اندیشه خلع سلاح جهانی و مخالفت با آزمایش های اتمی بعدها نتایج ارزشمندی به بار آورد. کتاب «نبرد دین با علم» به ایرانیان آزاده، میهن دوست و هوادار حکومت مردم تقدیم می شود.

ادامه مطلب افکار و اندیشه مولانا... از صفحه ۳۳

داستان این مواجهه و پی آمدها و مذاکرات این دو نفر و آتشی که از آن برخاست و همه چیز جلال الدین را بسوخت و از میانه دود آن عظمت وجود مولوی شکل گرفت. بسیار حیرت انگیز است که سراسر آن حائز کمال اهمیت و متضمن مسائل مختلف آموزشی و

روانشناسی و روانکوی است. شمس کوکبه و حشمت مولوی را دید. پیش رفت و از او پرسید که: «بایزید بسطامی بزرگتر است یا محمد(ص)؟» مولانا تعجب کرد و گفت چه جای پرسش است؟ محمد(ص) پیامبر است و آخرین آنها و دین او برتر از ادیان دیگر. بایزید را

ادامه مطلب تازه های پزشکی... از صفحه ۲۵

در دسترس بودن واکسن و هزینه آن شرکت های بیمه پزشکی مبلغ ۲۸۰ دلار هزینه این واکسن را قبول می کنند و بیماران فقط حق بیمه (co pay) خود را پرداخت می کنند. هزینه واکسن قدیمی (zslavax) مبلغ ۲۱۳ دلار می باشد. شرکت های بیمه مسئول بررسی پوشش بیمه افراد هستند و بیمه Medicare ممکن است مدت طولانی تری طول بکشد تا هزینه آن را پرداخت کند ولی همانند واکسن های دیگر هزینه آن را بخش Part-D پرداخت خواهد شد.

استفاده از واکسن shingrix تنها روش جلوگیری از این بیماری می باشد و نیاز به نسخه طبیب دارد. نه تنها این واکسن بلکه بطور کلی واکسن ها جلوی بیماری ها را گرفته، درد و رنج بیماری را کم می کنند و نیازی به بستری شدن در بیمارستان نیست و اغلب افراد مسن را از مرگ نجات می دهند. واکسن فقط برای کودکان نیست، تمام افراد باید با واکسن خود را از عفونت های ویروسی و میکروبی محافظت کنند. افراد می توانند این واکسن را در مطب پزشک خود، در بیمارستان ها، در کلینیک ها و حتی در داروخانه خود دریافت کنند.

ادامه مطلب سیر و سفری... از صفحه ۲۷

رابطه مستقیم با میزان خرد او دارد. سرنوشت انسان به خود او و خرد او وابسته است. در واقع این خرد است که تعیین کننده می باشد. تردیدی نیست که فردوسی یکتاپرست معتقد و مومنی بوده است ولی او پای کردگار جهان را در هر نیک و بدی به میان نمی کشد. ماورالطبیعه یا متافیزیک را به طور مستقیم در هر امری دخالت نمی دهد. اساس جهان را بر خرد استوار می داند که نخستین آفرینش است.

مولانا را که با تعلیم پدر و استادان شکل گرفته بود از قوه به فعل و به منصفه ظهور و بروز کشاند و همه چیز مولوی را به یغما برد و او را یگانه جهان کرد که شهرتی چون هومر در یونان و شکسپیر در انگلیس و گوته در آلمان و دانته در ایتالیا یافت و گوهر تابناک و نفیسی که شمس به مولوی اهدا کرد و ذرات وجود او را تابناک ساخت عشق بود.

بیماری shingle یک مشکل بزرگ برای بیمارانی است که سیستم ایمنی ضعیف دارند. افرادی که آلرژی نسبت به مواد به کار برده شده در این واکسن جدید نشان داده اند، نباید آن را دریافت کنند.

این واکسن جدید هنوز در خانم های حامله و شیرده مورد مطالعه دقیق قرار نگرفته است.

اثرات جانبی واکسن جدید

همانند همه واکسن ها، واکسن جدید (shingrix) هم دارای اثرات جانبی می باشد ولی هیچکدام تا به حال مسئله جدی وجود نیابده اند.

این واکسن هنگام تزریق ایجاد کمی درد می کند که می تواند تا ۳ روز ادامه یابد. قرمزی پوست، خارش و تورم محل تزریق گزارش شده است. در بعضی افراد سردرد، لرز و تب نیز دیده شده است که پس از چند روز از بین رفته اند. واکسن جدید (shingrix) به حدود ۱۷۰۰۰ نفر هنگام بررسی و مطالعه تزریق شده است ولی هنوز کارخانه سازنده آن مشغول مطالعه آن در سطح جهانی است و CDC آن را مرتباً بررسی می کند و نتایج آن را به اطلاع عموم می رساند.

خرد را و جان را همی سنجد اوی
در اندیشه سخته کی گنجد اوی
به هستیش باید که خستو شوی
ز گفتار بی کار یکسو شوی

هرچه که جز خرد است «هرآنچه که آفریده است» فرودست خرد است. از نقطه نظر و در دایره جهان بینی فردوسی «خرد برترین داده ایزد است» و در توضیح بیشتر آن چنین می فرماید:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد
ستایش خرد را به از راه داد
از دیدگاه فردوسی غم و شادی انسان

با او نمی توان مقایسه کرد. شمس پرسید پس چرا محمد می گوید «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» و بایزید می گوید «سبحانی ما اعظم شانی»؟ مولانا از این پرسش حیرت انگیز متعجب شد و از عاجز ماندن در جواب بیفتاد و مدحش شد. و چنین بود که از این برخورد اتفاقی و استمرار آن برقی درخشید و جهشی وصف ناپذیر آتش درونی و ذوق و شوق و شور درونی

ادامه مطلب بازدهمین جشنواره... از صفحه ۱۷

یک مراسم عروسی در بوشهر، «بدو رستم بدو» ساخته «حسین معلمی» که براساس داستان های شاهنامه است، «اینترنتشال» ساخته «علی زارع قناعت نوعی» که طنزست درباره هدف گرفتن کشورها توسط داعش، با پس زمینه یک سالن کنسرت، «آقای آهو» ساخته «مجتبی موسوی» طنزی به اشاره به ساکنان کشورهای اروپائی، «صبا» ساخته «نگین فراتش مهر» داستان دختر کوچکی که روزی در حول و حوش جنگ یک پرنده زخمی را پیدا می کند، «الفبا» ساخته «کیانوش عابدی» درباره ساکنان شهری که الفبای زندگی را گم کرده اند.

از فیلم های با اکران جدید قابل ذکر کوتاه می توان از: «شکار» ساخته «مسعود کازرونی» درباره دو ماهیگیر که در وسط دریا برایشان اتفاقی می افتد، «چشمه دریا» ساخته «امیر غلامی» با یک فیلمبرداری زیبا، «یک ایده ساده» ساخته «محمد رضا تهرانی» درباره خرید و فروش نوزادان، «خروجی» ساخته «محمد نجاریان دریانی» از فرانسه که داستان یک متصدی گیشه مجاور فرودگاه است که آرزو دارد به خارج برود، «خیلی نزدیک» ساخته و با شرکت بازیگر ایرانی آمریکایی «املی اوپراین» درباره یک زوج جوان در دهه پنجاه آمریکا، «باگ» ساخته «کیوان محسنی» براساس یک ماجرای واقعی درباره یک گروه کلاهبردار در منطقه فارس که سرمایه افراد بسیاری را به باد فنا دادند، «او» ساخته «پیام حسینی» درباره زن و مرد پیری که تنها فرزند سربازشان در حادثه ای کشته می شود ولی مرد نمی خواهد آرزوی بازگشت او را از همسرش منع کند. «پرورش دهنده عسل» ساخته «محمد طالبی» درباره خاطرات یک پدر و پسر با فیلمبرداری زیبایی از کوهپایه های ایران، «خیال» ساخته «جوسایمنز» از انگلیس، داستان یک پناهجوی ایرانی که در یک ماشین شویی مشغول کار است تا اینکه روزی رئیس جدیدش برای شستن ماشینش به آنجا می آید. «زیستن» ساخته «پیام شاد نیا» درباره مادری که برای تامین مخارج معالجه کودک بیمارش تن به کارهای سخت می دهد... را می توان نام برد.

برای اطلاعات بیشتر از کلیه برنامه های جشنواره، به تارنمای آن مراجعه نمایید.

www.IranianFilmFestival.org

ادامه مطلب سر... از صفحه ۳۲

صائب چو سرو و بید ز بی حاصلی مدام
در باغ روزگار خجالت کشیده ایم
قد نهال خم از بار منت ثمر است
ثمر قبول مکن سرو این گلستان باش
و مضمونی مشابه از جامی در هفت اورنگ
که در آن بار به غم و غصه اشاره دارد:

بگفتا خم چرا شد سرو نازت؟

بگفت از بار هجر جانگدازت
سرو در زمره درختان خزان ناپذیر و
همیشه بهار است، با سه بیت از صائب:

چون سرو در مقام رضا ایستاده ام
آسوده خاطر م ز بهار و خزان خویش
تا داشتیم چون سرو یک پیرهن در این باغ
از گرم و سرد عالم پروا نبود ما را
بر نمی آیم به رنگی هر زمان چون نوبهار
سرو آزادم که دائم یک قبا باشد مرا

در ابیات بالا، سرو از یک سو به اعتبار فقر و بی نیازی و رهایی از بار منت و فراغت از منت بار و از سوی دیگر به دلیل سرسبزی مدام و ایستادگی در مقابل خزان آزاد خوانده شده است و همان طور که گذشت این آزادگی مضمون اشعار بسیار قرار گرفته که طی قرون متمادی سرمشق وارستگی و بی نیازی و ترک علائق دنیوی بوده است. به علاوه، سرو آزاد و آزادی سرو در تقابل با بندگی عاشق و در بند بودن او سبب شده تا مضامین دیگری پدید آید، با دو بیت از عبید و محتشم کاشانی:

بگیر دست بتی وز زمانه دست بدار
غلام سروقدی باش و از جهان آزاد
قدت به سرو آزاد تشریف بندی داد
این جامه بر قد او ترسم دراز باشد
تشریف = خلعت، جامه اعطایی. (سرو آزاد در برابر قامت تو بنده ای بیش نیست، و شاید این بندگی نیز از سر او زیاد باشد.) در دو بیت زیر از خواجهی کرمانی، سرو از عزت و شرف بندی به مرتبه آزادی می رسد:

سرو را بیاید از در او نام بندی
آزاد گردد از چمن و طرف جویبار
سرو آزاد پیش بالایت
راستی را چو بندگان برپاست
برپاست = برپا ایستاده است، حاضر به خدمت است.

صائب و انوری در دو بیت زیر سرو را سرفراز و آزاد و نی بندند را کمر بسته برای خدمت دانسته اند:

سرو آزاد ار قبول بندی یابد ز تو
پای تا سر هم در آن ساعت کمر بندد چو نی
چون سرو اگر چنانکه سرفرازیت هواست
چون نی به قصد بی سرو پایان کمر میند
هوا = هوس، آرزو. بی سرو یا = مشخصه
نی بی سروته، آدم بی هویت. نی به معنای
قلم می تواند در مدح و خدمت فرومایگان
باشد. (ارام راور)

چون سرو روانی ای سمنبر
از سرو نخورده هیچ کس بر
و از آنجا که «هر درخت را که بالطبع میوه
ندهد آزاد خوانند... سرو را آزاد و آزادی
را صفت سرو دانسته اند.» در گلستان
سعدی آمده که «حکیمی را پرسیدند
چندین درخت نامور که خدای تعالی
آفریده است همه میوه دار یکی را آزاد
نخوانده اند مگر سرو را که ثمری ندارد،
در این چه حکمت است؟ گفت هریک را
دخلی معین است به وقتی معلوم، و گهی
تازه اند و گاه پژمرده و سرو را هیچ ثمری
نیست و همه وقت تازه است و این صفت
آزادگان است.» سعدی در چهار بیت
زیر بی پروا بودن و تهی دستی سرو را
مضمون آزادی آن قرار داده است:

گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم
ورت ز دست نباید چو سرو باش آزاد
به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری
جواب داد که آزادگان تهی دستند
عجب در زرخندان آن دل فریب

که هرگز نبوده است بر سرو سبب
بر سرو قامت گل و بادام روی و چشم
نشینده ام که سرو چنین آورد بری
در بیت بالا، گل و بادام به ترتیب شنبه به
روی و چشم هستند و «بر» به معنای ثمر
و میوه به بر و آغوش هم اشاره دارد.
سه بیت زیر از سیف فرغانی، مسعود
لنبنانی اصفهانی و فروغی بسطامی به
بی ثمری و آزادی سرو اشاره دارند:

نبود به هیچ باغ چو تو سرو میوه دار
باغ ار بهشت باشد و رضوان کدیورش
کدیور = صاحب خانه. (کد = خانه، مانند کدبانو)
اگر ندارم سیم شکوفه نیست عجب
که سرو نیز ز آزادگان و بی درم است
سیم = نقره. درم = پول نقره، کنایه از
شکوفه سفید که سرو فاقد آن است.

سرو آزاد شد آن دم که ثمر هیچ نداد
بی ثمر شو که ثمرهاست در این بی ثمری
صائب در چهار بیت زیر مضمون بی پروا بودن
و بی حاصلی سرو را آورده است:

هر دم چو تاک بار درختی نمی شویم
چون سرو بسته ایم به دل بار خویش را
بار = (در مصرع اول) سربار، انگل. (در
مصرع دوم) ثمر. بار دل به غم و غصه،
میوه قلبی شکل در بعضی گونه های سرو،
و ماندگاری میوه سرو و جدا نشدن آن از
درخت اشاره دارد.

چون سرو گذشتم ز ثمر تا شوم آزاد
صد سلسله از برگ نهادند به پیام
سلسله = زنجیر، با اشاره به صدها شاخ
و برگ کوتاه و کوچک که بدنه سرو را تا
پایین ساق می پوشاند.

ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

بعد که از استخر بیرون آمدم دیدم کیف پولم هست ولی پولی داخل آن نیست.» از او پرسیدم: «چقدر بوده؟» گفت: «حدود ۲۰۰۰ پوند.» گفتم: «پاسپورتت کجاست؟» گفت: «داخل اتاق توی هتل.» پرسیدم: «چرا پول هایت را توی اتاق نگذاشتی؟» گفت: «می خواستم بروم بیرون و خرید کنم.» گفتم: «معمولا در ایران پول باید به ریال بدهی.» گفت: «می خواستم تبدیل کنم.» گفتم: «چرا در هتل تبدیل نمی کنی؟» گفت: «بیرون از هتل ارزانتر است.» گفتم: «معمولا پول و کیف پول را به همراه پاسپورت یا در صندوق داخل اتاق می گذارند یا تحویل به دفتر هتل میدهند. شما چرا این کار را نکردی؟» گفت: «من فکر می کردم در هتل آنقدر امنیت هست که کسی دزدی نکند.» لطفی ساکت نشسته بود و چیزی از انگلیسی آبکی من نمی فهمید. برایش توضیح دادم که این مرد انگلیسی میگه که تو پول از توی کیفش که دم استخر بوده برداشته ای.» لطفی با آن لهجه غلیظ گفت: «جناب سروان یعنی من دزددم؟! یعنی بی شرفم?!»

صدایش بم بود، مثل این که بلندگوئی در گلو دارد. به او گفتم: «اولا بلند حرف زن، ثانيا فقط بگو من خبری ندارم.» در این فاصله خبرنگار حوادث اطلاعات که نام کوچکش خلیل بود به همراه عکاس می خواست بیاید و این سوژه جالب را هر چه زودتر در روزنامه چاپ کند. اما من نمی خواستم و اجازه ورود به اتاق شعبه ۸ را نمی دادم، چرا که معمولا خبرنگارها خبر را چرب تر کرده و چیزی هم از خودشان به آن اضافه می کردند. در این فاصله با مدیر هتل تماس گرفتم و او گفت: این آقا همیشه لباسش را در اتاقش در می آورده و با لباس شنا کنار استخر می رفته و این بار نمی دانم چرا با کیف پولش کنار استخر آمده و از طرفی اگر در کنار استخر بخواهد مشروب بخرد به حساب اتاقش می گذارند و نمیدانم چرا با کیف پول کنار استخر آمده.» برای لطفی توضیح دادم که «باید حرف بزنی وگرنه می فرستمت زندان.» گفت: «آخه جناب سروان نمی شه.» گفتم: «چرا میشه، حرف بزنی، برایم توضیح بده.» اما لطفی به هیچ وجه حاضر نبود حرف بزند. گفتم: «لطفی تو را زندان می فرستم.» گفت: «باشه بفرستید ولی من بیگناهم.» مرد انگلیسی داشت هاج و واج به بحث ما نگاه می کرد و خیلی هم عصبانی به نظر می رسید.

گفتم: «نکنه لطفی تو هم از طایفه اسماعیل قریون هستی و خ... دار زمین میزنی.» لطفی گفت: «جناب سروان منظورت چیه؟» گفتم: «منظورم این است که نکند اون کاره هستی یعنی بچه بازی.» رنگ از رخ لطفی پرید و صدایش شروع به لرزیدن کرد گفت: «جناب سروان خجالت بکش. من این کاره نیستم. من غیرت دارم. من خجالت می کشم.» به او گفتم: «پس چرا این انگلیسی یقه تو را گرفته.» گفت: «نمی دانم.» من که مطمئن بودم مسئله دیگری در جریان است ناچار به مرد انگلیسی گفتم: «شما به هتل برگردید و من مجبورم این مرد را به زندان بفرستم تا بگوید پول شما را چه کرده.» و مرد انگلیسی را به هتل برگرداندم.

برای اینکه لطفی حرف بزند گفتم: «آقای لطفی طبق قانون می توانم تو را ۲۴ ساعت به زندان زیر آگاهی بفرستم تا تکلیف معلوم شود و از طرفی قاضی مقیم آگاهی نیز حضور ندارد باید فردا پرونده را به نظر قاضی (منظورم دادیار مقیم آگاهی) ببریم.» از لطفی بازرسی بدنی و صورت مجلس کردیم و با کوچکترین پاسبان شعبه که وزن او به اندازه دو تا دست لطفی نبود فرستادیم به زندان. جالب اینکه پاسبان وقتی می خواست به لطفی دستبند بزند حتی حلقه باز شده دستبند کوچکتر از مچ دست او بود و این مرد با آن هیکل درشت عین موم نرم بود و هیچگونه اعتراضی نکرد.

هنوز یکی دو ساعت از بازداشت لطفی نگذشته بود که مدیر هتل زنگ زد و گفت که این مرد انگلیسی می خواهد با شما صحبت کند. گوشی را داد به او و او گفت: «من پولم را پیدا کرده ام.» در فکرم بود که داستان مسئله سرعت نیست. بلافاصله لطفی رابه شعبه برگرداندم و به او گفتم: «آقای لطفی راستش را بگو. حالا که هیچکس اینجا نیست و اداره تعطیل شده.» گفت: «جناب سروان اگر پیش خودتان می ماند و توی پرونده نمی نویسی بگم.» قلم و کاغذ را کنار گذاشتم گفتم: «بگو.» لطفی گفت: «راستش را بخواهید او مرا به اتاقش می خواست ببرد. من گفتم ما حق نداریم وارد اتاق مهمان بشویم. درکنار استخر هم او شروع کرد به دست زدن به تن و بدن من. او را هل دادم. خیلی ناراحت شد و بعد رفت به مدیر هتل گفت پولم گم شده و مرا معرفی کرد که پولش را برداشته ام.» گفتم: «چرا از اول نگفتی؟!» گفت: «والله جناب سروان ما

ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۴

هنگامی که در روز سوم نوامبر خواستیم حرکت کنیم، آقای سفیر که دیدم در اثر بیماری بسیار ضعیف شده ام دستور داد تا مرا در کجاوه بر روی شترسوار کردند. کجاوه مانند قفس بزرگی است. هر شتر دو کجاوه را حمل می کند که بر طرفین آن بسته شده اند. برای اینکه انسان در کجاوه اندکی راحت باشد باید به شیوه شرقیان به چهار زانو نشستن عادت کند و چون من عادت نداشتم، نمی توانستم در وضع راحتی قرار بگیرم.

ادامه مطلب نوشخند و پوزخند... از صفحه ۱۷

با خشم مرا به کناری زد و جوابم را نداد. گریه کنان گفتم: «استاد، من بهترین شاگرد شما بودم، من تنها کسی بودم که از شما نمره ۱۳ گرفتم. چه خطائی از این شاگرد کوچکتان سرزده؟!»

خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت: «احمق من نمره سیزده را برای حماقتت به تو دادم. اگر قرار بود که تمام احمق ها به جمع آوری ثروت بپردازند پس تکلیف عاقلان چه می شد؟ آنها کی فرصت پول به دست آوردن پیدا می کردند؟» از این جواب چنان تکان خوردم که از

ادامه مطلب یادداشت های بی تاریخ... از صفحه ۲۰

پدرخواندن مرا برید و گفت: «ملک نه ملک.» دوباره خواندم: «بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام داده گرفت.» پدر دوباره گفت: «ملک نه ملک. بخوان.» خواندم: «بیچاره درحالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت.» پسر گفتم ملک نه ملک.

– بیچاره در حالت نومیدی به زبانی که داشت ملک را دشنام دادن گرفت.

حرکت دست پدر که با یادبزن حصیری خود را باد می زد یک لحظه متوقف شد.

غیرت داریم، ناموس داریم. آنکه شما در فیلم دانی جان دیده اید فیلم است. ما نه این کاره ایم و نه آن کاره.»

گفتم: «اگر آزادت کنم قول میدهی سراغ مرد انگلیسی نری؟» گفت: «من از همان فیلم که بازی کرده ام فهمیدم انگلیسی ها برای مردم می توانند کلک سوار کنند و دیگر دور و بر هیچ انگلیسی نمی گردم.» با لطفی دست دادم و گفتم: «آزادی برو.» لطفی خنده بلندی کرد و با من دست داد

ادامه مطلب هیچوقت دیر نیست... از صفحه ۳۹

می باشد! بله این واقعیت باعث بیداری و التیام این خانم شد. انسانی بدون عقده و کمبود، خوشحال و متعادل هرگز نمی تواند با احساسات دیگران، چه مرد و چه زن، بازی کند و فریبکار باشد و یک دفعه از عشق و عاشقی با بیرحمی جواب چراها و سئوال های دیگری را ندهد و بدون صحبت باز و نتیجه گیری و شهادت بطور ناگهانی ناپدید شود. متأسفانه این مسائل باعث غمگینی طرف مقابل می شود و او باید بفهمد که وی مقصر نیست بلکه اشتباه کرده که طرف را نشناخته هرچند که ثابت شده که عشق در بعضی موارد دست خود طرف نیست. عشقی که یک طرفه باشد کوتاه تر و بالاخره از بین رفتنی خواهد بود و این در واقع نقطه مثبت این رابطه بوده که ایشان از دست مرد فریبکار و دروغینی راحت شوند که فقط قصد هوسبازی و تنوع را در سر داشته است. این خانم متوجه شد که این مرد از درون مرد غمگینی است که خالی و مسلمانا زندگی پوچ دروغینی که برای خود ساخته خوشحال نیست. هوسبازی و فریب بیشتر از هر کسی، خود شخص را بی حس و بی احساس از احساسات زیبا و واقعی زندگی می کند.

این خانم توانست تا خود را بخشد که این علائم را در این مرد ندیده بود. همچنین این مرد را بخشد که چنین موجود ضعیف و دور از احساس واقعی است، و این تجربه را قبول کرد که باعث قوی تر شدن خودش و خوشحالی واقعی شد. خوشحالی که بستگی به رفتار کسی با او ندارد و از درون خودش ریشه می گیرد. او فهمید که حتی برای آن شخص احساس ترحم هم دارد. انرژی حاصل از سرخوردگی و عشق یک طرفه را تبدیل به تجربه ای تلخ و شیرین کرد. در نتیجه از هر انسانی باید به حد ظرفیت ها و مقدار درک و احساسش توقع داشته باشیم. بعضی از انسان ها را خودمان بزرگ می کنیم و خودمان از آنها قهرمانانی می سازیم که وجود واقعی ندارند و فقط بخاطر دلخوشی خودمان از آنها بت می سازیم.

به امید روزی که همه مهربان به مانند آفتاب، روراست و پرحقیقت مثل آسمان، محکم و خالص مانند آهن ولی انعطاف انگیز به مانند طلا باشیم. جاری و شفاف به مانند جویبار و یا پایدار و عمیق مثل دریا. چرا که اگر در یک جا بمانیم، نه جاری باشیم و نه پر عمق، مانند مرداب می شویم. با عشق شما را به خدا و یا هستی و باورتان می سپارم و تا ماه بعد روزگاری پر از بهترین ها را آرزو می کنم.

مهمترین مسئله این است که این خانم بالاخره متوجه شد که او نباید یک قربانی باشد و به اشتباهات خود نیز پی برد. با بازکردن مسائل بین آنها و کارهای انجام شده در این رابطه، متوجه شد که مسئولیتش نسبت به خود چه بوده و از تنفر و احساس بد خود چگونه باید بکاهد که التیام پیدا کند. همچنین تقصیر او نبوده که از بد حادثه، قلب خود را یکباره به روی انسانی بازیگر، نامتعادل و هوسباز، مادی و پر از ترس باز کرده و حرف های او و دام های مخصوص به او را باور کرده و جدی گرفته. او اجازه داده بود که باوجود دیدن علامت های بسیار بد و زیادی که این شخص به او داده بود (دروغگوئی، ضد و نقیض بودن حرف ها و رفتارها، گم شدن های بسیار در رابطه و ناگهان و بدون توضیحی ناپدید شدن در شبها و روزها...) چشم هایش را بسته و خود را گول زده و فقط به حرفهای عاشقانه و رابطه فیزیکی آنها دلخوش باشد و به اصطلاح به میل خود، خود را به دست احساس گرم و عشقی را که به او داشته بسیاری. این خانم که از هر نظر کامل و برازنده بود و به قول خودش خیلی ها آرزوی توجه و یا مهر و محبت او را داشتند. اعصابش خراب بود که چرا عاشق و بازیچه یک بازیگر تو خالی و دروغگو شده است!

اول ارزیابی کردیم که آیا این فقط احساس فیزیکی است، یا روحی و یا هر دو. چرا او نمی تواند این مرد را فراموش کند و به خاطر او غرور و شخصیت خود را زیر پا گذاشته و گدایی محبت او را دارد؟ بعد از چندین جلسه متوجه شدیم که احساس این خانم واقعا عشق بوده، عشقی پاک و بی شایبه. احساس سرخوردگی او این بود که چرا با این همه صفات عالی ظاهری و درونی وی چگونه این مرد دروغین را باور کرده و به حرف های او ارجح و احترام گذاشته و حرکات رمانتیک و ابراز احساسات دروغین او را مانند شعرهای عاشقانه جدی گرفته و به او دل بسته. او می دانست که شخص مورد نظر سرش به اشخاص دیگر و کارهای پشت پرده گرم است ولی چون می خواست عاشق بماند و احساسات بالا و پایین عشق را تجربه کند (حتی به قیمت یک عشق یک طرفه) خودش را گول زده و در این رابطه یک طرفه مانده بود تا زمانی که متوجه شد که این عشق یک فریبی بود که اثرهای سوء رویش می گذاشت و کم کم شخصیت خود را داشت می باخت... آن وقت بود که به من مراجعه کرد.

متوجه باشیم که در این ماجرا، قربانی واقعی زندگانی آن مرد فریبکار و بوالهوس

ادامه مطلب پیام زرتشت... از صفحه ۴

یاران زرتشت

به سخنان وی آشنایی بسیار نزدیک نداشته و از روی فهمیدن و در یافتن و پی بردن به ژرفا و عمق آن در درجه دوم جای می گرفتند. ما آنان را «انجمنیان» برگردانده ایم زیرا «برزن» را می توان انجمن گفت. گروه سوم «اریمن - Airyaman» یا «آریا منش» بود. دراوستا و سنسکرت این نام برای دوست آمده است و همچنین در یسن ۴۰-۴- بجای این واژه «هخمن - Hakhman» آمده که چم آن نیز دوست و دوستی و همبستگی می باشد و پیدا است که اینان از پیروانی بودند که از دور به وی گرویده بودند و در سراسر کشور پراکنده بودند. در یک جای (۵۴-۱) همه یاران و پیروان خود را اریمن می خوانند. ما نیز آنان را «دوستان» می گوئیم. نا گفته نماند این درجه بندی یاران تنها مینوی بود و هیچگونه بستگی به رده های مردم که سپسها روش استواری و شکل ثابتی برای خودگرفت، نداشت. ما باز هم در این باره سخن خواهیم داشت. از پیشینیان، زرتشت تنها نامی که می برد، از جمشید است و اشاره ای به گناه خود پرستی وی می کند.

ارامه در ماه آئینه

ادامه مطلب ایران شناسی ایران دوست... از صفحه ۷

براون می گوید: ... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم ولی مردم با ما مثل مفسدین که شایسته حبس و طرد باشند رفتار می کنند... تمام ملل باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم با هم بردار گردند. روابط دوستی و اتحاد ما بین فرزندان انسان مستحکم شود و اختلافات مذهبی و نزاع قومی از میان برخیزد و «صلح اکبر» برقرار شود... مگر همین نیست که حضرت عیسی خبر داده است... این نزاع ها و جنگ ها و اختلافات باید تمام شود و صلح و صفا برقرار شود...»^(۵)

براون به تعریض در حاشیه این حرف های آرمان خواهانه بهاء الله می گوید: «بهاء الله در حالی از صلح و صفا بین ملت ها حرف می زند که نمی تواند با بردار ناتنی خود صلح کند!»

براون پس از پنج روز اقامت در عکا در ۱۹ آوریل ۱۸۹۰ به کیمبریج باز می گردد. در فکر است که برای آگاهی هموطنان خود از افکار و احوال بابیه گزارشی تهیه کند، تا سرانجام تصمیم می گیرد «مقاله یک سیاح» نوشته عباس افندی پسر بهاء الله را ترجمه کند و با حواشی مفصل انتشار دهد.^(۶)

از یاران زرتشت، «شاه گشستاسب کیانی» بزرگترین پشتیبان او و آیین او بود. «فرشوشتر» و «جاماسب» که از نامداران خاندان «هوغو - Hvagva» بودند و شاید که برادر یکدیگر و از یاران و همکاران دلداده او بودند. گویا پس از در گذشت زرتشت، جاماسب راهبر پیروان گردید. خاندان «فریان - HFrayan» تورانی هم از یاران برجسته وی بود که نامش را می برد.

زرتشت یاران خود را بر سه گروه پخش می کند. نخستین گروه را «خیتو - Khaetva» می نامد و چم و معنی آن «خودمانی» یا خودمختار و آزاده است. آنان به اندازه ای به او نزدیک بودند که از خود وی گردیده بودند. آنان بودند که بیشتر از همه، سخنان وی را می فهمیدند و در می یافتند و در زندگانی خود به کار می بستند و راه راست خود را برگزیده آزاد شده بودند. ما آنان را آزادگان گفته ایم. گروه دوم «ورزن - Verezena» یا کسانی که در «برزن» بودند، می باشد. اینان کسانی بودند که چون اندکی از وی دور بودند،

براون از ۲۲ مارس تا ۴ آوریل ۱۸۹۰ را هر روز از بعدازظهر تا شامگاه با او می گذراند و اطلاعات زیادی از او می گیرد. به گفته براون صبح ازل در خصوص باب در کمال آزادی و صراحت سخن می گفت، اما همین که سخن به مسأله تفرقه بابیه می کشید ساکت و صامت می شد و حالش از آن گشادگی و آزادگی به گرفتگی و سکون بدل می شد.^(۷) براون چون وضع را چنین می بیند از ورود به این مقوله می پرهیزد. صبح ازل کسی بود که بسیاری از شخصیت های نهضت باب چون ملا حسین بشرویه ای، ملا شیخ علی سلیمان خان و قره العین را می شناخته و در بسیاری از حوادث حضور داشته و سرانجام باب او را به جانشینی خود برگزیده بود و به رغم این که از بردار ناتنی اش میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) چهارده سال کوچکتر و هنگام اعدام باب نوزده ساله بوده در جریان بسیاری از وقایع قرار داشته است. از این روست که براون در پی دیدار خود برای کشف حقیقت مکاتبه خود را با او ادامه می دهد. براون از دیدار با میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله)، توسط پسر بزرگتر او عباس افندی موسم به عبدالبهاء، یاد می کند که خطاب به

ادامه مطلب **گیله مرد... از صفحه ۳۴**

فرمایش که همگی مان را ریختند توی یک دیگ بزرگ پر آب و گذاشتند روی آتش. حالا نجوش کی بجوش. اگر بدانید چقدر درد مان آمد. هر چه جلز و لزر کردیم هیچکس گوشش به ناله های ما بدهکار نبود. جوشیدیم و جوشیدیم و پختیم. آنقدر جوشیدیم که رنگ مان قهوه ای شد. حالا اسم مان شده است مربا. فرنگی ها میگویند جم! گاهی ما را می گذارند توی یخچال. سرد مان می شود، میلریم. اما مگر کسی به فکر ما هم هست؟ خواهرم می گوید: «خوب شد گوسفند نشدیم آقا! اگر گوسفند شده بودیم سرمان را می بریدند و جشن می گرفتند و می گفتند عید است و به همدیگر تبریک می گفتند و خیال می کردند یک قدم به خدای شان نزدیک تر شده اند.» خدا را صد هزار مرتبه شکر که زرد آلو شدیم.

ادامه مطلب **خاطرات در گذر زمان... از صفحه ۱۵**

بنده او را خوشحال کند. همین کار را کردم. دسته گل نسبتاً بزرگی خریدم، با مسرت خاطر به سوی منزل رفتم و به قول آن آهنگ که میگه:

رفتم به دیدن او با یک عشق خدائی

با یک سید پر از گل در عین بی ریائی
خلاصه... برخلاف معمول زنگ در را فشردم و خانم درب را باز کردند و گفتند: «مگه کلید نداری؟!» و من گل ها را که پشت سرم قابم کرده بودم با یک ژست سینمائی به طرف او گرفتم، کلی خوشحال شد. گویا یک حرف محبت آمیز هم به زور از جگرم کنده شد و نثارش کردم! گل ها را از دست من گرفت. بوسه ای حواله ام کرد و فوراً به طرف تلفن پرید!

«فری» جون سلام، نمی دونی چی شده؟! آفتاب فردا از مغرب طلوع می کنه... گویا سمیناره اثر کرده، آقا شوهر ما یک دسته گل به چه بزرگی برای من آورده. و من با خرسندی نگاهش می کردم. ولی کم کم زوال تدریجی نشاط و سرور را در چهره اش می خواندم که مثل هاله ای درهم می پیچید و تبدیل به غم می شد.

پس از مدت کوتاهی تلفن را گذاشت و سراغ گل ها رفت! فکر کردم خدای ناکرده برای کسی اتفاق ناگواری افتاده، منتظر و میخکوب ایستادم! بله... آقائی که شما باشید، گل های اهدائی بنده را برداشت و با شدت و عصبانیت توی سطل آشغال انداخت و با صدای گرفته ای گفت: شوهر «فری» برایش یک انگشتر قیمتی خریده...!

همینکه اولین پیراهن زرد مان را پوشیدیم سر و کله آدم ها پیدا می شود. ما را از شاخه می چینند. یک گاز میزنند، می اندازند دور. بعضی ها هسته مان را در می آورند با سنگ و چکش می افتند به جان ما. حالا زن کی بزنا! که چه بشود؟ که مغزمان را در بیاورند بخورند. مثل اینکه خیال می کنند مغز ما مثل مغز خودشان است. البته اگر مغزی داشته باشند.

امسال تو وسط گرمای تابستان یک آقایی آمد بالای درخت و همه مان را چید. برادر ها و خواهر ها و پدر مادرمان را ریخت توی چند تا جعبه برد خانه اش. گفتیم: آخی... راحت شدیم ها!!... حالا اینجا چند روز استراحت می کنیم تا ببینیم چه پیش میاید، دسته کم کمتر از دست بچه ها سنگ می خوریم. بعدش هم میرویم پی کار و زندگی مان. اما چشم تان روز بد نبیند، نمی دانم فرمایش بود یا پس

با طرح هر سوالی من مجبور می شدم قدری در صندلی فرو بروم ولی خانم با گردنکشی و اشاره سر و انگشت مرا متوجه سمینارچی می کرد...!

آرزو می کردم دیگر سوالی از این مقوله مطرح نشود! اما جای دشمنان خالی، وقتی که سخنران فصول که می خواستم سر به تنش نباشد سوال کرد که: آیا سال روز ازدواج خودتان را به یاد می آورید؟ و می دانید که برای خانم تان چه روز مهمی است...!؟

نگاه همه حضار به طرف من که دیگر به صورت کاملاً افقی توی صندلی خوابیده بودم، برگشت و ناگاه متوجه شدم که همه ایستادند که مرا تماشا کنند چرا که خانم با طرح سوال آخر بلند شده و به طرف من آمده بود و با اشاره دست توجه من را به نطق وامانده جلسه معطوف می کرد... قبل از ختم جلسه از سالن زدم بیرون و منتظر شدم و هر دو با اوقاتی تلخ تر از زهرمار، سمینار اصلاح خانواده را ترک کردیم!!

چند روزی گذشت. زندگی روال همیشگی را داشت. یک روز که سرکار بودم بی اختیار یاد سمینار افتادم، تصمیم گرفتم دست به کاری زنم که غصه سرآید... هدیه ای برای خانم بگیرم منتهی سابقه قبلی نداشتم که خانم ها اصولاً بعد از پالتو پوست و جواهرات آلات و اتومبیل بنز، از چه چیزهایی خوششان می آید؟! فکر کردم شاید یک شاخه و یا اصلاً یک دسته گل با توجه به بضاعت مزاجات

ادامه مطلب **عشق، هوس... از صفحه ۳۷**

کرد و هنوز احساس می کرد که نتوانسته حق مادری را درست بجا بیاورد. شب، فریدون به سامان گفت: «این نقشه ای را که آنجلا کشیده، فکر خوبیست و کلودیا کمتر آسیب می بیند و من از این قسمت از مشکلات فکری ام آسوده شدم و بیشتر می توانم به بخش های سخت پیش پام بیاورم.»

بامداد که برای رفتن به دانشکده بیرون آمدند، دیدند که کلودیا لباس مهمانی اش را به تن کرده و آرایش هم سرو صورتش را داده و رژ لب کمرنگی هم به لبش کشیده و خود را برای دلبری از کسانی که می خواهد پاهایشان را بشوید آماده نموده. کلاه گرد سفیدی که خود با کاموا بافته بود به سر داشت و موها و گوش هایش را پوشانده بود. شال گردن سفیدی هم بر دوش آویخته بود که وقتی از خانه بیرون می رود دور گردنش پیچید تا سرما اذیتش نکند. حتی پالتوی کرم رنگی را هم که تنش کرده بود خود با کاموا بافته بود. خوشحال و خندان از پسرانش استقبال کرد و دور میز نشاندشان و از نان بزرگی که برشته کرده بود در بشقاب هایشان گذاشت و کره و مربا و پنیر و یک لیوان آب آناناس هم کنار هر کدام چید و خود نشست و به تماشای خوردن آنها مشغول شد. هر کدام که آرام دست به خوراکی می بردند، فوراً می گفت: «بخور عزیزم - بخور. در ضمن، دیشب خودم رفتم و نشانی محل کار خانم مانوئلا را گرفتم و به آنجلا هم خبر دادم و امروز هم پس از رفتن شما، با آنجلا به خانه معلولین می رویم و به مریم مقدس کمک می کنیم.» فریدون دست دراز کرد و دست تپلی کلودیا را گرفت و به سمت خود کشید و بوسید. سامان هم نیم خیز شد و سرش را میان دو دست گرفت و به پیشانی و گونه اش بوسه داد. کلودیا غرق شادی شد و لذت را با صدای توگویی کلفتش به درون میکید.

بچه ها صبحانه شان را خوردند و برخاستند که راهی بشوند. کلودیا در مقابل هر کدامشان یک صلیب رسم کرد تا از آفت اهریمن ها در امان بمانند. وقتی بچه ها بیرون رفتند، کلودیا به همه ظروف خوراکی ها سرکشی کرد تا مطمئن شود که همه چیز برای غروب و شام، آماده و بدون نقص هستند. درب خانه را قفل کرد و به سمت سبزی فروشی آنجلا براه افتاد. با احتیاط قدم بر میداشت تا ناگهان لیز نخورد. آنجلا همه سفارش های لازم را به شوهرش کرد و با کلودیا به سمت ایستگاه اتوبوس روانه شدند.

چندین بار که با من گپ می زد و از آن محل برایم تعریف می کرد، از من خواسته که هر وقت که از دستم بر بیاید، به محل کارش بروم و به او کمک کنم. همیشه تاکید دارد که البته در آن کار، سودی و دستمزدی نیست اما تا دلت بخواهد لذت هست و از خود راضی شدن و وقتی شب خسته و مانده به خانه می رسی، انباری از رضایت از نیکو کاری در دلت پر کرده ای. همه در آنجا به تو به عنوان یک مادر نگاه می کنند.»

آنجلا فلجان قهوه را که در دست داشت روی نعلبکی گذاشت و گفت: «کلودیا، من هیچوقت به این موضوع فکر نکرده بودم اما الان ناگهان به فکر رسید که اگر تو هم حاضر باشی با من بیایی، هر چند وقت یکبار سری به آنجا بزیم و به خانم مانوئلا کمک کنیم و در ضمن کاری هم برای گوسفندان خداوند انجام دهیم.» کلودیا که فکر نبودن فریدون و سامان دیوانه اش کرده بود، برقی در دلش زده شد و گفت: «چه خوب. آنجلا اگر مایل باشی همین فردا به آنجا برویم.» آنجلا گفت: «بله من که دوست دارم اما نشانی اش را نمی دانم. اگر امروز شانس بیاورم و خانم مانوئلا را ببینم، حتماً نشانی اش را خواهم گرفت و فردا به اتفاق به محل کارش خواهیم رفت.» کلودیا گفت: «نشانی خانه اش را که میدانیم. یکی از ما امشب به در خانه اش برویم و نشانی را بگیریم و در ضمن به اطلاعات هم برسانیم که فردا به آنجا میرویم تا در جریان باشد و به جایی دیگری نرود.» از این فکر بکری که کرده بودند خرسند و راضی بودند و کلودیا در دلش شروع به نذر کردن نمود که ای مریم مقدس من برای گوسفندان پسرتم همچون خادم، خدمت خواهم کرد و در عوض کار پسرانم را طوری درست کن که مجبور نباشند مرا ترک کنند.

غروب که سامان و فریدون رسیدند، کلودیا با شوق تمام جلو دوید و پس از بغل کردن و بوسیدنشان، با هیجان آنچه که میان آنجلا و او گذشته بود را برایشان تعریف کرد و آنها هم وقتی پس از مدتی خوشحالی را در چهره مهربان او می دیدند، براستی خوشحال و خندان شده بودند و خودشان هم شروع به خیال بافی کردند و نقشه های دیگر کشیدند که در آن مرکز چه کارهایی را می تواند انجام دهد. کلودیا مَمَر در آمدش یکی حقوق بازنشستگی و حقوق شوهر متوفایش بود و مقداری هم از اجاره ای که از فریدون و سامان می گرفت که همه را با مهربانی تمام، خرج خودشان می

Construction Accident



Caroline Nasseri
Accident Lawyer

Construction site occupations are one of the most dangerous jobs that an American can have. The catastrophic accidents that can take place may lead to life-changing injuries such as brain injuries and amputations. A se-

vere accident can result from one small negligent or careless action of just one individual. Whether that individual was another construction worker or an employer, our firm can help you pursue just compensation for your injuries.

Common Causes of Construction Accidents

Although there are many ways that a construction accident can occur, some of the most common incidents involve:

- ◆ Failure to safely prepare the ground for safe erection of scaffolding.
- ◆ Defective manufacturing or incorrect installation of equipment

- ◆ Negligent supervisor or subcontractor on the construction site.
- ◆ Improper training of construction workers.
- ◆ Failure to follow correct safety precautions and procedures.
- ◆ Construction vehicle equipment maintenance.

No matter what the cause of

the construction accident, it is important to obtain hard-hitting legal assistance from our firm. Our firm can help



you prepare for the claims process and can protect your rights through each step. Our founding attorney has more

than 25 years of experience assisting clients like you. We can help you file a personal injury claim if you are suffering physical harm or a wrongful death claim if your loved one was killed on the construction site. If the incident was caused by the negligence

of another individual, we can help you obtain just compensation, contact us today! We offer a free

case evaluation to help you gain a better understanding of your case and the available options.

Continued from Page 60 Trouble losing....

But these interventions can produce mixed results: some individuals see the pounds fall off, while others find it much more challenging. The new study may have uncovered one explanation for the latter.

Higher LOX levels in people who are obese

For their study, Dr. Kos and colleagues analyzed samples of abdominal fat tissue that had been taken from obese individuals before they underwent weight loss surgery.

Compared with abdominal fat tissue samples of leaner subjects, the analysis revealed that the fat tissue of obese people had greater expression of the LOX molecule, which is a cause of fat tissue fibrosis.

On further investigation, the researchers found that the increase in LOX expression was driven by an increase in oxygen deprivation and inflammation in fat cells, which occurs when fat cells become larger.

The scientists explain that when fat cells undergo this type of stress, they lose their ability to

store excess calories. As a result, these calories become stored as fat around important organs, such as the liver and heart, and this is associated with numerous health problems, including heart disease and type 2 diabetes.

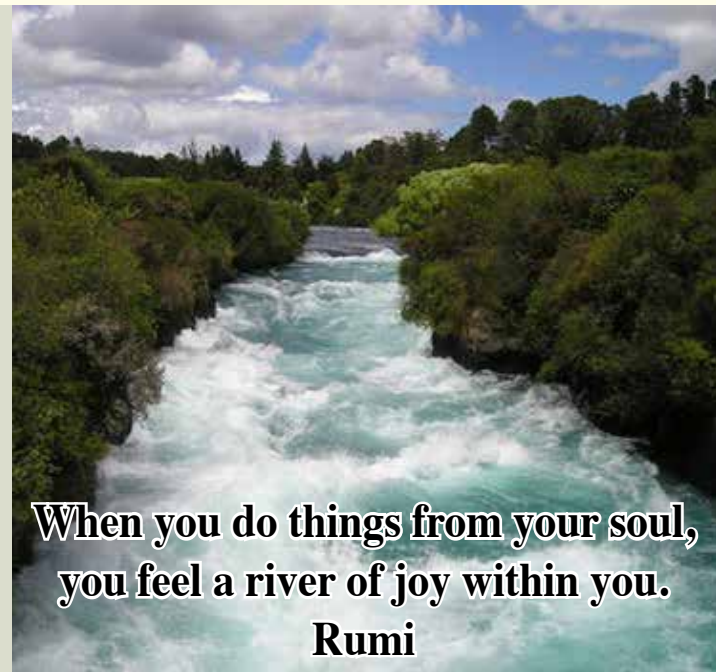
Unfortunately, studies have shown that fat tissue fibrosis can make it harder for individuals to lose weight. "But this does not mean that scarring makes weight loss impossible," Dr. Kos emphasizes.

"Adding some regular activity to a somewhat reduced energy intake for a longer period makes weight loss possible and helps the fat tissue not to become further overworked," she continues. "We know that doing this improves our blood sugar and is key in the management of diabetes."

'We need to look after our fat'

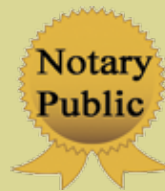
What is more, the team's findings indicate that targeting the LOX molecule could be one way to prevent fat cell fibrosis and possibly make weight loss easier, but more studies are needed to confirm this theory.

Dr. Kos notes that further research is also needed in order to identify other ways to prevent fat tissue fi-



**When you do things from your soul,
you feel a river of joy within you.**

Rumi



(408) 909-9060

By Appointment Only

brosis. In the meantime, she says that increasing our physical activity could help.

"There is evidence that once fat tissue becomes scarred, despite weight loss, it may not recover fully," she says. "We need to look after our fat tissue which can

cease to cope if it is overworked when being forced to absorb more and more calories."

"As a clinician," Dr. Kos concludes, "I would advise exercise or at least a 'walk' after a meal which can make a great difference to our metabolic health."

Iranian families share stories on 'devastating' impact of US sanctions

More than 80 million ordinary citizens feeling the pinch as rial tumbles, food prices and rent soar and supplies of vital imported medicines begin to run out.

Meisam, an Iranian-American doctor, is growing increasingly concerned about her elderly grandmother in Iran, who has leukaemia.

followed through on a campaign trail promise to pull out of the Iran nuclear deal. A new round is due in November.

The landmark President Barack



“As a physician who treats patients like this daily in the United States I feel guilty that I am helpless to take care of a loved family member back home,” she said.

“She has been unable to get a hold of her chemotherapy drugs. None of the pharmacies are carrying it or have a supply more than a few days or a few weeks.”

Meisam’s family, with the help of her grandmother’s oncologist, are searching for new suppliers who may be able to import the medicines, but as US sanctions start to bite, they don’t know what will be possible.

“Sanctions hurt ordinary people on the streets and do not inflict pain at all whatsoever on the government,” Meisam added.

“How is withholding chemotherapy from my 80-year-old grandmother helpful to anyone’s objective?”

In the past few weeks, international companies have begun to pull out of Iran after threats from Donald Trump that businesses must choose between trade with Tehran or trade with the US.

The first round of “snapback” US sanctions came into effect at the beginning of August after Trump

Obama-era legislation lifted crippling sanctions on the Iranian economy in return for curbs on Iran’s nuclear programme. While the UK, France, Germany, China and Russia – the other signatories of the 2015 nuclear deal – have all agreed to abide by the terms of the agreement, the Trump administration has yet to set out in full its hardline policy on Iran.

In the interim, for ordinary Iranians, the brief hope that followed the implementation of the nuclear accord has evaporated and many are now fearful for the future.

The Iranian government can no longer purchase US bank notes, which has sent the already fragile rial tumbling, exacerbated Iran’s housing affordability crisis and caused food prices to rocket. A travel ban imposed last year has cut off millions of diaspora families.

Imported medicines are increasingly hard to come by; jobs in Iran’s graphite, coal and metal processing industries are on the line; and air travel has become more expensive and difficult as international carriers phase out flights. British Airways an-

nounced its London-Tehran flight, popular with dual nationality families and adventurous tourists over the last few years, would end in September.

The Iranian currency has already lost half of its value since April this year, leading to street protests in several Iranian cities over the cost of living and government corruption.

Speaking from Israel, John Bolton, the US national security adviser, said the reimposition of sanctions has already proven more successful than expected.

“Let me be clear, the reimposition of the sanctions, we think, is already having a significant effect on Iran’s economy and on, really, popular opinion inside Iran,” he told Reuters.

Iranian officials have taken a defiant stance to the Trump administration’s move: the head of the powerful Revolutionary Guards said the sanctions amount to “psychological warfare”.

Despite the souring of relations, however, many analysts do not see the renewed Washington-Tehran hostilities escalating.

“On the Iranian side, the mindset from both more pragmatist and hardline politicians is that the

Trump administration is so unpredictable it may be better to wait out his term and hope he doesn’t get re-elected, rather than rise to any bait,” Dr Sanam Vakil, an associate fellow at Chatham House in London, previously told The Independent.

For Iranian families, however, Mr Trump’s tenure is already changing lives for the worse.

Mary, a US citizen who left Iran in 1981, said she still has nightmares of the old travel sanctions, which meant she never got the chance to see her father in person before he died.

She works two jobs to help support her sister in Iran, who has a brain-damaged son.

Mary is adamant that US sanctions prevented her nephew from receiving better care after a car accident, and is bracing herself for the impact of new sanctions on his treatment.

“I am furious with all that’s going on and scared for the Iranian people,” she said.

“President Rouhani, Ayatollah Khamanei, all the mullahs or any other groups are in power, none of them are affected by these horrible games politicians are playing, only the average Joe,” she said.

Trouble losing weight?

Some people find it harder to lose weight than others, but why is this? A new study has identified a molecule in fat cells that could be to blame.

Researchers found that the fat cells of people who are obese show higher expression of a molecule called lysyl oxidase (LOX).

LOX is associated with fibrosis, or “scarring,” of fat tissue, which, as previous research has shown, can hamper weight loss efforts. Study co-author Dr. Katarina Kos, who works in the Diabetes and Obesity Research Group at the University of Ex-

eter Medical School in the United Kingdom, and colleagues recently reported their findings in the journal *Metabolism*.

It is thought that around 1 in 3 adults in the United States are obese, which puts them at increased risk of type 2 diabetes, stroke, heart disease, and some forms of cancer.

A lack of exercise and a poor diet are the primary causes of obesity, so it’s no surprise that eating a healthful diet and increasing physical activity are the first strategies we try in an attempt to shed the pounds.

Continued on Page 57

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در
بی اریا با بیش از ۲۷ سال تجربه

Cell: (408) 529-4574

Expertise You Need, Results You Can Count On!

خرید منزل می تواند یکی از بزرگترین سرمایه گذاری ها در طول
زندگی شما باشد. با من در اجرای این امر مهم مشورت نمایید!



Shawn Ansari, MSE, e-PRO
BRE: 01088988



JUST LISTED

Willow Glen

Elegant & Charming 4 BR 3 BA Custom Rebuild

1188 Dean Avenue

Offered at \$1,798,000



JUST LISTED

New Almaden

Enchanting 3 BR 2.5 BA Waterfront Retreat

21733 Bertram Road

Offered at \$798,000

راهنمایی های حرفه ای، مطمئن و سریع، حاصل بیش از ۲۷ سال تجربه

Shawn Ansari has been an active Bay Area real estate professional for over 27 years, has lived in Silicon Valley for 33 years, holds an MSE degree from Princeton, and takes pride in his ability to offer his clients outstanding professional real estate consultation services, second to none.



www.shawnansari.com ♦ sansari@apr.com

750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032





Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

1(800)525-6060

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel: (408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax: (408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112